

بازدید شد
۱۳۸۴



بازرسی شد
۱۳۸۴

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً
والمعرفة مناراً
والعلماء أئمةً
والسالكين سالكين
والصالحين صالحين
والقاصدين قاصدين
والراغبين راغبين
والمتفكرين متفكرين
والمتبحرين متبحرين
والمتفهمين متفهمين
والمتدبرين متدبرين
والمتأملين متأملين
والمتفحصين متفحصين
والمتتبعين متتبعين
والمتتاملين متتاملين
والمتفكرين متفكرين
والمتبحرين متبحرين
والمتفهمين متفهمين
والمتدبرين متدبرين
والمتأملين متأملين
والمتفحصين متفحصين
والمتتبعين متتبعين
والمتتاملين متتاملين

در بعض العلماء
فینما انا اطفی بعد
والیجت غزال وهو یقول
اجلیک العبدی
واما انت فایرب انک خلقتنی
والعالم القابل فایرب العالم المانی

هنگامه داده شماره ۸
۱۴

۱۰۵۴۲-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه اسرار لکما لزمه بدری محمد خرمی

مؤلف ۲. لکما لزمه بدری محمد خرمی و ترجمه و توضیح

موضوع بنی المله لزمه بدری محمد خرمی

شماره ۱۱۹۵۴

تاریخ ۱۳۸۴

شماره ثبت کتاب

۸۶۹۸۱

خطی « فهرست شده »
۱۱۹۶۴

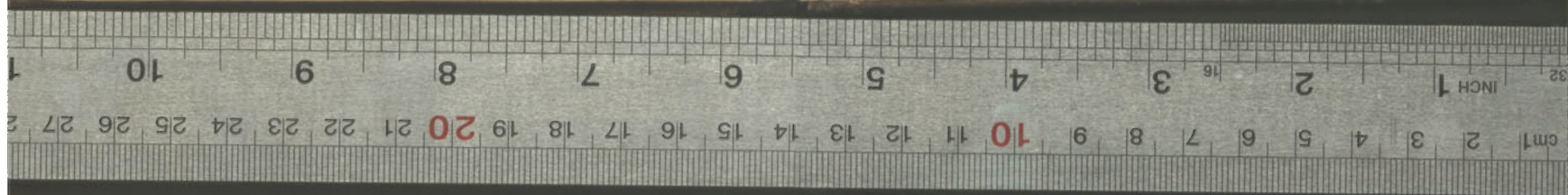
مذاکبات شرح مجوید

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین
چنین گوید اضعف عباد الله محمد باقر بن محمد جوینی شایع الله تعالی عنه که چون
ابتدای این جزء زمان از بسیاری صدمات و عرض حوادث و اشتغال با موردین
بی رغبت شده بودند تحصیل علوم دینیّه خصوصاً علم ادراک علم فرات باشد زیرا
بود بالمره از میان برداشته شود و تعلیلی از مردم که فی الجملة رغبتی داشتند که
سرشته در این علم یافته باشند کثرت مشاغل مانع بود که بکتاب معینه مطول در جوی
نمانند بضمون ^م لا بد که کلام لا بد که کلام افصاح بمنظور مسالاة السادات و النجباء
سید ابوالقاسم حسینی و کتب که مشهور و مشذول بین المحاسن و العوام بود نموده بخوانند
و مطالعین مشغول بودند لهذا این کتب را ^م مجوید ^م رسیده که بقدر وسع شری از برای
آن نوشته ناظران و فارغان کلام مجید اگر فی الجملة بهره مند از آن شوند این حقیر
کثیرا بفضل رب ابدی مای خیری یاد نماید اگر بخطا و ضری که در آن مطلع شوند بگو
عفو و غم تصحیح بر آن گشوده با صلاح آرند و الله الموفق و المعین ناظر و شریع در
حد و ثنائی خدا و نعمت بهر حال او نموده گفتند است بسم الله الرحمن الرحیم
ای کلام از انظام نام فرات در نظام یعنی ای انجمنان کسب که سخن گفتن از شر
گشوده بودن اسم ذات مؤدیه رشنه است وی ز شهد شکرین شکرین زیار

بمیز

شهرین بکام و ای انجمنان کسب که از شهر بخیر و مانند شکر بودن شکر فواید
شهرین است حکام و رحمت عام سیلاست بر واران انبیا یعنی رحمت تو که این
داود عامست و محبت وی که ندی تو بر اوج پفران خاصه بر روح محمد
یاد برال عیلا یعنی خصوصاً بر روح بر فواید محمد یاد و برال عیلا که جناب پیغمبر
علی و قاطعه و حسنین با باشند ذکر ال عیلا بعد از پیغمبر که عام بعد از حاضر است
بعد حمد و تعریف مدح ال پیغمبر بدان یعنی بعد از ثنائی خدا و سنان پیر اهل
و پیران پیغمبر بدان ای مکلف فرض بعد از خوشنمایی علم ترسیل فرات
یعنی واجب است بعد از معرفت الله و دانستن ترسیل فرات ^م واجب ^م بعد از
اصول دین فروع دین است نماز است و ثنائی نیست مگر بقای الله الکتاب و خواندن
ناظران کتاب بطریق شریع موقوفست بدانستن ترسیل و معنی ترسیل خواهد
آمد انشاء الله تعالی در علم گوش در علم جد و جود کن یعنی در یاد و گزین
علم ترسیل فرات گوشش و شتاب نما و در یاد دادن پیغمبرم گوشید و در بیگش
نا خیر دنیا آخرت بنویسند خدا است بی سخن و گفت و گو در زمان
شاه مجاهد یعنی جمیع شاه مجاهد و سلیمان با و کاه و خیر و صاحب فرات
یعنی پادشاهی که صاحب فرات بود یعنی فرات بنحسین سر طای از طالع خود گذراند

خطی
۴



بود و اسم آن عباس ثانی پادشاه بود پس تو خورشید شاهنشاهی یعنی
روشنای آفتاب پادشاه پیش پاد و صهر عدالتش یعنی خورشید عدالتش
بر سر خلق جهان نماند باشد تا پاد و بر دوام و همیشه پاد شد در
در پای طبع فیض بخش خاص و محفظ آن کنی مانع کنی که در حق بجزگان
یکام تشبیه کرده است قواعد فرات و آید و مروارید و طبع و سرشت خود را
 بدین پاد یعنی در زمان شاه عباس ثانی درهای در پای خواهر فیض بخش شد
 یعنی سرشار شد که فیض و نفع آن بخاص و عام رسد و محفوظ آن قواعد یکی که
 در نیاز شوی یکام خود مانند دریاها و معدنها که خلق در گرفتن مروارید
 و مروارید و طلا و نقره و غیر آنها محنتا چند یافتند ششصد و پنجاه و یک
ای نیکو خصال یعنی در میان دین ریشه کشیده پرمرواریدی نیکو خصلت
تو گوهری بیاورین بعد الامین که هشتاد و هفت است عقدا آن یعنی عدد آیات
 آنست و نظم لسانی نام سال یعنی نام و سال نادیده هم از این بیرون میباشد که شش
 یک هزار و شصت و یک باشد ناظمش شش رکنده است سید ابوالقاسم
الحسنی بغاری مشهور بفتح هاء شهرت یافته شده است اعظم الامور
بخطاه عبد مقفر یعنی عطا کن آن سید ابوالقاسم را انچه بی نیکو عطا کنه منور

در بیان عدالت
 و نام سال و سال
 و پنج

انچه به بنده محتاج فقیر خسرو در آید لیل و که میان شب باشد و اندر
 اطراف فضا که صبح شام باشد از نوای که اسم مقامی است پرونده قزلب
لوا و روی فرانت آهنگی بر سر یعنی صدای برار خوان بحکم مثل القرآن
تو بیل قرآن قرآن ثانی در معنی مفعولست از برای خوان یعنی بخوان قرآن را
 بحکم و امری که خدا تعالی در کلام مجید در سوره مبارکه یا ایها المزمل فرمود
 در حالتی که خطاب بجناب پیغمبر فرموده که و مثل القرآن تو بیل یعنی مثل
 کن قرآن تو بیل کردنی و صیغه مظهر در وجودیت پس سر او از بندت کنی
 که قرآن را برای خود بخواند بدون اینکه در نزد و اسناد گذارند باشد و
 با قواعد آن را از اسنادی شنیده باشد زیرا که روایت شده است از کتایب
 نقیصه معانی از ابی عبد الله که من قرأ القرآن بر ابی فاضل لم یوجروا
 اخطاء فکان ائمه علیه یعنی کسیکه بخواند قرآن بر ابی خودش از غیر آنکه بشنود
 با اسناد تاری و مع هذا پس درست هم بخواند جزای بر این عملی مرتب نمیشود
 و اگر غلط بخواند آثم و گناه کار خواهد بود همچنانکه مضمون خبر مشهور است
 ثانی القرآن و القرآن بجمع و دلالت میکند بر این مطلب ز نیکو اهل الله
خاصان خدا پند اهل آن قرآن بدلیل قول جناب رسول که خبر که

در اینجا نیز که صفات مستحسنه واجب نیست بلکه مستحب است صفات مذموم
مانند صا و طاء و ظا را که باید اطلاق کرده شوند یعنی مدیری از روی
زبان و بکام بچسباندند اگر چنانچه اطلاق نشوند صا و سین میشود و ط
میشود و ظا ذال میشود زیرا که مخارج صا و با سین و ط با با ذال یک است
و حرکت یعنی مراعات حرکت هم باید نمود زیرا که تغییر در حرکت باعث
اخلال در معنی است مانند انعت بفتح نا و ادغام مراد از ادغام در
اینجا ادغام صغیر پس از اخر فها بلکه جمع برای سبعه ادغام کرده اند
ند و لم یکن له و امثال ادغام در موهو ضعیف خواهد آمد انشاء الله تعالی
و اخرج حروف از خارج اصلیه نامه الصفات با رعایت نظم طبیعی
و وجه منقول مانند ضا و مثلاً که مخارج اصلی آن از گناره یعنی زبان
و شک دندانهای کرسی یا است خواه از چپ کمتر شود و خواه از راست
هرگاه از سر زبان و سر دندانهای بالا که مخارج زای مجمله است گفته
شود ادای حروف نشده است و دیگر حرفها را کامل ادغام و نیست یعنی
مثلاً اگر کاف عربی را بشنود و بسنخی نکند کاف فارسی میشود مانند کل
که از حروف نا یکد است و کل بفارسی نمکونه و امثال آنست و حرف فقهده

راهم

در بیان
حروف

راهم چنان باید گفت که در حرف حاصل شود و از جمله است مراعات
وقف و وصل نمودن و تفریق هر یک در موضع خودش خواهد آمد
در بیان عدد بیست و نه حرف یعنی **حروف** بنا بر فو فرار دادن
میان هزه و الف زیرا که هزه مخارج بحركات ثلاث و ساکن بعد از
هر یک میشود بخلاف الف که دائماً ساکن و مقابله آن مقفوحه است
و مخارج هزه از انصای حلق است بخلاف الف که مخارج آن از جوف
و هوای دهان است و این اصح قولین است و از این جهت است که ناظم
مره بیست و هشت و اینست بقیل داده فرموده است بقول بیست و هشت
و این قول ضعیف است و در شمار مخارج اقوال است **چون که عدد حرف**
را ذکر کرد بعد شروع در بیان مخارج نمود بدانکه مخارج اصرا اصطلاح
حالا حیات این فن عبارتست از موضع طبیعی منتهی شود بیان هوا و
چیزیکه اعماق نماید بیان قطعات صدا ها در چین تکم و ضابطه در
تعیین و شناختن اینست که هر حرفی را که خواهند مخارج آنرا بداند
هزه مقفوحه در اول آن در آورند و آن حرف را ساکن یا مشدوقا
و مشدودا می است پس بوی تلفظ نماید و هر جا که آن صوت مشدو

شود و بهر چیزی که آن هوی اعما و عموده و قرار گیرد آن مخرج همان حرف بلند
 و در شمار مخرج حروف بجا اختلاف کرده اند بعضی سه گرفته اند حلق و دهان
 و لب و بعضی پنج گرفته اند حلق و اول زبان و اوسط زبان و آخر زبان و لب
 و بعضی هشت گرفته اند حلق و لسان و شجر و نطق و لثه و اسله و ذلق و شفه
 اما لسان آن گوشت پاره است که در اتصال دهان نزدیک حلق و مفرد
 و مانع از بجهت و شجر بفتح شین و اسکان جیم وسط لسان است از جانب لسان
 و اکسار آن دهن است و باد هین باز کردن است و نطق بکسر نون و فتح طاء طرف
 کام را گویند فریب بد بلندی نیست و دندانهای پیش بالا و باطن بفتح و کسر و باطن
 شکهای است و لثه بالکسر و تشدید نامانله گوشت کرد دندان است و اسله
 سر زبان است و ذلق بفتح ذال مجهول و لام و باضم اول و فتح ثانی و باضم ثانی طرف
 زبان است و شفه یا الفتح لب است و بعضی ند گرفته اند که آن مذکور است باشد باطن
 نمودن جوف و هوای دهان و بعضی چهارده گرفته اند ایشان جوف و هوا
 را اعتبار نکرده اند لکن حلق و اسله مخرج گرفته اند و لسان و شفه هر یک دو
 مخرج گرفته اند و ضا در اضر و طافه گرفته اند اما ضرس بکسر الضاد المجهول و دندان
 نهضای اسرار گویند و طافه بخفف فا کما است و نون ساکن و مهم ساکن

هر یک را در حالت ادغام مع الغنة و اخفا از خیشوم که آن اندرون و مانع
 است گرفته اند و فتر و فطرب نیز بر چهارده مانند لکن بنا بر ملاحظه نمودن
 مخرج هفده گانه که سه از آن را کم نموده اند و این بنا بر اتحاد اول و دوم
 بخانش مهم و نون خیشوی و غیر خیشوی است و بعضی پانزده گرفته اند مذکور است
 را باعتبار جوف و هوا و با بنا بر اتحاد الف و هزه و بخانش و او و پای مدی
 و غیر مدی و اتحاد نیز بر ملاحظه نمودن مخرج هفده گانه است یعنی در مخرج
 که با اتحاد و بخانش بدون شدن پانزده باقی میماند و بعضی شانزده گرفته اند و
 اینها جوف و هوا را اعتبار نکرده اند لکن لثه و اسله مخرج گرفته اند و سبب
 هم بنا بر مثال است و بعضی هفده گرفته اند مذکور است را باعتبار نمودن جوف
 و هوای و خلیل ابن احمد نیز هفده قابل است و بعضی پراستند که مخرج حرف
 بعد در حرف هم است که بیست و هشت باشد یا بیست نه زیرا که هر حرفی را
 یک مخرج واجب است و لکن هر یک را نام معین نیست و این مرد و است زیرا که
 محسوس است که هر چند حرف از یک مخرج گرفته میشوند و ناظم را قول به هفده
 را تقویه نموده است از این جهت گفته است افوی هفده گشت و بیان
 اختصاص هر یک از حروفان مجزای و امثال آن از دیگری خواهد آمد ان شاء الله

در عدد اسنان چونکه بعضی از مخارج موقوف بر تعداد و شناختن دندانها
و تقسیم آنها بود از این جهت شروع در ذکر آن نموده سرسبسی و در دندان
در انسان تمام الخلفه چهار قسمند ای بسیر چهار پدین و بعضی چهار دندان
و بعضی در پیش دندان شنا با دان بفتح ثاء المثله جمع نشسته است و نشسته اسیم چهار
دندان پیش است بجهت دو تائی بودن نشان دو دهر که ثابت اند در
حنك سفلی دو دهر که ثابت اند در بالا و این قسم اول از چهار قسم است
زیر و بالا از دو جانب دهان که در طرف یمن و یسار فوی و یمن و یسار
مخفی است دان و باعینات چار بفتح رای مهمله و مخفف با جمع و باعین است
و باعین چهار دندان منفرد است که بین شنا با و انباب واقع است و این قسم
ثانی است چهار دیگر که بدین دستور که در باعینات معلوم شد
یعنی از دو طرف فوق و تحت انباب اختیار و انباب جمع ثابت و ثابت
یک از چهار دندان منفرد را گویند که بعد از باعینات می باشد و این قسم
ثالث است بیست دندان دیگر که ششم چهار است اضراس است بفتح هـ
و اضراس جمع ضرس است و یکسر ضاد مجرور و انواعش سه که از دو جانب
دهن که یمن و یسار و باشند دان ضوا حك جمع ضا حك با ضا حك است و

ضاحك

و ضاحك دندان بعد از ثاب را گویند و غیره نهمه ضا حك بجهت اینست
که در اغلب اشخاص دهان در وقت خندیدن ثاب همان دندان و بیشتی
و ان نمودار میشود و ضوا حك نوع اول اضراس است و انرا نیز چهار
دان دو بالا و که یکی از آن در طرف یسار است دو دهر بطرف بالا
نشش طواحن دان زهر جانب جمع طاحونه است و طاحونه اسیم را گویند
چون این دندانها گویند و نرم کنند غذا ابتدا ازین جهت اینها طواحن
گفته اند و طواحن دوازده دندانند که در هر طرف نششند سیر
از آنها واقع در زیر و سیر دیگر واقع در زیر و این نوع ثانی اضراس
نیمت بعضی را که بین عقل کمال رسیده اند نواجذ بجم و ذال
میخیز جمع ناجذ و ان دندان است که بعد از بلوغ و کامل عقل میرد و بعد از آن
چهار دان از اطراف طواحن رویده باشد که این قسم چهار اضراس
در بیان مخارج حرف تقریب مخارج سلافا ذکر شد و بعضی بدین طریق تقریب
نموده اند که مخارج عبارت از مکاتی که مولد حرف باشد و مال هر حرف
یک است و حرف عبارت است از قطعه از قطعات صوت که مکاتی استناد و اعتماد
بر موصوفی از مواضع حلق و فم و شقیه و اجزای این مواضع با رعایت صفات

و انبیا الخلفه و جوبه

لازمی ذاتی آن مثل هس و جهر و مشورت و غداوت و غیر ذلک از صفاتی که مذکور
خواهد شد و مخارج حروف بنا بر قول اصح هفده است اول مخرج هزه و هاء است
و این هر دو از افضای حلق اند یعنی از انتهای آن متصل پسند دوم از وسط
او که حلق باشد مخرج عین و هاء مهمله است نیز ثانی و بعضی نفکس گفته اند
و سیم را از آخرش یعنی از آخر حلق طرف دهان زان که آن مخرج غین و خا
معین است و بعضی خا را مقدم میدانند لکن این ترتیب اولی است و این
شش حرف مذکوره را حلقه می نامند چهارم مخرج حرف مک است و حرف
مد و او ساکن ما قبل مضمو و برای ساکن ما قبل مکور و الفیت و انفا
از جوف و هو که فضای دهان است گفته میشوند و این حرف را جوفیه و
هوائیه میگویند بجهت آنکه معتمد نیستند بر سینی و از ایشان کشیده
میشوند لکن الف و باء مذکورین از هوای دهان بیرون آیند و او مذکور
از هوای لب و ارتفاع صوت در الف بیشتر باشد در بیان مخارج حروف که
منسوب به امانت اند یعنی از نزد امانت که از ملازه میگویند گفته میشوند
جانب حلق از طرف ملازه که انموضع غلظه میگویند یعنی معجزه
و بسکون لام و فتح صاد مهمل و انموضع زان جای فاف و این مخرج نهم است

جانب دیگر از ملازه یعنی طرف دهن بعکسش یعنی ضدش زیرا که
از برای ملازه دو جانب است جانب حلق که آن عکس و ضد جانب دهن^{ست}
و جانب دهن را که پنج سلسله است ع ک د میگویند بضم عین و فتح
کاف بعد از مخرج کاف است و این مخرج ششم است در بیان مخارج فاف
بفتح شین مجهول و سکون جیم یعنی حرفی که منسوب بشین است و شین در اصل
شکاف دهان است و مراد از شین نیز در اینجا حرفیست که از وسط زبان
و مقابل آن از کام گفته می شوند از میان کام که حنک اعلی باشد و
از وسط زبان بفتح و او و اسکان سین که نیز میان زبان باشد شین
معجزه و جیم و باء و نقطه در تحت و این هر سه از یک مخرج ادای شوند
علی الخلاف و لکن قبل شین معجزه دانند یعنی فرب بکاف در اخراج و ادای
نمودن این حرف اکثر فاعیم و مراد از اکثر شاید که تعدد باشد هر چند
که چند تقریبی خلاف کرده باشند و این مخرج هفتم است در بیان مخارج
یعنی حرفی که از ضرب و آن دندان آسیا است و طافه که کناره زبان است ادا
می شوند از بن و یخ دندان گرسنی یا لاس ضا و معجزه و از پهلوی
زبان که کناره یعنی انباشت خواه از طرف چپ کوی و خواه از طرف

راست اداکن مختاری درآمد کردن آن لکن از طرف جیب از فوق
 اسانتر است کما قال ومن الایسر الایسر ومن الایمن اصعب و در
 مخارج ضار و فوول دیگر هست که بعضی از سر دندانهای کرسی بالا
 و کناره یعنی زبان گرفته اند و بعضی دیگر از شکم دندانهای کرسی
 بالا و کناره یعنی زبان گرفته اند و فوول اخیر افواست و بهمین
 هم فانیست ملا احمد نفی صاحب حدیقه در حدیقه اش و این مخرج
 هشتم است در بیان یکسرام و نشد بد نام المثلثه و انرا اسلبه نیز گویند
 بعد از مخرج ضار مجمره است از کنار یعنی زبان از آن موضع نامنظا و
 سر زبان بعد از دندان کرسیها یعنی کرسیهای بالا و از کام که نزدیک
 شایا باشد گفته می شود می تواند که ز کام پیدا حرازی باشد یعنی
 کرسیهای زیر مدخلی در مخرج لام نیست از دو جانب که عبارت
 از بمن و زبیر ادا ی حق لام می شود حاصل آنست که مخرج لام از کنار
 باد یکی زبانست با نجه محاذی او است از طرف کام که ان عبارت از اینج
 دندانهای ضو لحد و انتاب و بریا عبات و شایا باشد و این مخرج نهم
 فوون ز بعد لام گفته می شود و مخرج آن از فووف شایا از کام شد

حرف ثوبه

عیان

عیان و ظاهر این مخرج دهم است و مخرج راه مصله قریب مخرج فوون
 است ولی با فووفان شایا که طرف کام باشد از پشت زبان نیز می
 سر زبان گفته می شود و بعضی را مقدم بر فوون دانسته اند بدلیل بلند
 صیان در بقوه کلام را با بلام نه بنون و این از علیه و طویه و نقل
 زبانست و این مخرج یازدهم است در بیان حروف زلفیه که شوبه
 و معنی مذکور است سنا بقا ز کوشد از سر دندان فووف پیش که شایا
 بالا باشد و نیزی زبان طوا و ذال مجنبن و ناء مثلثه است و این مخرج
 دوازده هریست و طوا و ذال مجنبن و ناء مثلثه فووفی از پنج آن
 دندان فووف پیش است یعنی از مخرج لام بالا و از وسط کام نزدیک
 و بعضی مخرج طوا از ناء و او را از و ال بالا گرفته اند و شاید که این
 نهم در بالا بودن طوا از ناء از اطراف طوا حاصل شده است و اما طوا را
 از ذال وجهی از برای او بنظر نرسیده و الله تعالی اعلم و این مخرج سیزده

در بیان حرف شد چه از اطراف یعنی از سر دندانهای شایا و عبات و اسلبه
 سفلی و با از عبات فقط منفصل طرف و سر زبان فرجه مشروطه
 یعنی کشادگی که لازم آن انقضا است انرا جای زاسپن ضار دنا
 معلن

نطقه که نقطه
 نیز گفته اند

بدانکه در مخرج این حروف خلاف کرده اند بعضی از سر زبان و پنج تنابای
 علیا و بعضی از سر زبان و سران و بعضی از سر زبان و سر تنابای سفلی و بعضی
 از سر زبان و پنج آن و بعضی از سر زبان و پشت تنابای سفلی یا فرجه که از انفصال
 تنابای علیا و سفلا بهر سد گرفته اند و این قول اخیر فوای است و فرجه
 که بجهت ادای صاد بهم میرسد بیشتر است از سبب وزنی و این مخرج چهار گانه
در بیان حرفی از شک لب و برین و از اطراف تنابای علیا حرف فاد طلب
 نما و این مخرج پانزده هست و کن ادای حق مخرج و او غیر مدی و مهمم
 غنة و بای موعده را بحالا از هر دو لب و اگر منفصل از او باشد باشد
 از میانان هر دو لب بمنعاک غیر مطبوع باشد و او را ادکن و مهمم و غنة
 و بار از بیرون لب که خشنکی آن نباشد و در رون لب که نوی آن نباشد
 بطریق لف نشتر مرتب یعنی مهمم از بیرون و با آن از اندرون لب گفته می شوند
 و این مخرج شانزده هست غنة از خیشوم دان خیشوم سوراخ بینی است
 و غنة آن صوفی است که از خیشوم بیرون می آید و آن در مهمم بی اظها و که در
 ادغام و اخفا است و در نون بی اظها که در حالت اخفا و ادغام با غنة
 باشد و این هر دو در این حالت از حروف فر و غنة بدانکه چند حرف دیگر

شفویه
و غنویه

هستند

هستند که از این حروف منفرد شده اند اگر چه مشکل بشکل مخصوصی نگشته
 اند و آن بسیار است اما آنچه فراوان است و موافق متکثره قرأت
 نموده چهار است اول هرزه مهله که فرج هرزه محفقه است و سبب و برین و غنة
 که یک قسم است برین هرزه و الف و برین هرزه و واو و برین هرزه و واء و برین اما
 محضه است و برین برین که فرج الف منصبه غیر محال است و اما سبب و برین اعتبار
 اما برین برین نمیکند و میگوید هر الفی را که اما الله تمام نمودن آن نزدیک
 بیا و میگرد بجلاد برین برین سبب صا و استقام کرده شده برین صا و و زای
 که فرج صا و داخل الصداست و با فرج زای خالصه است چهار مر لام مغلظه است
 در مثل الله و الله و صلوة در طریق از رف که فرج لام مرفقه کننده و اینها
 را از اسناد بمشافه فرمایند گرفت و الله تعالی بعد در بیان حروف

صفات زائیه

بدانکه مراد از صفات زائیه در اینجا آن کیهنی است که عارض حرف می شود
 در وقت خروج الفاظ از مخارج معینه مذکوره و هر چه فکر یا هم متحدند
 مخرج بسبب آن کیهنیات از یکدیگر ممتاز می شوند مانند صا و و سبب که
 هر دو در مخرج متحدند همچنانکه کن است لکن اول از ثانی بسبب صفات اطلاق
 با استغلا ممتاز می شوند و ثانی از اول بسبب انقلاص با استغلا و بیابان هو

مجموع

این صفات ذائبه یا افزوده است و آن اینست هر دو جهر اطباق و انفتاح شدت
 و رخاوت و میان شدت و رخاوت و استغلا و استغفال و عدالین و اعتلال
 و صغیر و تقنی و الخراف و استظلال و تکریر و فلفله و غنّه و دیگران که از جمله
 است ناظم چند صفت دیگر زیاد کرده اند و آن اینست از لاف و اضافات و کونا
 و مضطبه و حجه و بز و نقت و خرب و نفع و خفیه و این صفات ذائبه بود و ضم اند
 یک قسم است که میان افرادشان تضادی معبر هست باین معنی که هر صفاتی
 که ضد بقی دارد با صفت دیگر که در یک ماده جمع میشوند و از یک ماده و نفع
 نمی شوند و این پنج است هس و اطباق و شدت و استغلا و اندلا و فلفله
 هم علی الاصح که ضدیت دارند با جهر و انفتاح و رخاوت و استغفال و اعتلال
 و اسکان اول از اول بال از ثانی و هم چنین ثانی از اول بانان از ثانی و ثانی
 علی ذالک المثلث و ضم دیگرانست که میان افرادشان تضاد معبر نیست
 چون صغیر و عدالین و تکریر و غنّه و امثال آنها که اختصاص بعضی از حروف دارند
 چنانکه مذکور خواهد شد هس نفع ها و اسکان هم ضد جهر نفع جهر و
 اسکان ها است لفظ و اصطلاح از هر که هس در لغت بمعنی نرمی و استسکی و جهر
 آواز بلند کردن و آشکار کردن و در اصطلاح این فن هس صفت الخروفه است
 کرد

که در مخرج ضعیف الاعمال اند و در میان تلفظ بانها تقس با ایشان با صحت
 و نرمی جاری میشود و بیکه نمیتوان نمود بر آنها بخلاف حروفان مجهوره که در
 میان تلفظ بانها آواز بلند میگردد و ممنوع می شود از جریان و ناخوب اعتماد
 بر مخرج آنها نکنند بگو و دانستند و گفته اند که مثال مشهوره چنانست که شد
 بر خلاف سفالین زنی و مجهوره چنانست که بر خلاف روپین زنی و حروفش
 یعنی حروفان مشهوره اند و آن در کتاب شخصه گفت پنج هستند
 و بعضی صاد و غاء مجرّ را قوی تر گرفته اند و ظاهر اینست که کاف هم چنین باشد
 و الله اعلم و بانی دیگر از حروفان هم مجهوره اند صاد و ضاد و طاء و ظاء
 اطباق یعنی این چهار حرف مطبقة و منطقیه اند زیرا که در میان تلفظ با آنها
 زبان طبق شود منطبق و ملاصق بکلام بالا کرد و محاذی خود را کام بالا
 پیوسته و صفت اطباق ضد صفت منفطح است زیرا که در میان تلفظ با
 حروف که منفطح اند زبان از کام باز می ماند و کشاده میگردد و حروف
الشدّه و الخوفیه که شدت و در لغت بمعنی سختی است و در اصطلاح این
 فن حروف شدیده آن حروف را گویند که در میان تلفظ بانها آواز بوق
 برآید و منقطع و ممنوع شود از جریان تا بجای که اگر ساکن باشند و مخرج

چنانکه
 مذکور شد

شد و شوند در خود در لغت معنی سستی است و در اصطلاح حروف و عاوه الحرفها
 را گویند که درجهن تلفظ با آنها آواز سستی بر آید و نفس جاری شود و آوازه
 نوار کشید و نفس تنگی نکند و حروف بین الشدة و الرخوة از حروف
 گویند که درجهن تلفظ با آنها بین باشد نه بسیار سخت که ممنوع از جری
 رنه بسیار است که سهولت جاری شوند پس حرف بین الشدة و الرخوة
 در ترکیب نور عاملی که هشت حرف باشد جمعه و بعضی الف و و او و یا را
 بین الشدة و الرخوة ندانسته اند و هشت حرف دیگر که مجموع اند و ترکیب قطب
 اجزای آنها را نصف بصف شد بلام دان و هر یک که نصف بصف
 را خواند و اند ما بقی از حرف هجا بعد از اخراج حروف نور عاملی و قطب اجزای
 اند و آنها را در ترکیب حسن شخص هر قطب عرضی و خلاف و و او و یا و الف
 علی اختلاف جمیع حروف است **استغناء** و **استعلاء** و **استعلاء** در لغت طلب بلندی
 کردند و استغناء طلب بلندی نمود و است و ذل و کثارة و بیزی و شی و صحت خاموشی
 و سبکی است چون در تلفظ نمودن بحروف هجا در نزد بعضی از افغان زبان
 میل بالا کرد و در نزد بعضی میل پایین و بعضی از حروف از کثارة و بیزی زبان که
 لازم دارد و خفت و سانی را و بعضی دیگر از وسط زبان که لازم دارد و ثقل

وادع
 اصناف

و دشوار بر از این جهت این حرفها را که تفصیل آنها بیان می شود می
 باین اسامی نموده اند اما حرف **مستعمل** که درجهن تلفظ بان زبان میل به
 بالا و بکام نزدیک شود و آن صد حرف **مستقل** است که درجهن تلفظ با
 زبان میل به پایین و از کلام دور ماند بعضی گفته اند مستعمله از این جهت گویند
 که درجهن تلفظ با آنها آواز بلند شود و این ها هفت حرفند که در ترکیب
 فقط **خصر ضغط** جمع اند و اما الحرفها دیگر درجهن تلفظ با آنها از کثارة و
 بیزی زبان ادای شوند بطور خفت و سانی در ترکیب فر من لب جمعه
 و آنها را متصف بصف مذکور دان زیرا که مراد فون و لام هر هر از کثا
 و بیزی زبان ادای شوند و بهم و با از کثارة لب ادای شوند و هر یک که
 از کثارة زبان و لب ادای شوند با لزوم اخفتند و هر یک که از وسط ادای
 شوند و حروف مصممه ضد شش بعضی ضد مذکور دان بضبط یعنی در نزد
 فرما مضبوط و مبرهن است و غیر از حروف شش گانه فر من لب از حروف
 هجا مصممه گفته اند بجهت این که درجهن تلفظ با آنها ثقیل و سنگین ادا
 می شوند از این جهت است که در لغت عرب کلمه چهار حرفی با آن که در کلام
 بنای او از حروف مصممه باشد یا نشد که چند کلمه دانند عسجد و عسجد و

نقش

و عسوط و گفته اند که اینها نیز اصلی نیستند حروف فلقله و ساکنه
و مضغطه اند که از جمله صفات زائیه حروف که سکون فلقله
است فرار اخلافت در صد بیت این هر دو و بعضی اعتقاد است که
این هر دو از جمله صفات غیر مضاده اند و لکن علی الاصح و الاشهر
بین الفرائض است که این هر دو نیز از جمله صفات مضاده اند و ناظم
نیز اعتقاد هم است از این جهت است که فرموده است ضد اسکان
فلقله مضغوطه فلقله بمعنی محو و نزلت و این حرف را ذکر
می شود از این جهت فلقله گفته اند که در مخرج در حالت سکون
با و نقی اصلی مانند ری بچندین کوا را نشوند مختلف ساکنه و انرا فلقله
نیز گفته اند و مضغوطه هم گویند زیرا که در حالت سکون مطا
از غایت فشرده کی او از این حروف می شود و معروف فلقله را با نقا
فر این حروف پنج گانه جد قطب کبر و هزه و نای مشاوت فو قافیه و
صاد متصله را نیز فلقله دانسته اند و فلقله بودن ناخال از خود نیست
و یک صفت دیگر از صفات زائیه میانه می است بیای موحده و حای مهله
و بجد حای مهله را بدان و او را از این جهت مجموعه گویند که در این

لفظ

لفظ بان فشاری در کلو بهر سدا اگر فشار بهر سدا بشود زیرا که هر دو
در مخرج تفاوت فریب را دارند و یک صفت دیگر نقشی است و منصف بان
شبهی مجله است از این جهت نقشی گویند که در این لفظ بان در مخرج
پراکنده و بهین می شود تا بعد یک مخرج طاهر رسد که تفاوت مخرج شبهی
و با آنکه در این لفظ بان در میان کام و زبان بادی پراکنده می شود
و بعضی که از جمله اثبات ناظم ره برانند که حروف یک جمع در یک مشرف
اند نقشی اند و دیگر صاد سپین و مهلین و زای منصفند و صفت
صفر هشت کوه است و این حروف و مقصره از این جهت گویند که در این
ادای انفا او از صفری ان میان دندانها و سر زبان بیرون آید
حروف مدولین که جوفیه و هوا و او ساکن ما قبل مضمو و الف و باو
ساکن ما قبل مکسور مسی اند به حرف مد زیرا که مد بمعنی کشند
و در وقت تلفظ با نقا تا کشند از مخرج بهر رسد این حرف بنکوا را
فتوند و او را بای ساکن ما قبل مفتوح مسی اند بحرف لپن و این نیز
زیرا که در هنگام تلفظ با نقا او از بینی بر آید و هر یک از مدولین
مسی جوفیه و هوا یعنی این ها را جوفیه و هوا به نامند چون که

نامند حرف مضمو و مفتوحه

از حروف و هوای ذهن و لب و آتش و بک صفت دیگر بک صفت است و منصف
بان همزه است و در وجه انصاف بان خلافت بعضی میگویند که نیز یعنی همزه
در میان آوردند و مصر بودن در محقق است و جبر انصاف است که همزه محقق
و بک او انقبض و مکرر بود در ادای آن بقدر امر و بعضی دیگر میگویند
که نیز بلندی است و همزه بلند ترین حروف است و در ادای آن کردن قوام باید
کرد پس جهت تخفیف او را تسهیل میکنند بآنکه نیز یعنی بلندی و نیز بلندی
چون که همزه بنا بر مدنی که دارد شد و نیز گفته می شود از این جهت او را بنموده گو
صفت دیگر نقش است و نقش یعنی بیرون کردن است و با معنی شبیه به پوسه
بجهد است و منصف بان ثای شده است تا از این جهت منقوضه گویند که در جبر
تلفظ بان با دای از بخرج او بیرون می آید و بآنکه سر زبان بسردند و ثای ثای بالا
می بجد و دیگر صفت چیز است و نیز یعنی کرفتی کلوی باشد و منصف بصفت
مخروم و حقا مجرور ثانی است چون که در هنگام تلفظ بان او از می مسموع
می شود مانند آواز کسی که کلوی گرفته باشد و دیگر صفت فتح است و فتح یعنی
رسمند است و منصف بصفت منقوضه قا است و وجه انصاف بان آنست
که اطراف خبر باشند اغلب حروف مدود نیست که مانع عبود و هوای بخلافه صد باشند

از محل اعتماد آن اعضا و بار می شود حروف معمله و مخفف و حروف
تکوین و تبدیل ها و حروف مد که سابق بر این شناخته شده بود هر یک
مخفف یعنی منقصند بصفت خفا از غایت سبکی و پنهانی که دارند و خوف
آن هست که پوشیده گردند و از لفظ ساقط شوند از این جهت است که هاء در
اغلب اوقات مصد و حروف مد را میزدند و همزه با سکون قوی میگردند و
دیگر بعضی صفت هشت است بضم هاء و سکون شین مجرور خنثی شده و منصف
بصفت هشت هاست و هشت یعنی ران است چون که در جبر ادای هاء نقش رانند
می شود و همچنین که اثر آن بناف میرسد و دیگر حروف که بجمع در ترکیب آوی
می باشند که همزه و الف و و او و با بوده باشند منقصند بصفت اعتلال
و جبر اعتلال یعنی تغییر و تبدل است و این حروف را تغییر و تبدل بسیار میدهند مانند
حذف و ثلب و تسهیل و تبدل وجه صحت بر سنده هم چون نصرانی که بجهت علیل است
از اعتلال معالجات و دیگر صفت نکره است و در بین حروف چهار اه مهمل را
ص ک و و و ان در حالت سکون زیرا که در حالت تلفظ بان سر زبان
میلزد و گویا و بار گفته می شود از این جهت است که در تمام مقام دو حرف گرفته
اند در احکام مغلفه مثل اماله و تفخیم و غیرها و اصلاحیت نکره با الذات و در

اصح قبل از قرائت استعاذه بسم الله و در بعضی استعاذه
خلاف کرده اند بعضی اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم راجعه
استعاذه مبداءند و بعضی اعوذ بالله من الشيطان فيكون في جيم
و بعضی اعوذ بالله من الشيطان الرجيم را مبداءند و اشهر بين اهل العلم
قرائت باشتند قول اخبر است و هم را جزا است و اما كفت كفن ان تابع
قرآن بود در چهار اخفاء بسم الله یعنی قرائت قرآن استعاذه
را تابع قرائت خود باید نماید در چهار جهره و در اخفائیه اخفات اگر چه
مانع نشود و سبب نماز و حضور اسناد و حال تنهایی تفسیر نموده اند
هر چند در این سه صورت قرائت را بلند نمایند باید که استعاذه را هسسته
بگویند و در نزد جمیع قرائی سبعة جهره بودن استعاذه بغیر از نماز فریضه
و مستحبه و واجب شده است و از مانع اخفات آن و در جمیع قرآن اتم از
نماز و غیر آن نیز وارد شده است و همچنین از هر درهما سوای سوره فاتحه
و آنچه مشهور است بغیر از نماز تابع قرائت است اما در حضور حال تنهایی
و حضور اسناد چیزی بنظر من سبده و الله اعلم در بیان بسم الله انکه در
در بسم الله خلافت بعضی از علمای حنفی و مالکی از قرآن نمیدانند بلکه ذکرش

بسم الله و نیز که مبداءند و بعضی از قرآن مبداءند و لکن جزء هیچ سوره نمیدانند
بلکه آنچه بر سه مبداءند و بر این اشعار نموده است بسم الله از محقق
و جهره و در ابتدای بعضی جزء سوره حمد فقط مبداءند لا غیر و
قرآن را بمنزله سوره واحد دانسته و ذکر بسم الله را در ابتدای حمد محروم
از همه سوره دیگر مبداءند مانند هر که می گوید قرآن کلام عذی کا
السورة الواحدة فاذا قرأت الحمد بسم الله في اول اجزائي لکن در اصح
از قرائت و جز سوره نوبه جزء اول هر سورتی از سوره قرآن
اینست پس بسم الله را در افتتاح و ابتدای جمیع سوره ها جز سوره
نوبه بخوان و اند را جزای محسب یعنی در اجزای قرآن که بغیر از ابتدای
سوره باشند مبداءند بر دو نصف جز و حزب و غیر اینها اگر خواسته باشی
که بخوانی بجملا آخری و تفصیل آن اجمال اینست که اجزای قرآنی با
بنام حق تعالی که اعم از لفظ جلاله و غیر آن چه مظهر باشد مثل الله لا
اله الا هو چه مظهر باشد انعم اعم از این که مظهر باشد یا در باشد مثل هو الحی
الذی لا يموت یا خیر مظهر باشد مثل توبیخ اللیل فی النهار مصدر باشد
اجزای قرآن و یا مصدر بنام شیطان است انهم یا مظهر بود مثل

الشيطان بعدكم الفرد یا مضمّن بود آن نام شیطان خواه با و زشت
 اند عدد و مضل مبین و خواه مستتر شد و یا سمعها فی کما لمن التاصحیح
 پس بعمله یا اول که نام حق تعالی بوده باشد مظهر الکان او مضمّن باید
 گفت و ترک بسم الله از دویم که نام شیطان باشد انهم مظهر الکان
 او مضمّن مستحق است و اگر نه این که نام شیطان باشد و نه آنکه
 نام نام حق تعالی باشد بود بود بعضی مابین گفتن بعمله و نه گفتن
 ان احسن است که از اینکه حکم با بیجاب با نیکی کرده شود در بیان جواز
 جایزه و منع بعمله هرگاه بعمله واقع شود مابین استعاذه و سور
 و یا مابین سورین و جدهش و یا در آن یعنی در جهاز و جبهه
 میشود اول و صل اول بسم الله باخر استعاذه با سور ماضیه قطع
 آخر بسم الله از اول سور آیه دویم قطع طرفین بسم الله یعنی قطع اول
 بسم الله از اخر استعاذه یا از اخر سور ماضیه و قطع آخر بسم الله از
 اول سور آیه و سیم بعکس این که قطع طرفین باشد یعنی وصل طرفین
 که وصل اول بسم الله باشد باخر استعاذه و یا باخر سور ماضیه و
 چهارم بعکس آن که وصل اول و قطع آخر باشد یعنی قطع اول بسم الله
 از آخر

بیان استعاذه
 و جواز

از اخر استعاذه و یا از اخر سور ماضیه و وصل آخر بسم الله با اول سور
 آیه باشد پس هرگاه این چهار وجه را دانستی باشد وجه آخرین که عبارت
 از قطع طرفین و وصل طرفین و قطع اول با وصل آخر بسم الله باشد جایز است
 وصل بعمله را ای نور عیان اما وصل اول بسم الله باخر استعاذه
 و یا باخر سور ماضیه و قطع آخر از اول سور آیه جایز نیست
 مگر چه واقع شده باشد بسم الله بین استعاذه و سور و وجه بین السور
 باشد زیرا که بسم الله بنابر اول جزء استعاذه میشود و سور بی بسم الله
 می ماند و بنا بر ثانی جزء سور ماضیه می شود و سور آیه بی بسم الله
 باقی می ماند بیان استحباب بعمله آنکه وصل نمودن آخر بسم الله
 به اول پنج سور الحمد که حماد له حمده اش میگویند و با اول سور
رحمن مستحب است و نیز یا اول سور قمر و یا اول سور حافه و یا
 اول سور قارعه و با اول سور اقرب وصل یابد نمود که مجموع ده
 سور می شود و قطع آخر بسم الله از نه سور که ذکر میشود از اتمه قرآن
 مرویست پس یا سور محمد و یا سور نثار و وصل آخر بسم الله از یک
 و نیز یا سور عبس و سور ملک و دو سور لا افسیم و دو سور

یا سور غش

و یک کل و بل لفظین باشد و سوره که یک کل وصل بسیم الله مکن و رجه قطع
بر ناظر ذی کلمات و ابل سوره مذکوره مخفی نیست زیرا که این کلمات و ابل سوره
با کلمه یقی اند با کلمه عذاب پس مناسب نیست که بسم الله را با این سوره وصل نمایند
در بیان **صورات** **کتابه** بدانند که مراد از های کتابه در اینجا ضمیر مفرد مذکر غایب است
و آن از چهار جهت خالی نیست یا ما قبل و ما بعد آن هر دو مخبر است و با ساکن
و یا ما قبل ساکن و ما بعد مخبر و یا بعکس این اما در صورت اول جمیع فرائض
نموده اند که باید با صله خوانده شود یعنی اگر ضمه داشته باشند و اگر اشباع
نمایند که از او را و اگر کسره داشته باشند و اگر اشباع نمایند که از او را و اگر نولد
نماید و ناظر در بیان این صورت فرموده است هر ضمیر را که ساکن
نیست قبل بعد و چون به آن که ضمیر کسره دارد و آنکه من که
ضمیر ضمه دارد بی صله مگذران از او یعنی چنان بگو که از
اول با و از ثانی و او حاصل شود و این قاعده جاریست در جمیع مثالهای که ما
قبل و ما بعد ضمیر مخبر است باشد مگر در بعضی از الفاظ مخصوصه که بعضی از فرائض
در آنها خلاف کرده اند و همین اشاره نموده ناظر که فرموده در حجت این
و مثال من طاصم که یکی از فرائض سبعة است چه در برضه لکم یا
ض

فصلها خوانده است نظر باصل نموده زیرا که در اصل برضه با الالف بوده
و الفاظ دیگر که خلاف نموده اند مانند بوده و بودند و نوله و نوله و نوله
فالفه پس بعضی مثلاً این کلمات را صله خوانده اند و بعضی با ساکن خوانده
اند و بعضی بضمیر یعنی مخبر است هاء بی صله خوانده اما در صورت ثانی و ثالث
جمیع فرائض القاف کرده اند که بی صله باید خوانده شود و اما در صورت رابع
بنا بر صله خوانده اند و این که در همه جا با صله خوانده است و موافقت
این کثیر نموده است حفص و وی غاصم در یک لفظ مخصوصه و بیان آن لفظ
تخصصیه نموده ناظر به بقول خودش که فرموده با صله ضمه **مما لا یلزم**
بأنه حفص و شاید وجه موافقت در این لفظ مخصوصه آن باشد
که از کسره بضمه رفتن قبل است پس با صله خوانده که از سکون بضمه رفتن باشد
و الله اعلم بالصواب در بیان مد و قصر حرف مد که شرط نیز گویند و سبب آن
بدانکه مد با اصطلاح فرائض عبارتست از امتداد صوت بلفظ حرف مد و یا مد
مد طبعی و زانی با وجود سبب مد و این از مدی و عربی گویند و قصر عبارتست از
القای این زبانی امتداد را بقای مد زانی که از اصل صلی و زانی و طبعی گویند
حرف مد را از این جهت گویند که این ها چون باقی حرفه مکافی و جنسی اند و

گویند
که مد

که با عینان مشغول و صوت منقطع گردد بلکه در ادای این حروف صوت امتدادی
میباشد و بهیچا منتهی نمیشود و این امتداد را در صد ذوق و طبعی بمقدار یک ثقل
کرده اند یعنی بان مقدار زمان که گفته شود الف و در مقدار مد و معنی ترا
اختلافات خاصه بمقدار سه الف تقدیر کرده است یعنی هرگاه حروف مد یکی از
اسباب که مذکور می شود مداف شود بمقدار عام بمقدار چهار الف مد باشد
و او را طول از عاصم و هر سه است و نظر از ایشان غیر ایشان است و ما به
التفاوت يك الفست چون لغزيف معلوم شد بدانکه شرط مد یعنی حرف مد
بر دو قسم است قوی و ضعیف قوی و او ساکن ماقبل مضمر و پای ساکن ماقبل
مکسور است و الفست و ضعیف و او پای ساکنین ماقبل مقنونه و ناظم
مثال هر دو را بیان فرموده در این بیت حرف مد دان و او الف
یا و او الف یقین و او یا و نیز در حوالین بی شک حرف
یعنی حرف مد قوی و او الف و پای که حرکت از جنس خود داشته باشد ما
شد آتونی که هر سه در این مثال جمعند و حرف مد ضعیف که از احوالین خود
و او پای ساکنین ماقبل مقنونه که در کلمه حوالین جمعند چون که شرط مد
معلوم شد بدانکه سبب و موجب مد نیز بر دو قسم است معنوی و لفظی اما

موقوف

معنوی در کلمات منفردی باشد بجهت بیان لغز و نفی مثل لا رب ولا شريك
ولا جرم ولا شیهة ولا جناح ولا جنه ولا ملجاء ولا منجا ولا مفر و امثال ذلك
و این مد مخصوص است بقرآن هزه و هم چنین فاضل و منفصل در کلمه طینه
توجد مد باعتبار موجب معنوی داده اند نه لفظی و این قسم مد را مد بلا
و نظم میگویند و بعضی این مد را بمبالغة نعت میباشند و لفظ الله را که هر جا
که راجع شود میگویند و وصل و او را مد تعظیم میباشند بدلیل معنی و کبریه
العلیاء و مقدار این مد وسط است و اما لفظی بر دو قسم است هزه و سکون
و هزه بر دو قسم است متصل و منفصل و متصل هم بر دو قسم است مقدم
و مؤخر و ناظم و بیان این قسم موجب نموده بقول خودش که فرموده
هزه را با حرف مد پای متفاوت هر یک را مد واجب دان چنانچه
هر دو چون چا و ابا واجب در و فنی که شرط مد قوی و موجب هزه
متصل مؤخر باشد و چنانچه چون هزه مقدم یا منفصل باشد و این هر سه
قسم در ترکیب چا و ابا جمیع اند اما ساکن نمی باشد مگر بعد از حرف مد دان
نیز بر دو قسم است بالانسی و اصلی و با عارضی و وقتی و هر یک از این دو نیز
و قسمند مظهر یا مدغم ناظم و مثال و حکم سکون لازم آید مدغم باشد و

مظهر در این بیت بیان فرموده حرف مد قبل از سکون لازمی است
علم خواه مدغم خواه مظهر هر دو چون تون والف
 و مثال و حکم ساکن عارضه ابدال بک بیت دیگر خواهد گفت چون که حکم سکون
 لازمی بجمعاً با حرف مد قوی مخالف بود با حرف مد ضعیف که حرف این باشد
 و جای که حرف این با سکون لازمی بجمع باشد در قرآن منحصر در دو موضع بود
 این دو موضع یکی عین فاطمه سوره مریم و یکی دیگر عین فاطمه سوره شوریست لهذا
 ناظم حکم آن را نیز بیان فرموده در این مصرع که در فواتح عین در
حالین با قوسط مد یعنی در اول سوره ها که لفظ همین باشد و در
 حال وقف و وصل مد متوسط باید داد و در مصرع دیگر حکم هم فاطمه با سوره
 ال عمران را بیان نموده و آن اینست باجلا له طول و قصریم وصل
مستند یعنی در لفظ هم فاطمه سوره ال عمران در وجه جایز است طول
 و قصر اما طول بنا بر عدم اعتبار حرکت عارضه و قصر بنا بر اعتبار آن و لکن طول
 اقبس است زیرا که حرکت عارضه است و اصل عدم اعتبار عارضه است و اما حکم
 و مثال ساکن عارضه اینست حرف قبل ساکن عارضه و وجه
مد این خوان چه خوف و خیر و سوء و شبی و رضوان

خو رعین یعنی حرف مد و حرف اینی که پیش از سکون عارضه و قوی واقع شده
 باشد انرا به وجه بخوان طول و قصر و متوسط مانند خوف و خیر که حرف این
 اند اما ذکر سوء و شبی اگر چه مدعی انداشت مگر عارضه و وجه قراءه
 در حالت وقف سکون با استقامت که سه وجه بخوبی نموده اند هم چنانکه ذکر
 می شود و اما جلا و لکن چونکه در حکم متنازع بودن لهذا ذکر نمود و در عنوان
 و جزو و عین مثال حرف را اند و با جمله شرط مد با ضعیف است و با قوی ضعیف و
 و پای ساکنین ما قبل مفتوح حد قوی و او ساکن ما قبل مضموم و پای ساکن ما
 قبل مکسور اعم از اینکه او و یا مکتوب باشد و با اشتباع حرکت حاصل
 شوند مانند امره الى الله و غیره و اما مثال آن و الف و موجب مد نیز با
 ضعیف است و با اضعف و با اقوی است و با اقوی و با اقوی از اقوی ضعیف
 همزه منفصل است و اضعف مقدم است و قوی سکون عارضه است خواه مدغم
 و خواه مظهر و اقوی همزه متصل مؤخر است و اقوی از اقوی سکون لازم است
 انهم خواه مدغم و خواه مظهر و فاعله در دانستن و شناختن اینها است که هر
 گاه شرط مد ضعیف و موجب نیز ضعیف باشد مانند خلوا الى ربی اودم در آن
 فراع است و پس هر گاه شرط مد ضعیف و موجب اضعف باشد در آن نیز فراع است

و پس مانند این و اگر کس و هرگاه شرط ضعیف و موجب قوی باشد مانند خوف
 و کف و الموت و در حالت وقف و خوف فلا یفرک و البلی لباسا در حالت اد
 قام در اول که سکون عارض مظهر باشد نزد جمیع فراء سده وجه جایز است طول و ^{سطح}
 و ضرر و در ثانی که سکون عارض مدغم باشد بقرا است ای عرو و سده وجه مذکور جایز
 و هرگاه شرط مد ضعیف و موجب قوی باشد مانند سوره و شی و ریش را در حالت
 وصل و وقف بر دم فخر باشد و در حالت وقف لبکون و انشام سده وجه طول
 و توسط و ضرر و بعضی در سوا و شی با این وضع گفته اند که در حالت وقف با سکا
 با انشام طول و توسط و ضرر از برای جمیع فراء در حالت وصل ضرر مکرر و ریش که در حالت
 بطل طول و توسط را معمول دانسته و بموجب ضرر نکرده چه او هرزه را اعتبار میکند
 و باقی فرائی که سکو را اشقی و اگر هرزه در وسط کلام باشد مانند سوا و لکینه و شبیه
 در حق در آن طول و توسط معمول دانسته مگر در مؤخره در سور کشف و از المودن
 در نگوی که او در این دو کلام چون دیگران بقصر خوانده و هرگاه شرط مد ضعیف
 باشد و موجب قوی از قوی معلوم شود که قوی از قوی سکون لازم است
 خوانده مظهر باشد عین فائحه سوره مریم و شود و خوانده مدغم باشد ها این و انا
 اللذین اما در این طول است و توسط و بعضی فراء نیز مجوز کرده اند کما قال

فان

نک

التجردی و بموجب این فائحه لعمریه وجه طول و توسط و ضرر از برای فرائی
 و اها این و انا اللذین بقرا است این کثیر و لفظ را بطول و توسط خوانده و هرگاه
 شرط قوی و موجب نیز قوی باشد و ان با ساکن عارض مظهر است مانند و لامینا
 و یوفون و یوم الذین و با ساکن عارض مدغم است مانند قال لعم و یقول ربنا
 و قبل لعم و ابو عمرو و این ضم مد مدغم است و دیگری انشرا با و موافقت نکرده اند
 و اما در ضم اول که ساکن مظهر باشد در آن سده وجه و توسط و ضرر جایز است
 و اما طول بنا بر اعتبار سکون عارضی و توسط بنا بر عا ثب جائزین و ضرر بنا
 بر عدم اعتداد بعارض و لکن ظاهر کلام شیخ شافعی مشعر بر عدم جواز نظر است
 کما قال و عند سکون الوقف و عینان اضلا و هرگاه شرط مد قوی و موجب قوی باشد
 در آن طول است و پس مانند جاء و یجی و سوا و هرگاه شرط مد قوی و موجب قوی
 از قوی باشد در آن نیز طول است و پس مانند طار و نون و با سکن مظهر و مانند
 ظالین و نون و القلم و پس و الفزان و الفزان مدغم و هرگاه شرط مد قوی و موجب
 ضعیف باشد مانند ما انفسکم و فی انفسهم و فوا انفسکم در آن دو وجه جایز است
 طول بنا بر قوه شرط و اگر فراء از جمله انشاست عاصم بعد خوانده اند و ضرر بنا
 بر ضعف سبب این کثیر و ابو جعفر هم بقصر میخوانند و فراء از ابو عمرو و یعقوب

و نالون و هشتم و ح ف ص ل ف ط ی و ج و و اصفیاتی از و شش ضرر او ثابت کرده
اند و وجه امتداد این حروف نزد ملاقات همزه منفصل نزد آنا بیکدیگر میدهند
آنست که چون همزه شدید است و بعد از خروج و این حروف مد منصفند ^{مخفاه}
و رعایت پس می باید که این حروف را با امتداد نفوذت داد تا سبب حقا از
لفظ ساقط نشوند خصوصا وقت سرعت تلاوت و همزه نیز بنکوار است و
و این قسم مد را مد متصل و سست میگویند و هرگاه شرط مد نوی و موجب
اضعاف باشد در این جمیع قراءه بعضی خوانده اند مگر در شری و ای نافع که او ^{بطول}
میخواند و مجوز بنی و سست و قصر نیز نموده خوانده از همزه ثابت باشد مثل ارم
و او را با بجا نضم و خواه که متغیر شده باشد و یقل مانند الاخره یا با بدل
یا التبیانه مثل ها انتم و یا یسبیل مثل التمنیة یا نکه اسامی مد غیر از کوره یا
برای بجه اهل قرآنست نزدین نموده اند مختصر است در ده اول مد عدل مثل
ولا الصالحین و وجه تشبیه این ببدل معادل امتداد و صوت است با ثقل التثانی
سلاکین و در مد این قسم مدی خلاف است که محققون میگویند صوت را
بمقدار گفتن سه الف بعد از و ثابت بک الف مد طبیعی و اقوی و جا آوردن
صوت را میگویند بمقدار دو الف یا سه الف و اصل مد و هر صوتی را بمد

میدارند بمقدار سه الف همیشه دو نیم مد ممکن مثل مد اولیک و وجه
تشبیه این بمد ممکن امکان داری دیوار است ادای همزه محفیه مکه الصفة
از مخرج معینه و در این نیز بمقدار عدل است ستم مد لیس مثل مثل مثل
این ل و وجه تشبیه این به لیس فاصل شدن صوت لیس است در میان
دو کلمه و در این نیز بمقدار عدل است چهارم مد مجزئ مثل فاندیم و وجه تشبیه این
مجزئ داخل نمودن بعضی قراءه الف مد فاصله بین همزین پس این مد واسطه
چهار جزء باشد و اقربند او این بمقدار بیک الفیت با اتفاق مجزئ مد فرق مثل
والله والذاکرین والآن و وجه تشبیه این قسم مد فرق فارق بودن و قی
میلان استغناء و غیره و اقربند این مقدار دو الفیت ششم مد یقینه مثل
فرکنا و نساء و دعاء و وجه تشبیه این بمد یقینه بنا اسماء محمد و ده است
بر این بنا و در این هم بمقدار عدل است هفتم مد بدل مثل آدم و وجه تشبیه
این قسم بدل بدل بودن حرف مد است در این قسم کلمات از همزه و در
این بمقدار بیک الفیت الا نزد و شش قسم مد بی الفه مثل لا اله الا الله و
تشبیه این بی الفه بودن مد است در وی از جمله بی الفه در تثنی شنی و قد
این هم بمقدار عدل است نزد بعضی هفتم مد سست مثل ها انتم یا بر مد

غرضی در مدغم فند و وج نمایند و این قسم مخصوص است بانی عرو و دیو و ایت سومی
 و بعضی بجلال غنه و عاصم نیز منافع نموده در کلامنا و ما مکا و چون
 در کلامنا مدغم مضوم بود استقام نموده یعنی ضم شغلی بعد از اسکان و چون
 استقام است که ظاهر شود که ضم نمون اول بجهت ادغام سلف شده نه
 بعد از هر که لا فایده است نه ناهیه و یا این سبب ادغام ناقص است و ادغام
 صغیر است که مدغم ساکن باشد بسکون اصلی و در ثانی درج نمایند از
 اینکه در یک کلمه باشد یا در دو کلمه بشرط آنکه ساکن اول حرف مد نباشد
 و این معجزه که ملا فی فاف و طای میله که ملا فی ها و لام امر که ملا فی نون
 شده باشد ايضا نباشد چون فالو و هم و فی یوسف و لا ترغ فلو بنا و سجد
 و قل نعم کافال علامه الجزری غطیه و این فی یوم مع فالو و هم و قل نعم سجده
 لا ترغ فلو ب فلنم زهر که در این صورت مدغمی در هفت علو و ح سبب
 ادغام سلف می شود و هر یک از ادغام کبر و صغیر بر سه قسمند مثلین و متجان
 سن و متقاربین اما مثلین آنست که در حرف مدغم و مدغم فیه مماثل هیلا
 یعنی متحد در مخرج و صفات باشند و متجانین آنست که هر دو حرف متحد در
 مخرج باشند و مقابله در صفات و متقاربین آنست که هر دو حرف فریب المخرج
 باشند

باشند مثال مثلین از کبر باشند سلک و فال احمد و متجانین از آن مانند کاد
 نمبر و الحرف ذالک و متقاربین آن مثل فال رب و زقکم و ادغام صغیر مثلین
 مثلین و متجانین و متقاربین است در قسم است منفوق علیه و مختلف فیه اما منفوق
 علیه از مثلین در هر جا که واقع شود خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه و ناظم این
 بیان غرضه که ساکن است اول یعنی حرف اول که از مثلین حرف غیر مد
 یعنی اول از انفا حرف غیر مد باشد زیرا که اگر حرف مد باشد مفسد که مذکور
 شد لازم خواهد آمد در دویم مدغم یعنی حرف اول را در دویم مدغم کنند
 بوجه لکم مما سئد و دیگر کلمه فی فلو یهد مرض و عصو و کانو و مثال ذالک
 مکرهای ماله هلك را که در ادغام ان خلاصت بعضی ادغام نموده اند بجهت
 وجود شرط ادغام صغیر و بعضی از جهت اظهار وقف نموده اند تا آنکه احتیاط
 کرده باشند از نقل محسوسی که از وصل و ادغام حاصل میشود و منفوق علیه
 از متجانین را نیز بیان کرده ذال ساکن بنا ادغام ما سئد فیهین و قل
 از بظا ما سئد اذ ظلو انای ساکن نیز مدغم می شود بلا خلاف در ذال
 و طما ما سئد اجیبت دعوتک اذ ذالک طایفه اما خلافی ان بافت پلشت
 ذالک و ادکب مع از عاصم و رود بد و روایت تا بدال و یا عجم

درم خطرات ۱

اولی

که متوسط باشد و آن اخف است و غنه هم لازم می است زیرا که در این صوت
 نون از جنس سوم گفته میشود پس چون که علت اخفا معلوم شد بدانکه اخفای
 نون در نزد حروف ما بقوت متفاوت است بشدت و ضعف باعتبار فرب و بعد
 ملائمت کاف و قاف که اخفا و غنه نون در نزد این دو حرف کمتر باشد از نون
 دیگر بدلیل و شیب و جیم مانند آنها برسد و الله اعلم در بیان ادغام با غنه
 و اظهار نون بدانکه شنوین و نون ساکن مکتوبی در نزد لام و را ادغام بی
 غنه است بلا خلاف و در نزد مهم و نون ادغام با غنه است با اتفاق و در نزد
 با و واو با غنه است مع الحذف و خلف که در این صغره است در آن خلاف نموده
 یعنی بی غنه خوانده و از دوری آن کسانی از طریق ابو عثمان غریب غنه بخلاف
 روایت شده است و بعضی از ابی جعفر در لام و را سه وجه نقل نموده اند ادغام
 بلا غنه و مع الغنه و اظهار و معنی غنه در اینجا بقدر که شود و ناظم و بعد غنه
 قابل شده از این حجه گفته با چون دان غنه چون که فاعله سابقه که
 عبارت از ادغام نمودن نون ساکن در نزد حروف بر طون یا شد در جمیع
 صور و کلمات جاری بود زیرا که نون ساکن اگر بیاد و او در یک کلمه واحد
 برسد ادغام نمیشود با اتفاق چه اظهار و آن اخفا از ادغام است زیرا که

منه

مشبهه بمضاعف میشود و متفق ببلد آن در قرآن مجید مختص در چهار
 کلمه است و اظهار استفاده نموده فرموده است و اظهار نون کن
 چهار جا و بنا و بنیانه فتوان عنوان مطلقا یعنی در هر جای که
 باشد بشوند و بهر قسم که استعمال شوند مضافا و غیر مضاف در بیان
 اظهار نون ساکن بر و اینست چونکه متفق علیه از مختلف عنما از فاعله سابقه
 را ذکر نموده شروع نمود در مختلف فیه آن و فرموده حفظ و اظهار
و سکوت نون من و اقای جوان یعنی مقصود نون من را
 نزد و با اظهار مع السکوت میخواهند لاجز حال وصل اظهار نون
 نون و پس و القرآن یعنی انضام مقصود و ظاهر و شکل و وقف نون و العلم
 و نون پس و القرآن را نزد و با اظهار میخواهند لاجز و در فی الفا
 بدانکه تقیم در اینجا عبارت از مزید کردن این حرفت و تقیم و تعلیل و
 هر دو بیک معنی است این مذهب هست که تقیم را در استعمال مینمایند
 غالبا و تعلیل را در لام در جیم مقابله هر دو و در الفات که بعد از حروف
 استعمال واضح میشوند نیز بیشتر تقیم استعمال مینمایند و در فی عبارت از
 ضیق و نازک اند نمودن حرفت و الف و نسیه متصف بصفات تقیم و در فی

مفصل
 نون

نمی شود بلکه تابع ما قبل خود است یعنی اگر آن حرف قبل که یکی از حروف استغلا باشد
 باللام مغلفه باشد الف را باید تفخیم نمود و الا باید تزیین کردن تا ظم و جبر
 این معنی بوده که فرموده است هست تفخیم الف با انصاف بش معنی
 و بلند بش مستغفر بعد استغلا یعنی مودنا استغلا و لام و بر تعلیق
 اند اگر بعضی از محققین گفته اند که تفخیم نمودن تا ظم و جبر یا الف بر تعلیق
 خوب نیست بخلاف لام زیرا که لام با الف می شود که مرفعه باشد مثل لا حول
 و میشود که مغلفه باشد مثل الله والحمد لله و انما ناد که این محبت
 و اغراض از تصور محبت و تحت در کلام فرست زیرا که الف بعد از این
 می شود که مرفعه باشد مانند و اما الف را و محرابها در حال اما له هم چنانکه
 خواهم ذکر نمود در باب اما له انشاء الله در بیان تعلیق و تزیین اما
 بدانکه اصل در لام تزیین است و تعلیق آن بسبب امر دیگر است مثل بحا
 و در حرف استغلا و لکن تصور نشود که بحا و رت حرف استغلا باعث
 وجوب تعلیق لام میشود بلکه جایز است و از اینجا است که بعضی تعلیقش
 میکنند و جمهور تزیین میکنند اما اگر بحا و رت حرف استغلا نشود البته
 تزیین واجب است و مصریان این تعلیق را از طرفی از و غیر از حرف

از درون

و رت نقل کرده اند اگر قبل از لام یا بعد از آن یا از هر دو طرف از حرف استغلا
 واقع شود مثل و لطف و صلوات و خلطوا اما جمهور مثل ای عمر و صلوات
 شاطبی و فی تعلیق لام بهمینند که قبل از الصاد یا طاء مفوضه یا طاء است که با
 و لام هم مفوضه میشود یا غیر میشود باشد هذا الصلوة و الصلوات و صلوات
 و بصلی و الطلاف و بطل و مطلع الفجر و ظلموا و من اظلم و امثال ذالک لکن
 در مثل بوصل و بطل و ظل که لام در یک طرف است در حال وقف و در وجهها
 بر است و تعلیق ترجیح است و در اتصال تعلیق نیز واجب کرده اند و لکن
 مؤلف اصح است چنانکه در شاطبیة مذکور است و هم چنین اگر میان لام مفوضه
 و حرف مذکوره از صاد و طاء ممله الف واقع شود تزیین و تعلیق هر
 دو جایز است در حالین و لکن تعلیق اشهر و افسر است مثل فضلا و انظال
 و امثال ذالک و همچنین در و لاصلی و فصلی و اذاصلی در احرا به است و
 حالین و در بصلی در حالک وقف و در بصلیها و بصلی و بصلی و سبب بصلی
 در حالین دو وجه جایز است و لکن همان سه کلمه که احرا به اند تزیین و این
 شش کلمه دیگر تعلیق اولی است و در بصلی قبل وقف کرده اند زیرا که در و
 صل تعلیق قطع باشد و نیز جایز است که در ذوات الیا تعلیق با فتح لام

باشد و در فوق با اما در بین بین و الله اعلم و این مسائل و مثالهای مختلف قیام است اما
منصف علیه جمیع ائمه فراتر از تعین لایم در کلمه الله الله است بشرطی که ما
فیکثر مکتور باشد و ظاهر در بیان این مطلب عمده فرموده است قبل لام الله
الله نبود کسر اگر هست با تعین یا متد فال الله و رسول الله با آن بود
باشد کسر اگر باشد الحمد لله **در بیان تفخیم** بدانکه اصل در این تفخیم
و فوق و آن
و فوقی از این بود و خود سببی است مانند کسر او و یا ساکن که قبل از او باشد
در حال وقف بدلیل آنکه چون سبب زایل شود باصل خود بر میگردد و مثل چنان
التاء که در حال فصل فوق باید عمود و در حال وقف لیکن چون کسر زایل
میشود تفخیم میشود و بعضی میگویند که در خود از صفت تفخیم و فوقی عاریست
بلکه عرض این دو صفت بجهت وجود و سبب است مانند فرط ام و فرد
که در اول وجود حرف استغلا باعث تفخیم و در ثانی عدم این موجب فوقیت
و چونکه اختلاف و اوصاف را باعتبار اغراض احوال و است فی الجمله پس باید بیان
عمود که در حال وصل از شش حال بیرون نیست و آن احوال نیست که را جو
یا فتح و یا باضم و یا بعد از هر یک از فتح و باضم است و لیکن با سکون
است یعنی خود را ساکن است **حکله** این چهار حالت را با تفخیم و آن

بالافتاد

بالافتاد و در فوق کسور است چون بعضی را در حال سکون
مجرک کسر است با آن فوق است ما قبل آن هر چه که باشد و مسئله این ظاهر است
و ايضا و را مرفق بدان ساکن و مسبوکی با کسر است اگر آن را ندانیم بلکه
قبل از حرف استغلا باشد که هر دو در یک کلمه باشند مانند در حال افتاد
فا صیر جبرا و اما در کلمه فرقت دو وجه ظاهر است اگر چه قبل از حرف استغلا
و لیکن وقوع بین آن کسر بافت کسر سولت حرف استغلا است پس بعضی عینا
و جمیع ظاهر خواهد بود و یا بعد همزه وصلی بود و از وجه آن هر دو ثابت
و یا بدرج میقتد مانند ان جمعی و من استقی و دیگر آنکه بعد کسر پای ساکن
چه ما قبل آن مفتوح باشد مثل خبر چه مکتور باشد مثل خبر ندر نیست
و فقار اگر بعضی در حالت و فوقی نه اصلی آن زیرا که وصلی آن معلوم شد اگر
بعد از کسر متصل بود یا بواسطه حرف ساکن که مانند کلمه سخن باشد و اگر بعد
ان پای ساکن نیز هم چنانکه مذکور شد نباشد **خوان** مفتوح همچنین
را و از مفهوم لفظ معلوم می شود اگر چنان باشد نه چنین باید رفت
خوانند و لیکن بعضی از کلمات مشتق اند و این در و فوقی است که در واقع شده
باشد بعد از کسر و بیان کسر و ما هم یکی از صا و طاء ساکن باشد و ظاهر

یعنی از مثال اتفاق هر چه غوره و گفته است که مصر و قطر اما دو وجه است
 ای کسرا ما علامه جزوی گفته است در مصر نفخیم و در قطر نفخ را اختیار میکنیم نظر
 للوصول و علامه الاصل نمونه بدانکه در این از حرف در و مکسور مفتوح کما
 قبل او مکسور باشد یا ساکن مثل ساکن او مبصر او خیر او فوارها و اما ظاهر
 نفخیم و نفخون خلاف کرده اند بعضی مطلقا نفخون کرده اند مثل حسن ابن خلیون
 و بعضی مطلقا نفخیم کرده اند مثل ابی ماهر بن خلیون اما جمهور مثل ابی عمرو
 و داق و صاحب شاطی تخصیص کرده اند نفخیم را با اینکه فاصله شده باشد میان
 را و کسره حرف صحیح ساکن و این در شش کلمات ذکر او سزا و وزند و حرا و
 و صهر و نیز بدانکه چون وقف سکون و یا با شتام نمایند بر اینکه در آخر کلمه باشد
 اگر ما قبل او مکسور باشد مثل الساکن یا ساکن باشد که ما قبل او مکسور باشد
 مثل السحر یا باو ساکن باشد مثل کسیر یا کثیر یا الف همان باشد مثل التاجر الاثر
 نفخون باید کرد اگر چه در حال وصل مضوم یا مفتوح باشد و اگر ما قبل او بی از
 مذکور است نباشد نفخیم یا بد کرد اگر چه در وصل مکسور باشد و وقف بر و حکم
 وصل و امر از جمیع و الله اعلم ندب چون که ناظم بر نفخون را که بکفیم از اما ^{ست}
 مذکور بود و باقی مضام با المناسبه باید ذکر کرده شود ما در هر مبصر و نامی
 در مرقه

در معرفه ان بهم رسید و ان بر سه قسم است نفخ و اما له و بین اللفظین بدانکه
 نفخ در این باب عبارت از اینست که فارسی در هر یکلفظ حرف یکتا بگذرد
 ملاحظه و این معنی در حرفی که از پس آن الف باشد ظاهر می باشد و او نفخیم
 نیز میگویند و اما له اینست که فارسی نفخ را بجای کسره ما قبل نماید و اگر بعد
 ان نفخ الف باشد با الزوم ما قبل بیوی یا میشود و او را اما له کبری و اما له
 محضه و نفخون هم میگویند و بین اللفظین آنست که فارسی نفخ و الف را اندک
 بیوی کسره و یا ما قبل نماید یا آنکه در هاء را بکفان آن بیشتر از نفخ یکتا بگذرد
 و اول و اصل نیز کند و او را قبل و تلفظ و اما له صغری و بین اللفظین
 بین الفتحه و الکسره یا بین الالف و الباء میماند و نفخ لغت اهل حجاز است
 و ایشان فایز یا اما له نیستند و در چند موضع قبل و اما له لغت اهل نجد
 نمیم و فیسر و اسد است و نفخ اصلست بدلیل آنکه هر آنچه مال بیونی و بیج و بیو
 سیبی نفخ آن نیز واجب نفخ است و نفخ را سبب در کار نیست و لکن هر چه مفتوح
 میگرد اما له ان جایز نیست و اما له را سبب و وجه عربی و فایز در کار است
 و ان باو الف و باو نفخ اما الف اسباب اما له ان یکی از هشت چیز است
 اول باید الف ماله بدلا از یای منطوقه باشد یعنی یای که در آخر کلمه باشد

لفظا با حكاچه در اسم باشد ان الف مانند الهدى والفتى وجه در فعل باشد مانند
 هدى و اخرى بدل الهدى و الفتيان در نيشه اول و هديت و اشريت در
 مستكلم با محاط با ثانی بر فثات و اگر مؤنث فثی است باید اماله نمود زیرا که انضال
 تا عارضی است و تاب بالفتح بالضم را باید اماله نمود زیرا که الف مبدله از یاء
 قطرف نیست و در یاء الف ماله را با در بعضی از تصرفات جائزین شود و در
 لغت مشهور بعضی لغت شاذه نباشد و حرف زاید هم بان با ممانجه نماید چه
 ان الف بدل از و او باشد مثل ملهى و بعد ان الف زاید شود و نجهت الحاق
 مثل ارب و وجه زاید باشد بجهت ثانی مثل حبلى در اسماء و وجه بدل از و او باشد
 در افعال مانند غزا و امثال ان که در نيشه سیم از مبروره ماعیان و احطیان
 و حبلان میگویند و در مجهول مانند غزى میگویند پس الف فثا و عصى
 که منقلب از و اند و در بعضی از تصرفات که در حین اضافت بسوی ما مکمل
 باشد با یا خوانده می شوند مثل عصى و فثا اماله نمیشوند زیرا که هر دو با این
 طریق خوانده است لا غير است و همچنین رجوع نمودن الف این دو لفظ بسوی
 با و در حال انصاف که عصى و فثا باشد با عثا اماله ان نمیشوند زیرا که ممانج
 با حرف زاید است که با انصاف باشد سیم باید الف ماله بدل از عین ^{الف} الفعل
 باشد

باشد که در اسناد بسوی آنچه مستکلم وجه محاط با ن مبرور فثت بکسر ف
 بیاید چه ان عین الفعل با ی مفتوحه باشد مثل باع که در اسناد بسوی تا
 میگویند بعد از نقل نمودن بسوی فعل مکسور العين هر چند بعضی فاعل بفعل
 نشده اند و کسره و بجهت دلالت نمودن بر اینست که عین الفعل با بوده
 نیز چیزی دیگر در نزد ایشان وجه با ی مکسوره باشد مثل هاب که هبت میگویند
 وجه ان عین الفعل و او مکسوره باشد مثل خاف که در اسناد بسوی تا خفت
 میگویند و هم چنین است صت در لغت کسی که بکسر میخوانند بخلاف صت ضم
 جفا و الف ماله باید بعد از با واقع شود چه متصل باشد مثل جان وجه
 منفصل بک حرف باشد مثل شبان و بداه وجه منفصل بدو حرف باشد
 که یکی از ان در ها باشد بیکه ما بین با و ها حرف مضموم نباشد مثل
 بینها با الف بخلاف بینها با الضم که در این وقت اماله نمیشود و بجهت باید
 الف ماله پیش از با ی مفتوحه باشد که متصل باشد با ی ششم باید الف
 ماله پیش از کسره ملفوظه متصله با نباشد چه ان کسره اصلی باشد مثل
 ماله فثا و وجه طامی در غیر با باشد مثل منکلام عای فثا بخلاف کسره که در
 را باشد زیرا که ان بمنزله و کسره است باعتبار کسر یا پس باید اماله نمود

ان الف را چه ان منقلب از با باشد و چه از واو و چه را قبل از الف باشد مثل
 ربا و چه بعد از آن مثل من و در هفتون باید الف ماله بعد از کسر منفصله
 باشد چه منفصل بیک حرف باشد مثل کتاب و چه بد حرف باشد که اول
 آن ساکن باشد مثل شمال و چه هر دو مضرب باشند و لکن ثانی از ^{مضرب} اول
 ها با شد و اول غیر مضموم باشد مثل ان بجز بها بخلاف هو بجز بها که مضموم
 و اگر الف ماله از کسر قبل منفصل بیک حرف باشد و اول از ان سه ساکن
 و ثانی ها و مضرب باشد از ان نیز بعضی اماله عموده اند مثل در ماله هشت سبب
 اماله اراده تناسب است در وقتی که سبب دیگر از اسباب سابقه موجود
 نباشد یعنی الف را اماله منتهی بد جهت مناسب الف ماله دیگر چه سابق باشد
 و چه لاحق اما سابق باید هر دو الف در یک کلمه باشند مثل عمار که الف ثانیه
 منقلبه از ثنویین را اماله منتهی بد جهت مناسب الف اولی و اما لاحق بخلاف
 تناسب فواصل است و رعایت آن امر مهم است نزد قوم از این جهت که الف
 الخطا را اماله عموده اند و حال آنکه الف ان منقلبه از واو است و سببی بغیر از
 تناسب در او موجود نیست و چه اماله را در عربیه دو قسم ذکر نموده اند اول
 مناسب یعنی از جهت کسر یا پای که در کلمه باشد مثل فخر و الفی که پیش از آنها با

از قبل

از بعد از آنها بود اما له کنند یا آنکه چیزی را اماله کرده باشند و دیگری
 را از جهت مناسب او اماله کنند مثل ثراء الجمعان در ثرائت هزه که الف
 اول را از برای مناسب الف دوم وقتی که مثال میگرد اما له کنند و این
 وجه اماله را سبب ^{ان} که سابقا ذکر شد یکی است و قسم استعارات یعنی اعلام
 کردن یا اینکه اصل الف ماله یا مایه و مکوره بوده مانند ذراع و خاق که اصل
 شان زنج و عروق بوده و یا اینکه در وقتی از اوقات این الف را قلب بیا میکنند
 مثل زکما و جلیها که در مضارع آنها الف منقلب بیا میگرد و مثل بزکی و بجلی
 و یا اینکه این فتحه در زمان از ماضی قلب بگیرد و بشود همچون طلب و شئت
 و امثال آن که اول احاطه و شاء بوده است و یا اینکه این الف مانند الفی ^{ست}
 که در اماله میکند مثل الف الحسنی که مانند الف الهدی است و بعضی از این
 قسم هم با سبب اماله یکی است مگر باعتبار فایده اماله تناسب و توافق اصوات
 و اسان کردن این الفاظ است زیرا که در مثال غیر اماله صوت قبیح فخره
 و الف اول قبل بعلو میکند و بجهت تلفظ بکسر و یا قبل بعضی منتهی بد و این اختلاف
 در صورت بهم میرسد بخلاف حال اماله که فتحه بموجب بکسر و الف نیز ^{بک}
 بیا بشود و مناسب در صورت و سهولت در تلفظ است و منتهی بد

باید دانسته شود که از برای اسباب ثمانية اماله موافقی هست و از برای
 موانع مانعی هم هست اما موانع آن نیز هشت است و موانع و هفت حرف
 استغلاست که غ و خ و ف و ص و ض و ط و ظ باشد هم چنانکه سابقا هم ذکر
 شده سبب ممانعت حروف استغلا طلب مجازات صوت است هم چنانکه در
 خود اماله هم طلب مجازات صوت بود زیرا که در همین تلفظ باین حروف
 صوت قبل بوقی حنك بالامتنه آید و در چنین اماله مایل بسفله میشود
 و با یا العکس در وقتی که این حروف بعد از الف باشند معلومست که
 آنها را بعد از صعود و با العکس هر دو مفتوح دارند و یکی ثانی ^{است} اثر از آن
 از این جهت است که بودن این حروف بعد از الف اقوی مانع انداز بشر
 آن و اما در چند مراح استغلا فی نمی باشد و لکن بیعت بگویند که از آن
 منزله دو حرفت شباهت با استغلا دارند بلکه را اولیست در منع از
 حروف استغلا و شرط منع از اماله دو چیز است یکی آنکه باید مکسور باشد
 و دیگر آنکه متصل با الف باشد چه پیش از الف باشد بشرطیکه وی مکسور
 بعد از الف نباشد مانند اما الف را که وی مکسور منع مانع از او
 میکند وجه بعد از آن مانند عذر و عذران و مانند اگر چه بعضی محض و

مفتوح

مفتوح اما له در جائیکه را باشد اماله عموده اند و التفات بر آنست
 اند و بعضی هم که وی بعد از ان الف باشد و یک حرف هم فاصله باشد
 مانند کافر منع از اماله عموده اند و شرط مانع حروف استغلا آنست که اگر
 مقدم بر الف باشد رای مکسور بعد از الف نباشد که اگر رای مکسور باشد
 اماله نمیشود زیرا که وی مکسور است و حروف استغلا مانند اجزاء هم
 وقتی که مقدم هست یا متصل باشد یا الف مانند صالح و طایب امثال
 و با منفصل یک حرف باشد زیرا که منفصل یک حرف با کلا انفصال گرفته
 اند بشرطیکه در حال انفصال باین طریق مکسور و با ساکن بعد الکثیر باشد
 مانند صحاب و قبايل و امثال آن بخلاف طلاب و علاب و اصالح و مطوح
 زیرا که در حال کسر لغات بخلاف الف با کسر آمدن از حروف استغلا و
 سکون هم بعد از کسر نیز نازل منزله کسر است و با باعث بعد از آن میشود
 از الف در این وقف مفتوح اما له قوی میشود و این علامه در مکسور نیز طایب
 بخلاف مفتوح و مقصور ان که فتح و ضم باعث تقوی حروف استغلا و منع
 اگر حروف استغلا مؤخر از الف باشد شرط منع اثر آنست که متصل با الف باشد
 مثل ساخر و حاطب و ناف و امثال ذلک یا منفصل یک حرف باشد چه الف

و حرف استعلا در باب کله باشد وجه در دو کلمه مثل نافع و نافع و بالغ و غائب ظاهر
و غیر ذلک من الامثلة و با مفصل بدو حرف باشد مثل مواش و مناسبت هر چند
بعضی این قسم کرد و حرف با استماله عوده اند و لکن اظهر منع از اماله است
بر آنکه بعد از تسفل است و اصعب است از عکس کاذب و گناه و دیگر شرط ممانعت
حروف استعلا است که از باب خاف و طاب نباشد یعنی سبب اماله کسر
مقدّمه هم چنانکه در خاف است و پای مقدّمه هم چنانکه در طاب است بنیاند
و امثال موانع رای مکتور متصل با لغت که منع ممانعت حرف استعلا و اینکند
مانند اماله نمودن الفاظه فی الفار و کتاب الابرار و اما لفرایا و غیره
اینکه در آخر در ممانع از اماله هست یکی فاف مفوضه و دیگری رای متصل
با لغت و اما اماله فخر مشروط بر این است که پیش از رای مکتور باشد و در
غیر با هم باشد مانند نوی بشر و غیره و اما لفرایا و پایا و نای باشد که در چین
وقف بدل بها شود و این در حالت وقف است و پس بخلاف فخر قبل از رای
مکتور که هم در وقف و هم در وصل اماله آن جایز است و بهتر است که این فخر
در غیره و فخر حرف استعلا باشد مانند در حقه و فخره اما فخر را اماله جایز
علی المرجوحه چه باشد مانع است از اماله با النسبه یا استعلا مثل کندره

و فخر حرف استعلا علی المتوسط مثل حقه باید دانسته شود که محل اماله همها و
مفکله و اما است نه حروف و اسمهای مبتدیه زیرا که اماله بوجهت از تصرف
و این در انفا جایز نیست مگر از اسمهای مبتدیه و کلمه نادهای درویش که مایل
به کسر و پایا باشد که اماله و در انفا مجوز نموده اند باعتبار کثرت استعمال
انفا مانند مریا و بها و نظرا لثبات و البها و سه کلمه ذاتی و معنی بر این بعضی اماله
کرده اند علی المرجوحه از جمله استقلال انفا و از حروف کلمه بوی و با و اما لا که
در انفا نیز مجوز است اما نه شده است بوجه استقلال و ثبات انفا از جمله زیرا که
اول مستقل در جواب است و طای غایب از ادعوا یا از اطلب است و ثالث نیز با
جمله میکند مثل اینکه **مکتوبی** اصل اما لا مکتوبی این کثرت لا تفعل بکلام
اگر یکی از حروف را هم بینم قرار بدهند یعنی علم بنود در آن حال داخل در حکام
استخوانا دهد بود یعنی اگر مفصلی اماله و این با فخر شود اما نه میشود مثل الا و اما
زیرا که الف حرف جمل و اما اسم را حکم کرده اند که بدل از با است هر چند با فخر شده
و مثل علی و الا که اماله نمیشوند زیرا که الف هر دو بدل از و است چه در نشانه
انفا علوان و الوان میگویند **فخر** بدانکه از اسماء و حروف کلماتی چند هستند
که اماله مانع اسماعی است باید قطع نظر نمود از وجود سبب و مفصلی و بها من و

انها را هي نهيت و انفا لفظ حجاج در حال علبه و المال و الناس و را مثل او است
 ان حروف که در فواخ سور واقع شده اند و انچه فرائد هيمن الفاظ را با ما الفوا
 اند و سببی که بقاعده منطبق شود بيا نفرموده اند و با مطلع شده ايم مگر نكنند
 در بعضی از انفا و الله تعالى يعلم مذمت هذه السجدة الشريفة في يوم الجمعة

و انما العشرون من شهر شوال المكرم

بيد العبد المذنب العاصي القاني محمد بن

اليوم

مات على اسعداني من تولى البرية

سنة خمس و ثمانين و مائتين بعد

الالف من الهجرة النبوية

عز بقدر عمت ابراهيم

که کاتب را بالمدی

کند یاد کند یاد



ای کلام از انتظام نام ذات در نظام

Handwritten Persian text from a manuscript, likely a historical or administrative document.

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

شد در دهرهای طبعم فیض بخش خاص عام
 حفظ آن کن تا غنی گردی چه بحر کان بکام

عدد بیان نام هر ساله و سیال تاریخ آن

مرشده این نظم شد بر لؤلؤای نه کو خصال

لؤلؤ به عقدان نظم لای نام سال

ناظم سر سید ابوالقاسم بفاری مشهر
 اعطه اللهم ما بعتاه عبد مقفر

خبر در آناه لیل اندر اطراف قمار

از نوای پرده تنبلا هند کی برآر

خوان بحکم مثل القرآن ترنیل فزان

رازی که اهل الله خاصا خدا بند اهل

در بیان معنی ترنیل

معنی ترنیل ادای حق حرفیت و وفوف

چون صفات و حرک و ادغام اخراج و فر

در میان حروف لهویه

جانب حلق از ملاذه فاصمه در جای فاف

جانب دیگر بعکس عکس بعد از فاف کاف

در میان حروف شجره
از میان کلام از وسط زبان شجره

قبل شین دانند در اخراج اگر جهر را

حروف ضری و حلقه که بعضی شجره میدانند

ازین دندان کرسی ضاد بهلوی زبان

خواه چپ کوی خواه از راست مختاری در آن

از میان حروف لهویه

از میان حروف شجره

از میان حروف ضاد

بعد ضاد است از کنار و بعد کسبها ز کلام

از دو جانب ز این و زایسر ادای حلاله

حروف لهویه که ذلقبه نیز گویند

فون ز بعد لام از فوق باشد عیان

و اقویب فون ولی با فون آن پشت زبان

از لقیه و حروف نظیبه که بعضی لقیه نیز گویند

از دندان پیش نهی فوق زبان

ظا و ذال و ثا است ط و دال تا از پنج آن

از میان حروف لهویه

از میان حروف شجره

از میان حروف ضاد

اینست که در این کتاب
در بیان حروف و احوال

اسلیمه که بعضی لقبه نیز گویند

شد چه ز اطراف ثنائیا مفصل طرف زبان

فرجه مشروطه از جای و سبب صادران

از لب زین اطراف ثنائیا فاطم

کنادای حق و اویم با از هر دو لب

شفویه و غنویه

از میان و اویم و باز بیرون و درون

غنه از خبشوم دان دریم بی اظهار بون

مر

اینست که در این کتاب
در بیان حروف و احوال

از زبان و حروف و احوال

بیان حروف و احوال از موهوسیه و موهوس و مطبقه و منفیحه

هر ضد هر حرف شخصه کشف

صاد ضا و ط و ظا اطا و ضا و منفع

بیان حروف بین الشده و الرخوه و شدید و رخا

حرف بین الشده و الرخوه نور عالمی

حرف سبعلی و ضد سفل فظ خص ضغط

حرف استعلا و استفال و ادلائق و اصمات

حرف سبعلی و ضد سفل فظ خص ضغط

حرف سبعلی و ضد سفل فظ خص ضغط

حرف سبعلی و ضد سفل فظ خص ضغط

حرف سبعلی و ضد سفل فظ خص ضغط

بیان حروف ساکنه و فلفله و نقشی و صغیر و مجبوحه

ضد اسکان فلفله مضبوطه جد قطب کبر

حرف مدین جوف هوا و حرف مبون و مخرب و منقوخته
نحوه حاشیف نقشی صاد سین و ز صغیر

واو الف با حرف مدولین جوفیت هوا

نیز همزه لغت ناخره خامقوخته فاص

حرف خفته و مینل و مخرب و حرف د ک و پ و س

ها و حرف مد بود مخفته اوی اعنلال

لام و مخرب دان لام راضا د استطال

حروف غنویه

غنوی دان مهم نون ساکن و ننوبین یفین

حالت ادغام اخفا غنه جوف باشد درین

در بیان استعاده که واجب میدانند

در احوال قبل از فرات استعاده مستحب

تابع قرآن بود در جهر اخفا بی سبب

فرات بسمله بعد از استعاده و مخیر آن قبل از اجزای سوره

بسمله در افتتاح سوره هاجر توبه خوان

و اند ما جزای مخیر بمحلا تفصیل آن

بیان بسمله که مالکی و بعضی از علای حنفی از قرآن میخوانند

بسمله از مصحف جمهور دانند اینی
در بعضی از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب

در بعضی از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب

بسمله با اول نزل از دوم مسخر است

در بعضی از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب

گفته این و آن بود بودن مخبر احسن است

وجوه جان بسمله میانه استغازه و سور

بسمله بین استغازه سور و جهش چهار دان

بسمله از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب

وصل اول قطع طرفین و بعکشان این آن

وجوه جان بسمله و وجه ممنوع آن سورین

باسه وجه آخرین دان بسمله ای نورین

بسمله از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب

وصل قطع اول آخرینست بین سورین

استحباب وصل بسمله با سور عشر

وصل بسم الله به پنج الحمد و حمد استحب

بسمله از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب
بسمله از کتب که در بعضی از کتب

با فم فافاره با حافه با افرب

عدم وصل با سون تسع

بسم الله الرحمن الرحيم

بَاعِثْ نَبْتَ وَلَا اُفْسِمْ وَوَيْلٌ لِمَنْ يَكُنْ

احكام سور اربع ها و كتابه

چون به آن نه من بی صله کند از او

در جز این عاصم چه در پرضه کم با فصرها

باصدر فيه مها نال بك اشد حفصا

حفز

حرف مدّ قوی و ضعیف که شرط مدّ نیز گویند

حرف مكدان واو الف با و ادرا فو في ثقبين

وایار ایند در حوالین پیشک حرف

مدّ منّصل ومدّ منفصل

هَمْزٌ رَأْبٌ أَحْرَفٌ مَدَنِيٌّ مُفَارِقٌ هَرَكَةٌ

مذ واجب دان جانز هر دم و چون

مدد کون لازم مدغم و مظهر

حرف مد پیش از سکون لازمی یا مد علم

خواه مدغم خواه مظهر هر دو چون نون

حرف مدقوی وضعیف که شرط مدبر گویند
حرف مددان و ا و الف با و ا در ا فنی یقین
و این بار این در حوالین پیشک حرف
مد متصل و مد منفصل
همه را با حرف مد با بی مفارن هر کجا
مد واجب دان جایز هر دو چون جا و ا با و ا
مد سکون لازم مدغم و مظهر
حرف مد پیش از سکون لازم بی مد علم
خواه مدغم خواه مظهر هر دو چون نون و الف

بسم الله الرحمن الرحيم

در فوائج عین درجائین با فوسیط مد

بسم الله الرحمن الرحيم

باجلاله طول نصیم و وصلامیستند

مدسکون عارض

حرف قبل از ساکن و عارضه سه وجه از مداین

بسم الله الرحمن الرحيم

خوان چه خوف خبر سوء شیء رضوان خو

مقدار کشش مد پنجگانه

صحت کجا هنرست موجب با سکون لازمی

بسم الله الرحمن الرحيم

مد چهار و پنج الف کش سه چه باشد عدا

ساکن

ادغام صغیر از متماثلین

ساکن است اول که از مثلین حرف غمید

بسم الله الرحمن الرحيم

در دوم مدغم بوجه هل لکم من ماسند

ادغام صغیر از متماثلین

دال ساکن و اینها ادغام ذال از خطا

بسم الله الرحمن الرحيم

نای ساکن نیز مدغم میشود در دال

بسم الله الرحمن الرحيم

بافت با هست ذالک و مرکب مع از عاصم و مرود

بسم الله الرحمن الرحيم

تا بذال و با هم ادغام در اعراف هود

بسم الله الرحمن الرحيم

ادغام صغیر از متماثلین

بسم الله الرحمن الرحيم

ادغام صغیر از متماثلین

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در احطت در بطن اداغام ما فسط دوجا

طای ساکن با بقای وصف اظفار بنا

ادغام صغیر از متعار بین

فان مخلقم بکاف ادغام کرد بی خلاف

با بقای بقای وصف استعلا ی فاف

زال ساکن زائجا ذوا اخذ غم کر بنا

حفظ اظفار میخواند ولی در هر دو جا

قسمت از اداغام
صغیر از متعار بین
فان مخلقم بکاف
ادغام کرد بی خلاف
با بقای بقای وصف
استعلا ی فاف
زال ساکن زائجا
ذوا اخذ غم کر بنا
حفظ اظفار میخواند
ولی در هر دو جا

قسمت از اداغام
صغیر از متعار بین
فان مخلقم بکاف
ادغام کرد بی خلاف
با بقای بقای وصف
استعلا ی فاف
زال ساکن زائجا
ذوا اخذ غم کر بنا
حفظ اظفار میخواند
ولی در هر دو جا

لام فل بل هل سود مدغم مر سد هر که برا

نظم مدغم فل بل هل سود مدغم مر سد هر که برا

سیکنا اظفار است در بل زان لکن کقص

ادغام لام تعریف نزد حروف شمسیه و اظفار لام

لام ال مدغم شود در چهار ده حرف هجا نزد قمریه

نظم لام ال مدغم شود در چهار ده حرف هجا نزد قمریه

ادغام میم ساکن نزد حروف ذیهی

میم ساکن نزد میم ادغام اظفار نزد یوف

نظم میم ساکن نزد میم ادغام اظفار نزد یوف

نزد با اخفا اصح اظفار باد بکر حروف

قسمت از اداغام
صغیر از متعار بین
فان مخلقم بکاف
ادغام کرد بی خلاف
با بقای بقای وصف
استعلا ی فاف
زال ساکن زائجا
ذوا اخذ غم کر بنا
حفظ اظفار میخواند
ولی در هر دو جا

احکام نون ساکنه و نشوین نزد حرف نهمی

حکم نون ساکن و نشوین بر حرف هجا

نون ساکن در حرف هجا
نشوین در حرف هجا
جها حکم دارد غایت

قلب ادغام است اظهار است اخفا چهار تا

قلب نزد با هم ادغام کن و بهر مملون

در نزد با هم ادغام
در نزد مملون ادغام
در نزد حرف حلقه ادغام

زداغ خیره اظهار است و اخفا نزد

ادغام با غنه و اظهار نون نزد باء و واء

با همون دان غنه و اظهار نون کن چار جا

نون با همون دان غنه
نون ادغام با غنه
نون ادغام با غنه

دینوینانه فنوان و صنوان مطلقا

حفظ

اظهار نون ساکنه بر وابت حفص نزد واء و و

حفص و اظهار سیک نون من و ای جوان

حفص و ای جوان
نون من و ای جوان
نون من و ای جوان

حال وصل اظهار نون و نون پس و الفراء

نغمه و رفیق الفات

هست نغمه الف با انصافش مستقر

نغمه الف با انصافش مستقر
نغمه الف با انصافش مستقر
نغمه الف با انصافش مستقر

بعد استعلا و لام و با غلبه ضدا کر

تغلیظ و رفیق لامات

فیل لام الله اللهم نبود کیرا کر

فیل لام الله اللهم نبود کیرا کر
فیل لام الله اللهم نبود کیرا کر
فیل لام الله اللهم نبود کیرا کر

هست با تغلیظ با رفیق باشد کیرا کر

تفخيم و ترفيع مرات

رابود با فتح ضم با بعد هر يك با سكون

حمله بالفجر دان نرفیوم کسور چون

وامر فوساکی و مسیوقا کیراساکی

فَلْيَسْجُدُوا وَبَعْدَ هَمَزِهِ وَصَلَى بُنُوْدِ

۱۰ حکام بر داء منظره

بعد کسب نالو سیاکی نیت و فقار اگر
 خون مغصه و طر اماد و جهنمای

دفتر

احكام وافضال ووقف بو انصر كنه

وقف صنع له استبائا ام اسكان خرد قوم

حرف موقوف علیه اضعافه بوجه موقوف علیه

چاپراستامام نزد وقف اسکان روم نیز

احكام كسره وفتحه حرف موقوف عليه

کریکسره باشد آن مختار اسکا گشت مردم
عبر اسکا گشت حکم فتحه آن نزد قوم

محمد فتح حسن درویش جزایر اسکان

و اعلان مجازت سید بن علی
 حرفت با حق و جود حق
 علیه در حال صلی
 نه در وقت پند
 عاشقانه
 نسوخته از آتش
 و در وقت فصل و کشتی
 بهانه در جوار حیات
 طریقت و این باطنی است
 سواد و حرف و کلام و کلام
 به این نشانه در جوار وقت و اعلان

ضد فضل قبل لا وقف فلا لا انصف

ضد فضل قبل لا وقف فلا لا انصف

حکم ز او علی و سپین و فف

زاجو زاصل وصل اولی بوصل امدصلی

سبک سپاه ضد فقه نورد بک و صلیت

حکم صادر و فاق کاف

صیادان وفی مرخص فیله الوفوف

چنگه ما قبل این اندر وقف غیره حکم کا

حکم صف و صب و جہ

صود لیل و فدان ایما شیط و صل فیل

صلب بشرط وصل بعد وجه دليل وقف صل

وفا اضطراری و اختیاری یواژه و غیر آن

وقف درجاسی که لایا این باشد مطلقا

بی عادت بکند و کند چہ بنور غیلا

ختم بعضی سور بالقیل و نکیه و بعضی بالیکبر فقط

نا باخسور بانك بخرم از و الفحی

فرقة افزوده بر نیکه ران نهلبل را

بکن از مسخحات اخبار و شیخ ما

باز در مجالاً حق نهیل خواند که

بدان
میان گویند
و بعد از آن وقت
عبدی است که در آن
ملاقات نمود در پیش از آنکه
در هر یک از این دو
از آن یکی از این دو

البركة
عبد
البركة
عبد

در این پنج آیه از هر دو
آیه بعد از عبارت است از
انوار فیض نورانی است

و بعد از آن
از دیوانه
اینکه
و بعد از آن

و محبت است از آنکه
محبت و شهادت است از
آنکه این شهادت و کبریا

است از آنکه این آیه و
مفسرین تازی شده
و خود در مکه
بر آن

از انکه او را آید گرفت

در حفظ مع پیش نظر را
متفق و مرضعین را
که اصل او را از کتب

وَقَدْ دُرِّدَ بِكَ رَدْفُ
أَصْرِي وَأَصْلِي
وَبُكْرِي

۱۲۰۰

البركة في كل وقت

10

برادر
فرمانده
غیر از کور و دست راست
در دوزخ اول اندر اصل سل
سلولان الکلی این وجه تسمیه این
قسمت در اصل لغوی است که
صفت باطنی است

این قسم
خدای
فکر
حقیقین مستند

صورت ۹ که بعد از گفتن
ایضا از زبان حضرت
به چشم خوانده و بعد از آن
نیز که بعد از آن

جل فیروز محمد بیگلر
بیگلر بیگ خان
کرم علی

و جبرئیل علیه السلام
 هم صلی علیهم و آله
 و سلم

نظم المصنف في المخرج
تتمت ابرار
بدرج

سنة الف و م و ثمان و اربعين

مردم را به این جهت که در این کتاب
در بیان و شرح این کتاب
از این جهت که در این کتاب
در بیان و شرح این کتاب

و اینست که در این کتاب
نویسند این کتاب را
نویسند این کتاب را
نویسند این کتاب را

الزبداء

والمطهرين
بمقدار

[illegible][illegible]

واما هنکست در کذا و مخفی از بیان

از جفای خوارنیشان زبان خامه ام

همه بگویند که این روح آلوده و فاسد است
و ازین جهت در عالم سفاک و پست است
و ازین جهت در عالم پست و سفاک است

فادایم است خا و کل کل بی خوار کو

و ملکا ابو جعفر و شمس الدین
م و فرزندم کس کس

بیت حضرت سلطان اورند نسین
بعد از شصت و شش سال

جامع ابن رساله وناظم خادم فارمان ابوالفا
مولد مشهد امام رضا بوضا نبیت در مدین بو

اسم الموضع بالقلم الرقيق وضعا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

سأمر به بالعدل في حدوده وما لا يضر
أمر به في حدوده وما لا يضر
وغير ذلك من الأمور
التي هي من الأمور
التي هي من الأمور
التي هي من الأمور



من كان هذا الكتاب في بلد ينبغي له ان يلاحظ اربع موارد الاستغفار
ومورد لا ينبغي من بين ايديكم ومورد والباقي من الصالحات ومورد
بسم الله الرحمن الرحيم . بالملة الاعلى اذ يقتضون وعمل بها
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآل محمد
بعد ان جد وصلاة جند حديث منفرد قال رسول الله صلى الله
عليه واله اشهد الاعمال ثلثة ذكر الله على كل حال ومواساة
الاخ وانصاف الناس من نفسك وقال رسول الله صلى الله
العادة لمن لا يؤمن وقال رسول الله صلى الله عليه وآله
منكم البائة فليضربوا من لم يستطع فعله بالصوم فان
له وجبة اقول البائة الجماع والوجاء من الحصبين وقال
عليه السلام لا يجتمعان مع المؤمن البخل وسوء النظر
قال رسول الله صلى الله عليه وآله لكل امة فاروق وصديق وصديق
الامة وفاروقهما علي بن ابي طالب اقول فاروق وذو النورين
لا تحصى وكذا علي بن ابي طالب كتمان رواه القلوب قال
رسول الله صلى الله عليه وآله ما من صدقة قال امير المؤمنين ع
تخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور واما
خائف مخور قال النبي انكم لا تسعون الناس باموالكم
ولكن فسعوهم باخلاصكم قال النبي مثل اهل بيتي كمثل من
نوح من ركب نجا ومن تخلط عنها غرق روى عن الباقر في
تفسيره الشريفة واذا دخلتم موقنا فسلوا على انفسكم قال

لا بد
مورد

قال اذا دخل الرجل بيته فان كان فيه احد يسلم عليه فان لم يكن فيه
احد فليقل السلام علينا من عند ربنا يقول الله نحية من عند الله
مبارك ومنه قوله سلم على اهل بيتك فكش خير بيتك اعمل على هذا
الا ان نجاه الناس في ثلثة اطعام الطعام وانشاء السلام وصلاح القلب
والناس بهام قال النبي في نفسه اية الشريعة لا يتخذ من عباده
نصيبا مفروضا ان من بنى ادم شعروا يسعون في النار وواحد في
الجنة وفي رواية اخرى من كل الف واحد لله وسائرهم للنار ولا يلبس
اقول ينبغي للرجل ان يسعى في رضى الله حتى لا تكون من جنس ابليس فاحذ
من الله واعمل بما قال الله ورسوله والذين امنوا ان رضى الله بهم و
في قولهم ومثابعتهم خصوصا البكاء على الحسين في كل صباح ومساء
وخصوصا البكاء في كل يوم للقبور ما بعده من الخوف لا تترك هذا
فاعمل فقد نفور عن قرب انشاء الله قال النبي ثلث لا يقبل
عليهن قلب امر مسلم اخلاص العمل لله والحقبة لا ثمة المسلمين
ولزوم جماعتهم سئل الصادق عن قوم من الشيعة يدخلون
في اعمال السلطان ويعملون لهم ويحبسون لهم ويولونهم قال
ليس هم من الشيعة ولكنهم من اولئك اى من النصارى ثم
قرع عن الذين كفروا الامة فانه قال النبي شارب الخمر
كهايد الوثن قال الصادق الايمان حالات ودرجات وطبقات
ومنازل فانه التام المشي تمامه ومنه التاقيس البين نقصانه
ومنه الزايد رجائه قال الباقر ان المؤمنين على منازل منهم على
على واحد ومنهم على اثنين ومنهم على ثلث ومنهم على اربع ومنهم على خمس

منهم على ست ومنهم على سبع فلو ذهبت تحمل على صاحبها لو احد ثنتين لم
يقو وعلى صاحب الثنتين ثلاثا لم يقو وسألت الحديث ثم قال وعلى هذه
الدرجات قال النبي قال الله تعالى من اذنب ذنبا صغيرا كان او
كبيرا وهو يعلم ان لا اعدية وان اعفو عنه عفوت عنه قال
النبي اذا امرتكم بشئ فانوا ما استطعتم واذا نهيتكم من شئ فاجتنبوه
مالا يهدك كله لا يترك كله اذا كان الماء قد رزق لم يجسه شئ ابس
لا يسقط بالمسك اذا شككت في شئ فابن على اليقين قلت هذا اصل
قال نعم لا دين لمن لا ثقة له لو قلت نارك النقية نارك الصالح لصقت
اذا شككت في شئ ثم دخلت في غير فتك ليس بشئ من ادرك ركعة
فقد ادرك الصلوة فانه كل شئ مطلق حتى يرد فيه في كل ما حرم الله
فتمنه حرام اذا قصرت افطرت واذا افطرت قصرت لا يحرم الحرام
الحلال ذكاه المجنب ذكاه الله ذكاه التمت احرامه من الماء
كل شئ طاهر حتى تعلم انه قد راي نجس لا تنقص البين بالشك لا ينفقان مثله
تنقص بالبين لا يطلوا اعالكم ما جعل عليكم في الدين من حرج
اى شقت كل شئ قبله او بعده وضوء الا غسل الجنابة كل ما في الف
او فضا حبه بالخبار ما اعد الصلوة فقهه بحال ويدبرها حتى يجدها
ذكر الله حين على كل حال افضل الاعمال احزمها لاصلوة الا بفاحشة
الكتاب لاصلوة لحاقن ولا حافى وهو بمنزلة من في ثوبه ومن لم يرفع
عليه فلا صلوة له الاسلام يجب ما قبله العبد وما في يده كان لو
الرضاع لجة كلمته النسب ما يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب
رفع العلم من القبي والمجنون علينا ان نلقى اليكم الامور وعليكم

انفعوا بل الانسان على نفسه بصره كن يجعل الله للكافرين
على المؤمنين سبيلا لا ملوكة تجار المسجد الا ان السجد من انفس
مال الغيرة فمن ان الضرورة تبسح المحذور لا ملائمة العام
على الخاص ما وقع لم يقصد وما قصد لم يقع لانه اعلم بعباده احل
الله البيع وحرم الربا الا تكون تجارة عن فراض او فوق العفو
اقول من قال ليس اقول من جند ابليس ابوبكر وعمر وعثمان ومناجهم
ينبغي لهم ان يجنب منهم كما يجنب المؤمن الشيطان ولا تزدادة
وزد اخرى قال الصادق من مات وليس له وارث فانه من الاشغال
قال امير المؤمنين ان الله افترض عليكم فريض فلا تقصرونها فذلكم ربح
ورددوا فلا تقصرونها وفيهم عن اشياء فلا تنكروها وسكت لكم غرائب
ولم يكتفها شيئا فلا تنكفوها اتيكم نبي من احرام فالتاوا اليه
قال رسول الله من ردد الله ويدك فاعرفه وكن اذاه وذلك السجد ورد
ان الله تعالى نزل في التوراة الى موسى ان اتهمات الخطايا ثلثة الكبر
الحسد والحريص ولبس منها ستة الشبع والنوم والواحد وحب المال
وجبا المحبة وحب الزمانة قال الصادق في نفسه راى وهو الله في التقوا
في الارض كذلك هو في كل مكان قيل بل انه قال ويحيى الاماكن اقدار
فاما قلت في مكان بل انه لما انشغل في اقدار وخرج ذلك ولكن هو
بائن من خلقه محيط بما خلق على وقدره واحاطة وسلطانا وليس عليه
بما في الارض باقل مما في السماء لا يبعد عنه والاشياء عند سوادها
وقدره وسلطانا وملكها واحاطة قال النبي والذى نفسي بيده
ما من الناس احد يدخل الجنة بغيره قالوا ولا انت يا رسول الله

قال لا انا الا ان يتغدى في الله برحمته وفضل قال ابو الحسن علي
ابن موسى ان للخلق اقبالا وادبارا وشاغلاد فورا واذا قبلت
ابصرت وانفتحت واذا ادبرت كُتِّت وملت فخذوها عند اقبالها و
تشاغلها واتركوها عند ادبارها وفورها قال امير المؤمنين
من احل سريرة احل الله علانيته ومن حل لدنيته كفاه الله لدنيته ومن
احسن بينه وبين الله كفاه الله بينه وبين الخلق قال رسول الله
لكل امة محجوسا ومجوس هذه الامة الذين يقولون لا قدر ويزعمون
ان المشية والقدرة اليهم ولهم لكل فعل ثلثة مقدمات الاقل
الادادة وفوقه العزم وفوقه الفعل قال النبي من التزم
ليس يجرهم الحلال واضاع المال ولكن بان تكون بما عند الله تعا
او ثوب منك بما عند الله قال عمر بن الخطاب يذهب بيمينه والمؤمن
وقال لقمان لابنه صم صوما قطع سمعك ولا تغم صوما تضعف
بدنك لان الصلوة خير من الصوم قال عمر بن الخطاب عليه هواه
قال النبي يا علي ان الله قضى القرعة والاختلاف على هذه الامة فلو شاء
الله لمجمعهم على الهدى حتى لا يختلف اثنان من هذه الامة ولا تنازع في حق
من امره ولا يجحد المقتول لذى الفضل فعلم قال الباقر في نفسه ايه
قل ان الله قادر على ان يتبدل اسميكم في اخر الزمان ايات منها اذ انزل
والدجال ونزل عيسى ابن مريم وطلع النفس من مغربها قال النبي
البناء الهاس مما في بطن الناس داس الايمان والفعل قال الباقر
من كان من ولد ابليس فانه لا يصدق الا وصيا ولا هو من ابلاهم
الذين اصلهم الله ومن كان من ولد ادم امن بالا وصيا وهم على صراط

وقبل الادارة الشوق
وقبل الوقت التصور
وقبل الذوات عجز
الملكات وقيل الذوات عجز

الاختلاف

منهم قال امير المؤمنين لو ان الناس حين ينزل بهم النعم و
يزول عنهم النعم قرحوا الى ربهم بصدق نياتهم وقلوبهم لودع
عليهم كل نار واصلح لهم كل فاسد وبعثهم ايضا بازاد ما ارايت ذل
لنا بعل عليك نعمه فاحذر قال النبي سالت ربي ان لا يظهر علي
امني اهل ديني غيرهم فاعطاني وسالته ان لا يهلكهم جوفاني عطائي و
سالته ان لا يجمعهم على ضلال فاعطاني وسالته ان لا يلبسهم شيعا
فمنعني قال النبي اذا وقع السيف في امني لم يرفع عنها الى يوم القيمة
اقول وقع السيف في اول الامر على الحسين وعلى اولاده فلم يرفع عن
الشيعه الى يوم القيمة قال النبي من كان يؤمن بالله واليوم الآخر
فلا يجلس في مجلس ليس فيه امام او يغتاب فيه مسلم ان الله تعالى يقول
في كتابه واذا رايت الذين يخوضون في امنا الا بد قال الصادق لما راى
ابرهيم ملكوت السموات والارض راى رجلا يرفى فدعا عليه
فمات ثم راى اخر فدعا عليه فمات ثم راى ثلثة فدعا عليهم فماتوا
فادعى الله اليه بابرهيم ان دعوتك مستجابة فلا تدعوا على عبادك
فاني لو شئت ان امهم بدعا فأت ما خلقهم فاني خلقت خلقا على ثلاثة
اصناف صنف يعبدني لا يشركني شيئا فاني به وصنف يعبد غيره فليس
بقوتي وصنف يعبد غيره فاخرج من صلبه من يعبدني قال الصادق
مد من الزنا والشرقة وشارب الخمر كما بدا لوشن سئل الصادق
عن الناس يجلسون عراه قال بل تخشون في اكفائهم قبل اني لهم بالا
وقد بليت قال ان الذين احبا ابدانهم حدة اكفائهم قال فمن مات بلا
كفن قال يستر الله جوفه بما يشاء من عباده قال عا ولا تطلبوا الخواص

بالليل فانه عظيم قال الباقر المستقر من استقر الايمان في قلبه فلا ينزع
عنه ابدا والمستودع الذي يستودع الايمان زعانا ثم يسلبه وقد كان
الزبير عنهم اقول ينبغي لكل احدا ان يخبر نفسه هل ايمانه ثابت ام لا
ويعرف الثبوت وعدم الثبوت باسمه والعلل وعلى ما قلناه يشهد حدث
نبوي ان من نجي شدة وسعون في النار وواحدة الجنة لان في كل
شعرة وسعون يبق للواحد اسمها والعلل كما يشهد به سلوك الناس و
افعال الناس ولان في اسمها والعلل كوز لا يعلمها الا الله والراسخون
في العلم في نفس اهل البيت ولو شاء الله ان يجعلهم كلهم مؤمنين
معصومين حتى كان لا يصيبه احدا ما كان بخارج الجنة ولا الى نار
ولكن امرهم ونفاهم وانهم واعطاهم ما له عليهم به الجنة من
الالة والاستطاعة المستحقون الثواب والعقاب قال
امير المؤمنين ان اول ما يقبلون من الجهاد الجهاد بايديكم ثم
الجهاد بالسنة ثم الجهاد بقلوبكم فمن لم يعرف قلبه معروفا ولو ينكر
منكر انفس قلبه وجعل اعلاه اسفله فلم يقبل خبر ابدا قال الصادق
الانسان ثلثة اجزاء فجزء تحت ظل العرش يوم لا تمل الا طلة وجزء
عليهم الحسنات والعذاب وجزء وجوههم وجوه ادميين وقلوبهم
قلوب الشياطين قال الصادق ان الامام يسمع في بطن امه نحي
ولر خطاين كقفيه ودرابته عنده وفي اخرى على عنقه الايمان و
نمة كل ذك صدق وعد لا الاية فاذا صار الامر اليه جعل الله له
عمودا من نور يصر به ما يعمل اهل كل بلدة قد وردت الرواية
القصة انه لما نزلت هذه الاية فمن برد الله ان يصدق به لشرح

صدقه الاسلام مثل رسول الله عن شرح القدر ما هو قال صلى الله
عليه واله نور ينفذ في قلب المؤمن فيشرح صدقه وينفخ في
قلبه تلك المارة يعرف بها فقال نعم الاثابة الى دار الخلود والنجاة
عن دار الغرور والاستعداد لله قبل نزول الموت قال الصادق
ان القلب يتخلل في الجوف بطلب الخوف اذا اصابه اطمان وقر
ثم تلا من برد الله ان يصد به الامة اقول يتخلل في جوفك قال الصادق
اذا اراد الله بعبده خيرا نكته في قلبه نكته من نور فاضاه لها سمعة وقلبه
حق يكون احمر على ما في ابدكم منكم واذا اراد بعبده سوء نكته في قلبه
نكته سوداء فاطم لها سمعة وقلبه ثم تلا من برد الله الامة قال
الصادق وفي غيرهم من كتاب الله يقول الله لا يحب المشرفين قههم عن الامر
وقههم عن النكير لكن امرين الامرين لا يعطي جميع ما عنده ثم يدعوا الله ان
يرزقه ولا ينبغي له اقول ينبغي لكل احد ان يجعل لنفسه ان يعطيه
بقدر وسعه وطافه كل يوم كذا قال كما علم ان الله على الناس
جنتين حجة ظاهرة وتجنة باطنة فاما الظاهرة فالرسل والانبياء
والائمة واما الباطنة فالعقول قال الصادق لما اعطى الله سبحانه
ابليس ما اعطاه من القوة فقال ادم بارت سلطه على ولدك واجز
فيهم مجرى الدم في العروق واعطيه ما اعطيه في مالي ولولدي
فقال لك ولولدي السبعة بواحدة والحسنه بعشر امثالها قال
رب زدني قال التوبة المبسوطة الى ان تبلغ الفضل المعلوم فقال
بارت زدي قال اعقب ولا ابالي فقال حبي قال النبي من
تواضع رضى الله ومن تكبر رضى الله قال الباقر ثم لا ينههم

من بين ابدانهم تغناه اهون عليهم امر الاخرة ومن خلفهم امرهم جميع في تقيير ثم لا يتبينهم
الاموال والخل بها عن الحقوق لتبني لورثتهم وعن ايمانهم افسد
عليهم امر دينهم بيزين الدنيا له وتحسين التبعه وعن ثمالهم تحجب
الذات اليهم وتغلبها الشهوات على قلوبهم قال الصادق
من زعم ان الله بامر بالحقاء فقد كذب على الله ومن زعم ان الحجر والنار
اليه فقد كذب على الله قال النبي النبي الشقي من شقي في بطن امته
والشديد من سعد في بطن امته قال الصادق من سئل الناس شيئا
وعنده ما يقوته يوما فهو من المرفين في دوائه على مبالغة
انه على خشونة مطهر ومليح بان الله فرض على ائمة العدل ان
يقدروا انفسهم بضعفة الناس كيلا يبالغ بالقبر قهر
قال امير المؤمنين واعباد الله ان المتقين حادوا عاجل الخير
احله شاركو اهل الدنيا في دنياهم ولم يشاركوهم اهل الدنيا في اخرتهم
اباسم الله في الدنيا ما كبرهم به واغناهم قال الله قل من حرم زينة الله
الائمة سكنوا الدنيا بافضل ما سكنت واكلوها بافضل ما اكلت
شاركو اهل الدنيا في دنياهم فاكلوا معهم من طيبات ما اكلوا ومن
شرها من طيبات ما يشربون وليسوا من افضل ما يلبسون وسكنوا
من افضل ما يسكنون وترجعوا من افضل ما يترجعون وركبوا من افضل
ما يركبون واصابوا الذمة التي مع اهل الدنيا وهم غدا جيران الله يقنون
عليه فمعهم ما يقنون لا ترد لهم دعوة ولا ينقص لهم نصيب من الله
فالي هذا باعباد الله لئلا ينشأ اليه من كان له عقل قال الصادق اطلبوا
خصلتين فيهما هلك من هلك تاك ان نفس الناس يرايت وتدين بما لا اسم

وفي رواية اخرى ان ندين الله بالباطل ونفني الناس بما لا نفهم
 عن الباقر حجة الله على العباد فقال ان يقولوا ما يعلمون ويقفوا عند
 ما لا يعلمون قال النبي من افنى الناس يعرف علم الله فلا تكثر
 السموات والارض قال الباقر اما المؤمنون فيرفع اعمالهم
 وارواحهم الى السماء فتفتح لها ابوابها واما الكافر فيصعد بعمله
 وزوجه حتى اذا بلغ الى السماء نادى مناد هبطوا الى النجى وهو
 ذاب مختبر موت فقال لم يبرهوت قال النبي ما من احد الا وله
 منزل في الجنة ومنزل في النار فاما الكافر فيرت المؤمن منزله من النار
 والمؤمن يرت الكافر منزله من الجنة فذلك قوله اوزيتموها بما
 كنتم تعملون قال النبي فلبوا فان الشيطان لا يفضل قال ام النبي
 لنا والاحاد لنبي امية انقوا يوم الاحد فمات النبي لعل باعلى من نجا
 ساحرا او شيطانا فليفر ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض
 في ستة ايام ثم استوى على العرش يغشى الليل النهار يطلبه
 حجبنا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق لما يشاء
 الله رب العالمين في الكافي عن امير المؤمنين من باب بارض تضر
 ففر هذه الايمان ربكم الله قل الله الى قوله ثابرك رب العالمين رب
 الملائكة وثباعدت عندنا طين قال فضي الرجل فاذا هو بغيره
 خراب وبات فيها ولم يبق له هذه الاله فغشبه الشياطين فاذا هو
 بخطة فقال له صاحبه انظر فاستيقظ الرجل فقرأ الآية فقال انبط
 لصاحبه اخم الله اتفاق احرسه الان حتى يصبح فلما اصبح رجع الى
 امير المؤمنين فاخبره وقال له رابت في كلامك اتفاق والصدق

مصدق

ومصدق بعد طلوع الشمس فاذا هو باثر شعر الشيطان مجتمعا في الارض الحديث
 اقول الفقر الارض الخالبة من العارة والخطم الانف وما يليه روي
 عن رسول الله صلى الله عليه واله ان واحد سكرات الموت في قراءة القرآن
 ونورا الغيرة صلوة الليل والنجاة من فزع يوم القيمة وثمة احوالها في
 الصوم والممد على القراط في الصلوة على النبي ص والنجاة من النار
 في كثرة البكاء من خشية الله ورضاء الرزق في كثرة الصدقة وزيادة
 العمر في صلة الرحم وبركة الرزق في صلوة النبي وتقل الميزان في
 قول لا اله الا الله محمد رسول الله صدق رسول الله قال امير
 المؤمنين لم يرة العيون بمناهضة الابصار ولكن راته القلوب
 بحقائق الايمان لا يعرف باللباس ولا يدرك بالحواس ولا يشبه
 بالناس موصوف بالآيات معروف بالعلامات فقال له اجد ربك
 لماره قال الصادق اوحى الله تعالى الى موسى يا موسى قد رى
 لما اصطفتك بكل اعيون خلقى قال يا رب ولم ذلك قال فاحي
 الله اليه يا موسى اني قلبت عبادي فظهر البطل فلم احد فيهم احدا
 اذ لي نفسا منك يا موسى انك اذا صليت وصمت خذك على الارض
 والترايا قول ينبغي لكل احدا ان يداوم على سجدة الشكر كما للموسى
 في الحديث اذا غطت امتي الدنيا نزلت عنها هبة الاسلام واذا
 تركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر حرمت بركة الوحي قال الباقر
 في تفسيره ولقد درنا اي خلقنا الى اخر الاية لهم قلوب لا يفقهون
 بها يقول طبع الله عليها فلا تفعل ولهم اعين عليها فخطا عن الهدى
 لا يبصرون بها ولهم اذان لا يسمعون جعلت اذانهم وفرا فلم يسموا

يقينك حاصل شود
 از شأنها ان جتو له
 دين من

الهدى قال امير المؤمنين ان الله ركب في الملائكة عظاما مشهورة وركب
 في البها المشهورة بلا عقل وركب في بني كلب عظم مشهورة فهو خير من
 الملائكة ومن عظم مشهورة فهو من الهام قال امير المؤمنين والذي
 نفسي بيده لتفترق هذه الامم على ثلث وسبعين فرقة كلها في النار الا فرقة واحدة
 ومن خلفنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون فهذه التي تنجو من هذه الامة
 وعنه يعني امة محمد قال الصادق اذا اراد الله بعبد خيرا فادب ذنبا
 اتبعه بنقله ويذكره الاستغفار واذا اراد بعبد شرا فادب ذنبا فاقبحه
 بغيره لنسبه الاستغفار وبها هو وهو قول الله سنذكرهم من حيث لا
 يعلمون اي بلع عند المعاصي قال النبي ان الشاة يهيج بالثاس و
 الرجل يصلح حوضه والرجل يسقم ما شبهه والرجل يقوم سلعته في
 سوقه والرجل يرفع ميزانه ويرفعه في الحديث اذا قرأ ابن ادم
 النجدة فجدد عثره لا الشيطان يبكي فيقول يا ويله امر هذا بالتجود
 فجدد له فله الجنة وامرت بالتجود فعصيت فلا النار قال
 الصادق اشربوا ماء التمر او فانه يطهر البدن ويدفع الاسقام
 وعن المعصوم الاستغفار وقول لا اله الا الله خيرا لعبادة
 قال الصادق اذا اكثر العبد من الاستغفار رفعت صحيفته وهي
 مثالا يصح واعلموا ان الله يحول بين المؤمن وقلبه قال البا
 يحول بين المؤمن وعصيته ان تقوده الى النار وبين الكافر وطاعته
 ان يستكمل الايمان قال واعلموا ان الاعمال بخواتمها قال امير
 المؤمنين لا يقول احدكم اللهم ارحمني عذبتك من الفسنة لانه ليس
 احدا لا وهو مثل على فسنة ولكن استعاذ قلبه بعد من مضى من الفسنة

النعمة
 الشدة

فان الله سبحانه يقول انما امواكم واولادكم فثبت قال امير المؤمنين في الاستغفار
 كان في الارض امانان من عذاب الله فرجع احد هاتين امانينكم الاخر فتمسكوا
 به اما امان الذي دفعه فرسول الله واما امان الباقي فالاستغفار
 قال الصادق كان رسول الله والاستغفار حصين لكم من العذاب فغنى
 اكبر الحصين وبقي الاستغفار فاكثر واعنه فانه صحاح للذنوب في
 حديثه القدسي ان يوق في الارض المساجد وان زود في فيها عمارها فطوى
 لعبد نظيره بينه ثم زارني في بيتي فحق على المزور ان يكرم زاهو قال
 النبي ما في آخر الزمان فاس من اتى فانون المساجد يتعدون فيها حلفاء ذكره
 الدنيا وسبب الدنيا لا شاة السوء فليس لله بهم حاجة قال النبي لا يجد
 احكم طمع الايمان حتى يحج في الله وينفض في الله قال النبي الدنيا و
 الذرهم املككم من كان فيكم وهما ملككم قال الصادق ما اعطى الله
 عبدا ثلثين الفاد وهو يهد به خيرا وقال ما جمع رجل قطعة الفدر من
 حل وقصيص الاقوام اذا اعطى القوت وزوق العسل فقد جمع الله له الدنيا
 والاخرة قال امير المؤمنين من تردد في الرتب يبقه الاقوال وادركه
 الآخرون ووطأ له سنايا الشياطين قال الباقر الفقير المضعف
 الذي لا يسئل والمكين الذي يسئل قال الصادق ان الله يقبل ما
 من شيء الا وقد وكلت به من يقضيه غيري الا الصدقة فاني التفت بها
 ثلغها حتى ان الرجل ليصدق بالثمة او بشق الثمة فادبها كما يربى
 الرجل فلوله وقصيلة فيا في يوم الفسنة وهو مثل احد واعظم من
 احد قال الصادق ان اعمال العباد تعرض على رسول الله كل يوم
 ابن ادمها فجارها واحد رواه الحسين احمدكم ان يمرض على نبيه العبد

القبیح قيل الصادق اذا حدث على الامام حدث كيف يصنع
الناس فقال ابن قول الله عز وجل فلولا نفر من كل فرقة الاية قال هم
في عذر ما داموا في القلب وهو لاء الذين ينظرون هم في عذر حتى
يرجع اليهم احياهم قال الباقر نفقهوا في الدين فانه من لم
ينفقه منكم في امر في فهو ان الله يقول في كتابه لنفقهوا في الدين
ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم قال الصادق ان الله تبارك وتعالى
فرض الايمان على حوايج ادم وقسمه عليها وفرقة فيها ثم بين ذلك قبل
قد تمت نقصان الايمان وتام من ابن جاثت زيادته قال قول الله عز وجل
واذا اما ازلت سورة فمنهم من يقول الاية وقال نذناهم هدى ولو كان
كل واحد لا زباده وفيه نقص لم يكن لاحد منهم على الاخر فضل ولا سوت
التم فيه ولا استوى الناس وبطل التفضل ولكن تمام الايمان دخل المؤمنين
المجته وبات زيادته في الايمان تفاضل المؤمنين بالدرجات عند الله والفضل
دخل المفرطون النار قال امير المؤمنين في الذين امنوا وكانوا يتفوتون
هم نحن وانبا عننا من تبعنا من بعدنا طوبى لنا وطوبى لهم وطوبى هم فضل
من طوبى لنا قبل طوبى لهم افضل من طوبى لنا الساعين وهم على
امر قال لا انتم حملوا ما لم تحملوا او اطاعوا ما لم يطاعوا قال
النبي انه سئل عن اولياءه فقال هم الذين يذكروا الله بربوبتهم يعني
التمت والهيئة قال النبي من عرف الله وعلمه منع فاه من الكلا
وبطنه عن الطعام وعني نفسه بالصيام والقيام قالوا يا ابا عبد الله
واتها ثنا يا رسول الله هو لاء اولياء الله قال اولياءه سكونوا
فكان سكونهم ذكرا ونظروا فكان نظروهم عبرة ونظفوا فكان

الدين

نظفهم

نظفهم حكموا وشوا فكان مشهم بين الناس بركة لولا الاجال كتب
عليهم لم تقرا يا حيم في اجسادهم خوفا من العذاب وشوقا من
الثواب قال الصادق ما من عبد يخرج من الدنيا بسجل عمل
قوم لوط الا رمى الله كبده من تلك الحجارة يكون مثله فيها ولكن
المخلوق لا يروى قال النبي لما عمل قوم لوط ما عملوا ابكت الارض الى
ربها حتى بلغ دموعها العرش فاوحى الله عز وجل الى السماء ان
اخصبهم واورح الى الارض ان اخصي بهم قال النبي الف فخرى
وبه افخر الفقير بالمخلوق ففخر بالله الفقير سواء الوجه في الذين
قال الصادق الكلام ثلثة صدق وكذب واصلاح بين الناس
قال رسول الله لا كذب على مصلح ثم تلا ايها النيرانكم لسارقون
قال النبي لم يعط اثم من الام ان الله وانما اليه راجعون عند الحساب
الا اثم محمد الا ترى الى يعقوب حين اصابه ما اصاب لم يرجع وقال
يا اسقى الاية قال الصادق كل ذنب عمل العبد وان كان عالما فهو
جاهل حين خاطر نفسه معصية ربه فقد حكي الله سبحانه هل علم ما
فعلت يوسف واجبه اذا انتم جاهلون قسبهم الى الجهل لما طرقتهم بهم
في حصية الله قال الصادق في تغير ايمو ما يؤمن اكثرهم بالله الا
وهم مشركون هو الرجل يقول لولا فلان لملكت ولولا فلان
لا حب كذا وكذا ولولا لصاغ عبا الى لا ترى انه قد جعل شركا في
ملكه برفقه ويدفع قبل يقول لولا ان من الله على فلان لم ملكت
قال نعم لا بأس بهذا قال رسول الله لولا عفو الله وخافوه ما
هنا أهل العيش ولولا وجه الله وعفائه لا تكل كل احد قال

الشهاد الذنوب التي تغتر بها البقية على الناس والنزال عن العادة في
 الخبر واطناع المعروف وكفران التمس وترك التكرم فلا الايمان الله
 لا يغير ما يقوم حتى يغيروا ما بانفسهم قال الصادق ان الصواعق
 لا تصيب ذا كرا قبل وما الذكور قال من قرأ ماؤه اية في الحديث من
 نوحش في العذاب عذب قال رسول الله لعلاء با على ما من دار فيها
 فرح الا ينهار فرحها وما من هم الا وله فرح الا هم اهل النار اذا علمت
 سببها فاقبها بحسنها مريدا وعلبك بضائع الخير فانها تدفع عنها
 الشر قال الصادق نحن صبر وشبهنا صبر متلا صبرا يعلم وصبروا
 وعلى ما لا يعلمون قال الصادق من عرف نعم الله بقليل استوجب
 المزيد من الله قبل ان يظهر شكرها على لسانه وعن الصادق ما انعم
 الله على عبد بنعمه صغرت او كبرت فقال الحمد لله لادى شكرها قال
 النبي من ادى جاره طعنا في سبكه ورث الله داره وسئل الصادق
 من شجرة طيبة فقال الصادق انما امر المؤمنين فرحها والائمة من
 ذريتها اغصانها وعلم الائمة ثمرتها وشعبتهم المؤمنين ورقها قال
 والله ان المؤمن لو كثر فوريق ورقه فيها وان المؤمن لموت د
 فنسقط ورقه فيها قال الصادق ان الشيطان لباتي الرجل من
 اول اثمنا عند موته عن يمينه ونماله ليلضه عما هو عليه فباتي
 الله عز وجل له ذلك قال امر المؤمنين ما بال اقوام غثرقنة
 رسول الله وعدوا عن وصيه ولا يخوفون ان ينزل بهم العذاب
 ثم تلا هذه الآية ثم قال نحن النعم التي انعم الله بها على عباده وبناتق
 من فادى يوم القيامة قال الصادق ان الله تعالى يعلم ما بهر العبد

اذا دعاه ولكنه يحب ان يمشي اليه المحتاج فاذا دعوتهم ستموا حاجكم
 قال رسول الله قال الصادق قال جبرئيل لوان سرك بالامن من ابي بل
 النار علو بين السماء والارض ملات اهل الارض من ربحه قال
 رسول الله اذا استخفت دلالة الله والبيعة جاء الاجل بين العبيد
 وذهب لامل وراة الظاهر بلذا استخفت دلالة الشيطان واتقوا
 جاء الامل بين العبيد وذهب لاجل وراة الظاهر سئل الصادق
 من الوقت المعلوم قال ان تحب ان يروى بيعت فيه الناس ان الله انظر
 الى يوم بيعت فيه فامنا اذا بعث الله قائما كان في مسجد الكوفة وجاء
 ابليس حتى يجثوا بين يديه على ركبته فيقول يا ويله من هذا اليوم قد
 بناصبه ويضرب عنقه فذلك يوم الوقت المعلوم وعن الصادق
 يوم الوقت المعلوم يوم ينجي رسول الله على القصة التي ببيت المقدس
 يعني عند الرجعة قال الباقر ليس مخلوق الا وبين عينيه مكتوب
 مؤمن وكافر وذلك محبوب عنكم وليس محبوبا عن الائمة من ال
 محمد ثم يدخل عليهم احد الا عرفوه مؤمن او كافر ثم تلا ان في ذلك
 لايات للذين آمنوا قال النبي اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور
 الله وقال من ان له عيادا يعرفون الناس بالنوهم قال الصادق
 عليك بالصبر في جميع امورك فان الله عز وجل بعث محمدا فامر به الصبر
 والزوق فصبر حتى لو به بالاعظام فمروه بها فضاقت صدره فانزل
 الله عز وجل ولقد تعلم انك بضيق صدرك الآية قال الصادق
 من ذهب يرى ان له على الارض فضلا فهو من المستكبرين فيقال انما
 يرى ان له فضلا عليه بالعافية اذا اراد من قلبه للمعاصي فقال له

ههنا فلعله ان يكون في غفرله ما لا وانت موقوف تحاسب اما
 ثلوث قصه صخرة موسى قال النبي لما خلق الماء فخرت وذخرت و
 قالت اي شي يغلبني فخلق الله الفلك فادرها به وذلكها ثم ان الارض
 فخرت وقالت اي شي يغلبني فخلق الله الجبال فاثبتها في ظهرها
 اذنا من ان تمل بها عليها فذلت الارض واستغفرت
 قال امير المؤمنين عليكم بنفوس الله فانها تجمع الخير ولا خير
 غيرها ويدركها من الخير ما لا يدرك بغيرها من خير الدنيا والآخرة
 قال الله عز وجل وقيل للذين آمنوا قال الصادق من لم يعلم
 ان الله عليه نعم في مطعم او ملبس فقد قصر عقله ودنا عذابه
 قال امير المؤمنين لعلي بن ابي طالب من كل ذاك ثم تلا هذه الآية
 وهو مع قراة القوان ومضغ اللبان يذنب بلغم قال
 النبي انما هو اخوانكم فاكسهم بما تكتسبون واظموهم بما
 تطعمون فما راى بعده بعد ذلك الا ورثته رداؤه و
 ازاره ازاره من غير تفاوت قال النبي ان الله تعالى
 فضل انبياء المرسلين على ملائكة المقربين وفضلني على جميع
 المرسلين والنبين والفضل بعد ذلك با على الائمة من ذلك
 وان الملائكة لخذنا سنا وخدام محبينا احدث قال الباقر
 من لم يدله خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار
 ودوران الفلك والشمس والقمر والايات العجيبا على ان
 وراء ذلك احرا اعظم منه فهو في الآخرة اعنى داخل سبيلا
 سئل الصادق عن افضل المواقيت في صلوة الفجر فقال مع طلوع

الفجر ان الله يقول وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا يعني
 صلوة الفجر تشهدا ما لا تمكده الليل وما لا تمكده النهار فاذا صلى
 الصلوة الصبح مع طلوع الفجر اثبتت له مرتبتين اثبتها ما لا تمكده الليل
 وما لا تمكده النهار قال الصادق ما اشتك احد من المؤمنين
 شكا بقط وقال باخلاص سنة ومع موضع العلة وتنزل من القران
 ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا لا هو
 عن تلك العلة ان الله كانت ومصادق ذلك في الآية حيث يقول
 شفاء ورحمة للمؤمنين قال الصادق انما اخلا اهل النار في النار
 لان مياهم كانت في الدنيا ان لو خلدوا فيها ان يصلى الله ابد
 وانما اخلا اهل الجنة في الجنة لان مياهم كانت في الدنيا ان لو بقوا
 فيها ان يطعموا الله ابد اقبال النبات خلد هؤلاء وهؤلاء ثم تلا قوله
 قل كل يعمل على شاكلته اي على قدره قال الباقر والصادق انما
 الروح خلق من خلقه له بصيرة وقوة وتأييد يجعله في قلوب
 المؤمنين والزسل واخذها سئل عن هذه الامة ما الروح قال
 النبي الدوب قال الصادق في تفسيره ان الله ليس له
 سلطان على الذين امنوا وعلى ربهم يتوكلون قال يسلط والله
 على المؤمن على يده ولا يسلط على دينه قد سلك على النبي
 فتوه خلقه ولم يسلط على دينه قال الذين هم با الله مشركون
 يسلط على ابدانهم وادبائهم وقال الصادق سئل الصادق
 فقال ليس للشيطان ان يضل الخالصين عن الولا فاما الذين
 واشباه ذلك فانه يضلهم كما يضل من غيرهم في التوحيد

عن الصادق اذا اتى العبد بكبر من كبر المعاصي وصغرة من
صغائر المعاصي التي هي الله عنهما كان خارجا من الايمان وقطا
عنه اسم الايمان وقاتبا عليه اسم الاسلام فان تاب واستغفر
عاد الى الايمان ولم يخرج الى الكفر والحجر والاستحلال فاذا
قال لللال هذا الحلال والحرام هذا الحلال بهذا لك فعدت
خارجا من الايمان والاسلام الى الكفر وكان بمنزلة رجل دخل في حجر
ثم دخل الكعبة فاحدث في الكعبة حدثا فخرج عن الكعبة وعن الحرم
فصرت عنقه وصار الى النار الحديث قال النبي صلى الله عليه وآله
ومن اراد الاخرة فليترك زينة الدنيا قال الصادق
من استغنى في غير طاعة فهو مبذر ومن اتقى في سبيل الله
فهو مقصد قال الباقر رسول الله برجل يفرس غرسا
في حائط له فوقف عليه وقال الا ادلك على غرس اثلث اصلا
واسرع اثمعا والجب ثمر واقبى قال بلى فدلفى يا رسول الله
فقال اذا اصبت او امسكت فقل سبحان الله والحمد لله و
لا اله الا الله والله اكبر فان لك ارضه بكل سبعين
شجرة في الجنة من انواع الفواكه وهن من الباقيات الصالحات
قال الباقر ان الباقيات الصالحات هي الصلوة فاحفظوا عليها
وهذه ان من الباقيات الصالحات القيام لصلوة الليل عمو
قال محصين لا يغفروا ثمانا فاتها من الباقيات الصالحات
قال الصادق ان الله عز وجل قال المال والبنون زينة الدنيا
ان الثمانين ركعات يصلها العبد اخر الليل زينة الاخرة قال

حرم
حلال

الصادق

الصادق قال رسول الله خذوا جنكم قالوا يا رسول الله حصن
عدو فقال لا ولكن خذوا جنكم من النار فقالوا فم ياخذ جننا
يا رسول الله قال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اكبر فانهم باثني يوم الفيمر ولهم مقدمات ومؤخرات و
هن باقيات الصالحات قال النبي صلى الله عليه وآله من صلى حرايات الناس فهو
مشارك ومن زكى حرايات الناس فهو مشرك ومن صام حرايات الناس
فهو مشرك ومن حج حرايات الناس فهو مشرك ومن عمل عظاما
الله حرايات الناس فهو مشرك ولا يقبل الله عز وجل عمل حراي
سئل الصادق عن نفسه ولا يشرك بهياد ربه احدا فقال من
يعصم او يحفظ او يحج بهد محبة الناس فقد اشرك في علمه وهو مشرك
مغفور قال الباقر في هذا الامة الرجل يعمل شيئا من الثوب
لا يطلب به وجه الله انما يطلب تركية الناس لئلا يبيع
به الناس فهذا الذي اشرك بعبادة ربه ثم قال ما من عبد استخيرا
فذهب الايام اياما حتى يظهر الله له خيرا وما محمد يسر الله
الايام حتى يظهر الله له شرا وعن الباقر سئل عن الرجل يعمل
الشيء من الخير فيراه الانسان فيشره ذلك قال لا باس ما من احد
الا ويحس ان يظهر له في الناس الخير اذا لم ذلك يصنع لذلك
سئل الصادق عن الكفر قال اما انتم ما كان ذهبا ولا فضة وانما
كان اربع كلمات لا اله الا انا من ايقن بالموت لم يخف ومن ايقن
بالحساب لم يفرح فليد من ايقن بالقد ر لم يخش الا الله قال
الصادق ان الله يحفظ ولد المؤمن القسمة وان الغلامين كان بينهما
وبين ابوهما سبع مائة سنة وعند الله يصلح صلاح الرجل المؤمن

في تفسيره والباقيات
الصالحات

ع
مدة طويلة

ولده وولد له ويحفظ في يومه وديارات حوله فلا يزالون
في حفظ الله لكرامته على الله ذكر الغلامين وقال المرقان الله
شكر صلاح ابويهما لهما روى عن امير المؤمنين انه قال في
بعائه با كيعص في الحديث خبر الدعا الحفي وخبر الرزق
ما يكفى قال الرضا ان اوخش ما يكون هذا الخلق في ثلثه مؤ
موطن يوم يولد ويخرج من بطن امه فيرى الدنيا ويوم يموت
فيخرج من الاخرة واهلها ويوم يبعث فيرى احكام ما امر بها
في دار الدنيا الحديث وعنه الصادق انه سئل عن هذه الامة
وانذرهم يوم الحسرة اذ قضى الامر فقال نادى مناد مرعند
الله بعد ما صار اهل الجنة في الجنة واهل النار في النار يا
اهل الجنة والنار هل تعرفون الموت في صورة من الصور فيقولون
لا فيقول بالموت في صورة كيش املح فيوقف بين الجنة والنار ثم
ينادون جميعا اشرفوا وانظروا الى الموت فيشرفون ثم يامر الله
به فيذبح ثم يقال يا اهل الجنة خلود فلا موت ابدا ويا اهل النار
خلود فلا موت ابدا وتلا الابن وعنه الباقر انه سئل هذا الابن
وكان رسولا نبيا ما الرسول وما النبي الذي يرى في منامه و
يجمع الصور ولا يعاين الملك والرسول الذي يجمع الصور ويرى في
المنام ويعاين الملك قال النبي ائلو القرآن واكبروا فان لم
يكنوا انسابا كوا وعنه الصادق انه شكل اليه رجل ما بلغني من
الاربعاء والخم فقال لقد اوتعتش ولا تأكل بينهما شيئا فان
فيه فسادا ليدن اما سمعت الله يقول لهم رزقهم فيها بكرة
وعتبا قال رسول الله من لم يحسن وصية عند موته كان

نقصا

نقصا في مرونه قبل بارسول الله وكيف يوصي عند الموت قال اذا
حضرت الوفاة واجتمع الناس اليه قال اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم ائني اعهد اليك في دار
الدنيا ائني اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك واتخذك
عبدك ورسولك واتخذ الجنة حورا والنار حق وان البعث حق
الحساب حق والقبر حق والميزان حق وان الدين كما وصفت وان
الاسلام كما شرعت وان القول كما حدثت وان القرآن كما نزلت واثبت
انت الله الحق المبين جرى الله عنا محمد اخيرا وحب الله محمدا والي
محمد با السلام الله يا عتي غدي كرتي وما صاحب عند شدتي وما
عند غيبي والي والله اياي لا تكلمني الى نفوس طرفة عين ابدا فانك ان
تكلمني الى نفسي طرفة عين كنت اقرب من الشرا بعد من الخير فانني القبر
ولحشتي واجعل لي يوم الظالم مشورتهم بوصي حاجته ويصدق
هذه الوصية في صورة حريم في قوله عز وجل لا يملكون التقاضي
الا من اتخذ عند الرحمن عهدا فهذا عهدا لبت والوصية حق على
كل مسلم وحق عليه ان يحفظه هذا الوصية ويطلعها وعنه الصادق
قال سبب نرفل سبب جعل لهم الرحمن واذ ان امير المؤمنين كان
جائسا بين يدي رسول الله فقال له قل يا علي اللهم اجعلني في
المؤمنين وذا قال النبي ان الله شيعر وشيعر اسماء من احبها
دخل الجنة قال الصادق ان النطفة اذا وقعت في الرحم بعث الله
عز وجل ملكا فاخذ من التربة التي تدفن فيها فاسبغها في النطفة فلا
يزال عليه يحسن اليها حتى يدفن فيها قال النبي ان خيرا لكم اولى

في الكلام

التهى قبل يا رسول الله ومن اولى النهي قال هم اولى الاخلاق والحنه
والاحلام الرزينة وصله الارحام والبرية بالامهات والابا
والمنعاهدون للفقراء والجيران والبناني ويطعمون الطعام
ويشربون في الصلوات ويصلون والناس بنام غافلون سئل
امير المؤمنين عن علم اناس قال من جمع علم اناس الى علمه قال رسول
الله فضل العلم احب الى الله من فضل العبادات وعن الصادق ما من احد
الا وقد يرد عليه الحق حتى يصدر قلبه فليتركه وذلك ان الله يقول
في كتابه بل نقذف بالحق على الغافل فليدفعه وعن الباقر انه سئل
كيف لا يسئل عما يفعل فقال لا تسئل ما لا يفعل الا ما كان حكمة وصوابا وهو
التكبر الجبار والواحد الفهارق في نفسه جاني نوع مما تفوق
من انكر شيئا من افعال الجهد وعن الصادق انه سئل ما الدليل على ان الله
قال انصال للتدبير وكما الصنع كما قال الله لو كان فيهما الهة الا الله
لفسدنا وعن الصادق ان امير المؤمنين مرض فحاراه اخوانه فقالوا كيف
يحدثك يا امير المؤمنين قال قالوا ما هذا الكلام مثلك قال ان الله يقول
يملوك بالشر وانخرقتم فالحبر القميص والغنى والشر المرض والفقير
روى عن النبي صلى الله عليه واله ما من مكروب بل عويضا للقاء الا
استجب لئلا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين فاستجبت لنا
قال امير المؤمنين الهى ما عبيدك خوفا من مارك ولا طمعا من جنتك لكن
وعبدناك اهلا للعبادة فعبيدك وعن الصادق ان الناس يعبدون
الله على ثلاثة اوجه فطبقه يعبدون الله رغبة في ثوابه فذلك عبادة الحما
وفي الطمع واخرون يعبدونه فرقا من النار فذلك عبادة العبيد وهي التي

ولكن اعبده خاله فذلك عبادة الكرام قال النبي ما شئنا من انفقوا
احذر الساعرة كما قال الله ان زلزلة الساعة شئ عظيم وعن الصادق
قال اذا اراد الله ان يبعث الخلق امطار السماء على الارض او يبعث صياحا
فاجمعت الاوصال ونبئت اللحوم قال النجاشي ان المعيد اربع اعين عيننا
يبصر بها امره بينه وبيننا وبعينان يبصر بهما امر اخره فاذا اراد الله
بعبده خيرا ففتح له العينين اللتين في قلبه فابصر بهما الغيب واما اخره و
اذا اراد الله به غير ذلك ترك القلب بما فيه قال الصادق انما شعبنا
احباب الاربع الا عين عينان في الواس وعينان في القلب لا وان خلقا
كلهم كذلك الا ان الله عز وجل فتح ابصاركم واعى ابصاركم وعنه عجل
الحجر كله في بيت وجعل مقناحه الزهد في الدنيا قال النبي انه لما رجع
من غزوة تبوك قال رجعا من الجهاد الاضرا الى الجهاد الاكبر يعني النفس
قال الصادق ع اذا دخلت في صلوة فقل عليك بالخشع والاقبال على صلوة
فان الله يقول الذين هم في صلواتهم خاشعون قال النبي ما زاد خشوع
الجسد على ما في القلب فهو عندنا نفاق قال علي ع كل قول ليس فيه ذكر
فهو لغو قال الصادق ان يقول الرجل عليك بالباطل لو بانك بما لبر
فبك تضر الله قال الصادق خل الفروج ثلثته وجوه تكاح بمبرات وكنا
بالاميرات وملك مهن قال رسول الله ان الله تعالى يقول يحزن عبيدي
المؤمن اذا فترت عليه من الدنيا وذلك اقرب له مني فخرج اذا لم يخط
له الدنيا وذلك بعد مني قال امير المؤمنين ان الله تبارك وتعالى لو
شأه عرف العباد نفسه ولكن جعلنا ابوابه وصراطه وسبيله والوجه الذي
يؤتى منه فمن عدل عن ولائنا او فضل علينا غيرنا فاقامهم عن الصراط الذي

اي لعا د لون قال الصادق ان الله تعالى لم يخلق خلقه عبثا ولم يتركهم سدى
بل خلقهم ليعلمهم قدرته وليكفرهم على طاعته فيستوجبوا بذلك رضوانه
وما خلقهم ليجلب منهم منفعة ولا ليدفع بهم مضرة بل خلقهم لينفعهم وي
يوسلهم الى التحيم قال رسول الله من اذاع فحشة كان كيندها عن الدنيا
ان شئت لكثره الفراء او كثرة الدعا قال كثرة الدعا افضل قال امير المؤمنين ليس
في المأكول والمشروب سرف وان كثرت قال كذا ما من قوم تموتون وكما يستيقظون
مبعوثون قال الصادق القلب سليم الذي يلقى به وليس فيه احد سواه قال وكل
قلب فيه شرك او شرك فهو سافط وانما ارادوا بالهدى في الدنيا ليقع قلوبهم
للآخرة قال النبي ان قلب بناء يبنى على ما فيه يوم القيمة الا ما لا يدركه
عن النبي سمعته يقول انك لا تملك ان تفرجها للناس بما يعقلها الا العالمون فقال
العالم الذي عقل عن الله فعل بطاعته واجتنب خطئه قال الصادق اذ هوى الله في
ارض انت بها فخرج منها الى غيرها قال النبي من يريد من ارض وان كان بها
من الارض استوجب بها الجنة وكان رفيق ابراهيم في الحديث من عمل بما علم ورثه
الله علم ما لم يعلم قال امير المؤمنين فرض الله الصلوة نزلها عن الكبر والركوة للسيا
للتدق قال الصادق من انعم الله عليه بغير نعمة فيها عليه فقد ادى شكرها قال الصادق
من لم يشكر النعم المخلوقة لم يشكر الله عز وجل قال الصادق اشقوا المخلوقات من
الغيوب فان لها طالبا لا يقولن احدكم اذنب واستغفر الله ان الله يقول
انك متفالحية من خذل الاله قال لقمان لابنه ولا تصغر خدك للثنا
اي لا تذلل للناس طعنا فيما عندهم قال لقمان ايضا جالس الفقهاء وراى
بركيتك ولا تجادلهم فيمنعوك وخذ من الدنيا مالا ولا تفرقها فتكون
عبا لاهل الناس ولا تدخل فيها دخولا يضرب اخرناك وقال لقمان ايضا

فان غلبت على الدنيا فلا تغلبين على الآخرة واذا انك طلب العلم في مظان فقد
غلبت على الآخرة واجعل في ايامك واليا لك وساما انك لنفسك نصيبا في طلب
العلم فانك لن تجد له نصيبا اشد من تركه ولا تجد لمن يقبها ولا ثمار يجني لا ثبات
سلطانا ولا ثباتين ظلوما ولا تضادقة ولا فواحين فاسقا نطقا ولا
تضاحين متهمات اخرن عليك كما تحزن رزقك يا بني خفا الله عز وجل خفا
لواقت يوم القيمة الثقلين خفتان يهديك وارج الله وجاؤا واقت
القيمة يا شام الثقلين رجوتان يغفر الله لك فقال له ابنه يا ايت وكيف اطقت
هذا وانما لي قلبك احد فقال له لقمان يا بني لو استخرج قلب المؤمن فشق
في نوران نور للخوف ونور للرجاء لو وزنا ما رجح احدهما على الاخر بمقال
ذرة فمن يؤمن بالله يصدق ما قال الله ومن يكذب ما قال الله يفعل ما امر الله
عز وجل ومن لم يفعل ما امر الله لم يصدق ما قال فان هذه الاخلاق يشهد بعضها
لبعض فمن يؤمن بالله بما نادى به ويجعل لله خالصا محققا من بالله صلاة
ومن اطاع الله خافه ومن خافه فقد احبه ومن احبه فقد تبع امره ومن اتبع امره
استوجب الجنة ومن لم يتبع فقد هان عليه خطئه قال النبي الا اخبرك يا ايت
الخبر قبل نعم قال الصوم حبة من النار والصدقة كلفر الخطيئة وقيلام الرجل
في جوف الليل يبتغي وجه الله قال الصادق ما من عمل من يعمل به العبد الا وله
نواب في القرآن الا صلوة الليل فان الله عز وجل يبين نوابها العظم خيرة حذر
فقال اجل ذكره نتجاني في جوارحهم الى قوله يقولون قال الصادق المؤمن مؤمنان
فمؤمن صدق بعهد الله وفي بشرطه وذلك قوله رجال صدقوا الا يدر
ذلك الذي لا يصبه احوال الدنيا ولا احوال الآخرة وذلك من يتبع ولا
يتبع له ومؤمن كرامة الزرع يجمع احبا وبقيهم احبا فافدك من نصيبه

اموال الدنيا واهوال الآخرة وذلك ممن يستفع له ولا يستفع قال الصادق
في تفسير قوله تعالى وحلوا نعمهم الى ربهم راجعون قال يقولون ما عملوا
من عمل وهم يقولون انهم يتابعون عليه قال الصادق ان استطعت ان
لا تعرف فافعل وما عليك ان لا يتبع عليك الناس وما عليك ان تكون
مدعو ما عند الناس اذ كنت محمدا عند الله قال الصادق ان الاما
ما وقع في القلوب والاسلام والاسلام ما عليه المناجاة والمواريت وحسن الدنيا
والايمان بشارك الاسلام والاسلام لا يشارك الايمان وعن الصادق
ان الله قال لرجل اخبرني عن الرسول كان عامما للناس ليس قد قال الله في
محكم كتابه وما ارسلناك الا كافر لاهل الشرق والغرب واهل السما
والارض من الجن والانس هل بلغ رسالتكم لهم قال لا ادر قال
ان رسول الله لم يخرج من المدينة فكيف يبلغ اهل الشرق والغرب ثم قال
ان الله امر جبرئيل فافتح الارض برشته من جناحه ونصبها لرسوله
لرسول الله فكانت بين يديه مثل رخته في كفه ينظر الى اهل الشرق
والغرب ويخاطب كل قوم بالسنة لهم ويدعوهم الى الله والى بيوتهم بنف
فانقبت قربة ولا مدينة الا ودعاهم بنف قال الصادق ان الر
بناك وتعالى ينزل امره كل ليلة جعة الى السماء الدنيا من اول الليل
في كل ليلة في الثلث الاخير واما ما ملك ينادي هل من تائب تائب
عليه هل من مستغفر يغفر له هل من سائل فيعطى سؤله اللهم اعط كل منفق
خلفا وكل مسك تلقا الى ان يطلع الفجر فاذا طلع الفجر عاد امر الرب الى عرشه
فيقيم الارزاق بين ثم وهو قول الله وما اتقنتم من شيء فهو خلفكم قال
امير المؤمنين من سخط به بالعرف اذا وجد من خلقه ما انفق في دنياه و

ويضايف له في اخره قال النبي فليصدوا بالخلف جادا بالطهارة تالت عابته
ما بال الشاة بينهن انفسهن بلا مهر فتزول الابهو امرأه مؤمنة ان وهبت
فقلت عايشة ما راى الله تعالى الا بشايع في هوائك فقال رسول الله وانت
ان احدث الله شايخ في هوائك قال امير المؤمنين من قال لا اله الا الله خلاصا
طست في نوبة كاي طس الحرف من الرق لا يبقن فاذا قال زانبيه لا اله الا الله
خلاصا خرجت اجواب السماء ومغفول الملائكة حتى يقول بعضها البعض استعصوا
لعظمة امر الله فاذا قال ثالثة خلاصا لا اله الا الله لم يغفله دون العرش فيقول
الجبل اسكنه فوجرت وجلالى لا يغفرن لفاثات بما كان ثم تلا هذه الآية اليه
يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرتفع اذا كان على خالصا ارتفع قوله وكلا
قال النبي اني اختيكم الله وانقيكم في الحديث عليكم بالله اخوكم الله وما العلم
والعمل الا القان مؤثلقان فمن عرف الله طافه رخته الخوف على العمل بقاء الله
وان ارباب العلم وانبايعهم الذين عرفوا الله فعلوا له ورضوا اليه وقد قال الله
انما يحبني الله من عباده العلماء قال الصادق في تفسيره ظلم لنفسهم ومنهم
مفصد ومنهم بالحجرات هي لنا خاصة اما سابق بالحجرات فحقا ابراهيم الخليل
الحسن والحسين والشهيد منا واما المقصد فصائم بالتهار وقائم بالليل واما
الظالم ففقه ما في الناس وهو مغفور له نقل الفقيه اذ اجمع الله الخلق يوم
الفجر بقوا قايما على اقدامهم حتى يلجأ الى العرق فضاء وبارك ما سب لولم الى الناس
قال في بيعت الله ربا حاضرا فيهم وينادي مناد واما ناز واليوم ايها المؤمنون
فيهم بينهم فصار الجحيمون في النار ومن كان في قلبه الايمان صار الى الجنة
قال الباقر من اصبح الحناط فقد عبده فان كان يردى عن الله فقد عبده الله
فان كان الشايطون يردى عن الشيطان فقد عبده الشيطان قال النبي صلى

في تفسير الملائكة والجن

حديث المصراع قال لي ربي تدرى فيم يختصم الملائكة الاعلى قلت لا قال خضعوا
 في الكفارات والدرجات اما الكفارات فاسباغ الوضوء في البرات اي في
 شدة البرد ونقل الاقدام الى الجماعات وانظارا للصلوة بعدا للصلوة واما
 الدرجات فافشاء السلام واطعام الطعام والصلوة بالليل والناس نيام
 قال الصادق ومن العلماء من يضع نفسه للفناء ويقول سلوني فلعلمه
 لا يصيب حرفا واحدا والله لا يحب المكلفين فذلك في ذلك الشاهد من القادر
 قال الشيخ قال اذا اقتصر جلد العبد من خشية الله نجات عنه ذنوبه كما ينجا
 عن الشجرة اليابسة قال الباقر ما من احد ينال الا عرجت نفسه الى السماء
 وبقيت روحه في بدنه ومضارينها سبب كشعاع الشمس فان اذن الله في
 قبض الارواح اجابت الروح النفس وان اذن الله في رد الروح اجابت النفس
 الروح وهو قوله سبحانه الله يتوفى الانفس حين موتها الاله فمات في
 ملكوت السموات فهو مما له ناويل ومات فيها بين السماء والارض فهو مما
 يحمله الشيطان ولا ناويل له قبل لكل انسان نقصان احد هما نفس المحمودة وهي
 التي تقار عند الموت والاخرى نفس المتبر ونفاره اذا نام وفي الكافي مروى
 ان الله عز وجل اعطى الناس ثلث مواهب حتى خصلت جميع اهل السموات والارض
 لتجوبها وثلاثونهم السيئات الاله قال الباقر ما من مؤمن يرتكب ذنبا الا
 ساءه ذلك وندم عليه فقد قال كفا بالندم توبه ومن ساءه حسنة وساءه شئ
 فان من لم يندم على ذنب يرتكبه فاليرتكب من ولم يندم على ذنبه وكان ظالما
 والله تعالى يقول ما للظالمين من جرم وشفع بطاع وقال ان الله ما رافى المشرق
 خلفها لسكنها اكرام الكفار وبها يكون زقومها وبشر بوزن من جهنم اليهم
 فاذا طلع القمر هاجت الى واديا لهن يقال برهوت اشد من نار الدنيا كانوا

فيه ينالون ويغارون فاذا كان المساء عادوا الى النار فم ذلك الى يوم
 القيمة وعن الصادق انه سئل عن العلم اهو شئ يعلمه العالم من افواه الرجا
 ام في الكتاب عندكم فقرأوه فتعلمون منه قال الامر اعظم من ذلك واسبب
 اما سمعت قول الله وكذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب
 ولا الايمان ثم قال بل قد كان في حال لا يدركها الكتاب ولا الايمان حتى بعث الله الرسل
 التي ذكر في الكتاب فلما اوحاها اليه علم بها العلم والفهم وهو الروح التي يعطيها
 الله من شاء فاذا اعطاها عبدا علمه الفهم وعن الصادق قال اذا بلغ العبد
 ثلث مئة سن سنة فقد بلغ أشده واذا بلغ اربعين سنة فقد بلغ وانهى مشيها
 وظهر في سنة واربعين فهو في النقصا وينبغي لصاحبها ان يكون كذا كان
 في الشيخ وعن الصادق واذا قال في النبي محمد في ان ياكله فقيل ان خير من قال
 لا وكفى اكره ان تنور اليه نفس قال ان لك قلب ومسامح وان الله اذا اراد
 ان يهلك عبدا فحسم مسامحه واذا اراد به غير ذلك حسم مسامحه فليبه فلا يصح
 ابدا وهو قول الله ام على قلوب اقلها وعن الكاظم من ذكر رجلا من خلفي بما
 هو فيه مما عرفه الناس لم يقبضه ومن ذكره من خلفي بما هو فيه مما لا يعرفه اغنا
 ومن ذكره بما ليس فيه فقد بهنه في الحديث قولوا في الفاسق ما فيه كي تحذره
 الناس وعن الصادق عز وجل وعزايه ان رسول الله قال انفي الناس من
 قال الحق فيما عليه وعن الصادق قال ما من قلب الا وله اذن ان على احد
 همامك مرشد وعلى الاخرى شيطان هذا يامر وهذا يجرى الشيطان
 بالمعاصي والملك يجرى بها قال النبي ما كان الحسناء على من الرجل وكان النبي
 على ما له وصلة اليه من امر على صاحب الشمال فاذا عمل حسنة كتبها ملائكة اليه
 واذا عمل شرا كتبها الى صاحب الشمال او عكس ما قاله الله سبحانه

الجنبيص
 طعام الذي

اعلم ما افترض الله على عباده وادب على خلفه معرفة الوحدةانية قال الله
تعالى ما قدر والله حقيقته اي ما عرفوا الله حق معرفته قد روي عن بعض
العلماء ومن انه قال في تفسير هذا لا يدر هل جزاء الاحسان الا الاخوان
ما جزاؤنا انعم الله عليه بالمعرفة الا اجته وروى عن المغيرة النخعي
والسليم والاشلاء في السر والعلانية روى ان حق المعرفة ان يبلغ ولا
يعصى ولا يفكر ولا يكفر وروى عن بعض العلماء سئل عن المعرفة هل الخلق فيها
صنع فقال لا تقبل له فعلم ما يقسمهم فقال من علمهم بالمعرفة ومن علمهم بالثواب
ولكنهما من الحقيقة التي قال الله تعالى لبيته صمم واتبع ملة ابراهيم حنيفا فحي
عشرة من خمسين الراس وخمسة في الجسد فاما التي في الراس فالفرق والمفصلة
والاستشاق وقيل الشارب والشوالة فاما التي في الجسد فنبط الابطال وقيل
الاطفال وقيل العائنة والاستجابة والحقا واما ان تدفع الفرق ان كان لك
شعرا او قول او بيان اكتب احاديث من في كتب العلماء في باب لعبادته وهذه الاشياء
دواء لاداء الخلق منها في باب الصوم قال النبي نفا ونوا باكل اشهر على قيام النهار
وبالنوم عند القبولة على قيام الليل وقال لموان الناس شحرا وانهم يفترون والابا
لعدو وعلى ان يصوم الدهر قال علي بن محمد التوفيق لابي الحسن اني افعلت على
طريق القبر في المرة فقال له جئت بين بركة وصنعة وهذه دواء لمن يصوم منها في باب
الصلاة روى قبلوا ان الشيطان لا يقبل اقول قبل بمحض الظاهر وقد يكون بعض
القبولة في النوم ايضا ومن احب ان يقوم في آخر الليل لا يقطع عن ذلك التو
بغلبة التعاس فليقم او قبل ما مرق في آخر الليل ضد ضلجاص في راسه اخرس
الكهف وهي قبل لو كان البحر ماء الكلمات ربي لقد ابحر قبل ان تنفذ كلمات
ربي ولو جئنا بشل ودا قلا انما انابشر منكم بوحى الى انما الحكم الله واحد من

من كان برحولاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا ثم
يقول بعد فراغه من فرائضها بين الايمان والتم ايفضى اعبادك في وقت
كذا وكذا فانه انشاء الله يسقط وقال من ان قوة المؤمنين في قلبه لا تروى انكم تجرون
ضعف ليدن تخلف الجسم وهو يقوم الليل ويصوم النهار قال جابر قال رسول الله ذلك
امر سليمان سليمان اياك وكثرة النوم بالليل فان كثرة النوم قد مضى يوم القيمة في القواد
من لا يحضر في النبي ما على المؤمن ثلثة علامات الصلوة والزكاة والصيام روى عن علي
الله قال كذا في ربيعة في عشرة من وفي في ليلة اذا انت من النوم فانظر في حق السماء فقال الحمد لله
الذي احبنا بعد ما احبنا واليه النشور واعيد واحمد واشكر ونظر الخ لبحر ان مؤمنه ان
في خلق السموات والارض الى قوله تعالى لا تخلف لبعثا وقل اللهم اني احيى الصلوة لا اخل
سنة ولا نوم سبحانه بجانك واذا سمعت صرخ الذي بك فقل سبح قدس بالملكة
والروح سبقت رخصت غصبت لا اله الا انت ثم اسالك والسواك واجب روي
ان النبي قال لو ان بشق على امتي لا وجبت السواك في كل صلوة وهو سنة
ثم توساوا اذ اردت ان تقوم الى الصلوة فقل بسم الله والله وفي سبيل الله على الله
الله ثم ارفع يدك الى السماء فقل اللهم اني اوجه اليك ببيتك في الرحمة وبالله
والاشدين الملتزمين من الاله ليس واقدمهم بين يدي حواشي كها فاجلهم بهم
في الدنيا والاخرة من المؤمنين ولا بعدني بهم واذا فيهم ولا فصلت فيهم وارضى لهم
ولا تفتنهم فيهم واقر حواشيهم في الدنيا والاخرة انك على كل شيء قدير بكل علم
ثم افتح الصلوة وقل قبل التكبير سبحه مرة الله اكبر وسبح من محمد الله وكبره
الليل ونظر عن يميني الا قل قل هو الله احد في ثابتهما قل يا ايها الكافرون وفي
الباق ما عيبت منها في الجنة انما الاعمال بالنيات وانما اكل امرء ما نوى لا يقبل
الله قولا لا يعمل ولا يقبل الله قولا ولا يقبل الا بالنية ولا يقبل الله قولا ولا يقبل الله قولا

الا باضا هذه الاخبار منية المؤمن خيرة من جملة النعمة على من هم فيها وفيهم اخبار باليا
 وحفظتها الفصل مع الضربة والمهنة اللازمة الا قران والتعجب ان كان مشتركا ولا كما
 ما حصل ولم ينجح الى التعجب والفرق بينهما ان الذي يصور هذه الثلثة احوالا واخطار بالبال
 تفصيل منها في الزاوية في باب الحسن موسى بن جعفر من خرج زكوة ماله فاعطا قوضها الرسل
 من ابن اكنب صلاه منها دواء للقلب الصفة اذا وسوس الشيطان في القلب فقل قل هو
 بالله من الشيطان الرجيم وحكمت ان الله قد غلب على كل شيء والخلق ضعيف من مفاوذه
 الشيطان فكلف الله الخلق استعاذه به ليق من الخلق من مكروهه وهذا هو فان الخلق مع
 اذا استعاذ بالله وعليه ان يعين الخلق وان لم يعين الخلق من بين قبت عليه عانة
 الخلق ومن دواء القلب صوم ثلثة ايام من كل شهر وروي قل خمس من عشر الا قد كان لها اوله
 من عشر الا وسطا وآخر خمس من عشر اخر فضل صوم التمر وندب يوم الجمعة
 الوسوسة ومنها في دفع ما يخطر في القلب دوى من العالم عن حديث النضر قال قال
 الامحدث نفسه وشغل عن العالم عن الوسوسة وان كثرت فانه لا شيء فيها يقول
 لا اله الا الله وفي غير اخر لا حول ولا قوة الا بالله وروي فضان رجلا قال العالم ينجي
 في انفسهم عظيم فقال قل لا حول ولا قوة الا بالله وروي الرضا عن النبي عفا عنه
 وسأله الصادق روى عنه ان الله يجاوز لا معنى مما يحدث بها فاستبها الاما كان فيضد
 عليه وروي ايضا اذا عظمها بك في عظمتها وجبروتها وبعض صفاته شيء من الاشياء
 قل لا اله الا الله محمد رسول الله على امر المؤمنين ما اذا قلت ذلك عدت الى حسن الايمان
 وروي ان الله يبارك ويثيب اسقط من المؤمن مالا يعلم مما لا يتعد والشيان والسموات
 والفلل وما استكرو عليه وما انتفى منه وما لا يطبق روى كما في فقه الرضا عن الرضا
 ومن دواء القلب كراهة بفضا اية القران الا بد كراهة لظن القلوب نالا اية نالا
 على ان لكل قلب غلزل ولا ظن الا بكراهة ولا بد لكل احد ان يواظب بذكر الله التسليم

تبه

يحيى

قلبه من الغلزل ومكرو الشيطان وكل معاصي الذكرو ان ذكرهم بآفة القلب هذا الذك
 مراد من الاية وهذا الذكرو ينفع بالانسان وينفع باب الوحدة اليه ويخضع القلب
 الله عنه فان عدلته مانع من ان يجعل على عبادته وهم يفضلون ذكر الله وهذا الذكرو
 يرفع العبد ويذل الشيطان بكل كل عدل من الجن والانس ويغني صاحب هذا الذكرو
 بلا علة فذكر بالانسان وهذا الذكرو لا ينفع احدا قال الرضا الفصل الى الله شكرا
 بالقلوب بالغ من الثواب الجوارح بلا اعمال ٢٢٢ ليس بنا كبر عن الصراط من
 سلك سبيل الاستباط ورد في الحديث القدسي ان من عبادي من لا
 يصلح الا الغنى والوفوقه لا فسد ذلك وان من لا يصلح الا الفقر
 فلو اغنيته لافسد ذلك قال النبي ان الله يكره القيل والقال وكثرة
 القول واضاعة المال قال الصادق العبد ليس في الرزق بغيره يصيبه

اول

انبئة عظم كروية يسوي اجزى وحيه عده يا بطور
 تقيد يا بطور اجتهاد بين الضايف بود باطله آت عله
 دوزخ عزم فرمان بود اري كنده بسى اكو مجنونه منى كنده
 عزم اخلاص كنده بسى اكو رياء كنده باطله آت

يا بطور
 يا بطور
 يا بطور
 يا بطور

يا بطور
 يا بطور
 يا بطور
 يا بطور

الكفاية من ابر موبته وغلة تخورون تادور تاسم روز تا چهار روز
 بگو با ب انتظار کردن موبته و زكوة دادن و حبه را موبته و زكوة دادن
 في هر چه باشد بالا هر چه موبته هر دو ملكه در رنج هر سال بي او درون
 لغت موبته اعلى به هيمان موبته كن ان نور كه در قلب است پس بلكه
 ز اعمال شايسته كم برونوا انسان ميشود اعان در توفيق است والا در
 ان از حد بخونكم ببرد را كماند در دنيا مقصود بغير نور و سبيل
 مورد مراد شماست (باب في قاعله)

قاعده بدان همچنان که ما تا نماز و صلاه بکرامی بینیم خداوند عالم
 باطن را مشامه می کند همچنان که در ظاهر هر چیز را که دست کم مانع
 میشود از قبول بطاعت ^{در باطن} مثل نماز و صلاه و همچنین در باطن
 چنانچه مانع که مانع میشود از حضور قلبی یعنی ^{الشفقة} قلب
 با او مشامه می کند و عین ^{در باطن} پس هر کسی در باطن هر چه دارد
 عطا شود به همان ^{در باطن} می رود اینست معنی مدح الظاهر عنون
 الباطن بدان همچنان که شیطان طاهی مانع میشود از عبادت
 کردن و طاهی مانع از خود شخص حاصل میشود مثل اینکه رطوبت غلبه
 میکند و شخص را کسالت میگیرد و زیاد می خورد و همچنین حوررت
 اگر غلبه کرد کند فهمی و کسالت میآورد و همچنین زیادتی خون خلاصه
 مقصود غافل نشدن از اوضاع بدن در بهار و تابان بکشد و چیز صح
 و طوبیت در بخورد مثل خیال و عذر و در فصل تابستان غلظت که بخورد
 و چیز سرد در بخورد مثل زنجبیل و امثال آن و در فصل خریف
 چیز خشک بخورد مثل تریاک و بخورد بوشن و در فصل زمستان
 غلظت حوررت در مثل عمل بخورد و غلظت را زیاد کند و خون
 ندر را تا بتواند

بسم الله تعالی
 کتبیت مصلحتی در این کتاب که
 در شرح انوار این کتاب که
 در حق مومنین بعد از این که
 کنند از اخلاط باطنی و ناپاک
 و خون را بخیانت خارج کنند
 و بوی در بدن و عذر از عذر
 و بوی در بدن و عذر از عذر

اگر کسی این دعا را بعد از نماز بخواند ملا میشود اگر
 بگویم یقینا ملا میشود و در شیت رست گفته باشم
 چنانکه بخوبی هست اما هر چه زیاد بخواند بهتر است و در آخر
 میباید دعا این است ^{بسم الله الرحمن الرحیم} امنت بالله الواحد الاحد الحق المبين
 وحده لا شريك له وكفوت بما سواه قال النبي كفى بالمرء غفلا
 وبالعقل دليلا وبالتقوى زادا وبالله مونسنا وبالعباد شغلا
 وبالقوان بيا قال الحماق عم لا تشغل ببطعا ۲ اخوه الخلاء
 ولا تشغل بلباس اخوه البلاء ولا تشغل بدراخه الخبز و
 لا تشغل باخوان اخوه الفراق ولا تشغل بجمال اخوه الميراث
 ولا تشغل بغدا اخوه الدل ولا تشغل بعيش اخوه
 الحوة قال عائشة التائب التائب حبیب الله والشيع التائب
 عتيق الله واعلم ان ^{عالم} الانشا عصور في العلم والعمل وبهما
 يحصل الاحاطة بالاعقولات والبر عن النعمان بدان شیطان که
 بخورد شخص را کمه کند او را غافل میکند شخص را از مراء و بعد از
 غافل گشتن و سوسه میکند در شلون و لذت اما تا غافل نگردد نمیتواند

بسم الله تعالی
 در این کتاب که
 در شرح انوار این کتاب که
 در حق مومنین بعد از این که
 کنند از اخلاط باطنی و ناپاک
 و خون را بخیانت خارج کنند
 و بوی در بدن و عذر از عذر
 و بوی در بدن و عذر از عذر

در این کتاب که در شرح انوار این کتاب که در حق مومنین بعد از این که کنند از اخلاط باطنی و ناپاک و خون را بخیانت خارج کنند و بوی در بدن و عذر از عذر و بوی در بدن و عذر از عذر

یتیمان احد الله ثلثة الشیطان والنفس وشیاطین انسانی
 والشیطان قارة یوسوس وتارة لا یوسوس اما حاله
 الیوسوسه من الشیطان فهو فی حال الخیلة
 لان الانسان ما دام متذکراً للبعث وما دام یقول لا اله الا الله لم یقدر الشیطان بالیوسوسه واما حاله لا یوسوس
 واما من جهة ان الشخص خرج من الدین فلا یستحق
 الیوسوسه واما من جهة انه ذکر للبعث او یقول
 لا اله الا الله محمد الرسول علی وعلی الله ویشیخ لكل
 احد ان یعلم ان الشیطان معنی فی احواله تكون قد
 شیع میکند هر عضو ما قلب خود اکم ساز از این یقین
 کافر کو عباد حق را نمیکند اما هر عضو او میگوید
 یعنی قلوب کافر از ذکر او جدا گویند عضو تناسخ حقیقه تواله
 مادر مرده هیچ ولد را مکر بکفت اقرار حق و اسم محمد علی بود

بخت سیدنا علیه السلام از امام جمعی
 که اینها را میگویند آن بزرگوار
 یافریاد من جو یا من یسیر
 یا حبیبتی یا حبیبتی یا حبیبتی
 یا رب العالمین یا رب العالمین
 یا رب العالمین یا رب العالمین
 یا رب العالمین یا رب العالمین

سؤال معنی ایمان چیست جواب فرامیگرد و یتقوه و بامانه و عید عاد
 سر فرار یعنی پناه ج افوار یعنی بریان کفن و بدل اعتقاد کردن
 و هم چنین در هر کدی که میگوید من اعتقاد یعنی چه ج قبول
 کردن هر چیزی را که زبان میگوید و خلاف نکردن و در این دنیا
 شیخ گفته ظاهر است که باطن یکی و اخو را بیایند که
 سر اصل ایمان چیست ج کلمه طیبه سر معرفه الله یعنی چه ج
 یعنی تصدیق کردن و قبول کردن از روی یقین سر یقین یعنی
 چه ج اعتقاد بجا ز من ثابت مطابق از برای واقع سر یقین چیست
 فهم است ج بر سه فهم است عین الیقین علم الیقین حق الیقین
 اما عین الیقین مال پیغمبر اهل ایمان و اما حق الیقین مال انبیا
 سلف و مال ائمه و علم الیقین مال مؤمنین سر از برای علم الیقین
 ثابت است ج لطافت ندارد اما قوه وضع دارد سر قوه
 وضع را بیان کنید ج یقین قوی است که از روی اخلاص
 او امر خدا را بجا آرند خوب گفتن مردم و بد گفتن در پیش وی

و خدا را
 از روی خداوند عالم

مستای باشد و امر خود را و اگر در بسوی خدا و تعجب البقیه
 انت که میبوده بگوید و عطف داده نفس رود مس اخلاص مجاز
 یعنی چه ج یعنی بزرگ کردن غیر خدا را و با خدا بودن مس چه چیز
 باعث میشود که انسان ربا را نمیکند ج انسان باید جمیع
 را بمنزله جوان آبداند و بر عجز آنها نظر کند و عبادت کند خداوند عالم
 در حالتی که حقیقت در طرف چپ جهت در طرف راست و
 خدا را در عالم قلبی پیش و فرار دهد و دشمن که شیطان باشد
 در پشت سر فرار دهد و خود را از اینها بپاک تر بشمارد مس
 طهارت چند معنی دارد ج دو معنی دارد یکی اخلاقی و دیگری
 و اما اخلاقی انت که شخص و فنی که میخواهد وضو بگیرد کند
 آن مرضها باطنی که آن عبات از بخل و حسد و کینه و غیر اینها
 آنها را بر طرف کند و اما شرعی دو معنی دارد یکی لغوی و دیگری
 فرائد علماء اما لغوی آن سیر الی الله و قرب الی الله است
 و اما شرعی آنست از برای وضو و غسل و تیمم و اما غسل وضو

یعنی ملتفت
 باشد با خود
 تا خدا را در عالم
 شهادت نماید
 و فرار دهد که
 کفر است
 و اعتقاد او
 و چیز و سوسه است
 و اعتقاد او در دل
 والسلام

سه مرتبه دارند اعلی و اوسط و ادنی اما مرتبه اعلی چه در وضو
 وجه در غسل آنست که لجمائی است که آن سیر الی الله
 بوسط آن غسل با وضو مثل غسل جنابت و وضو
 از برای نماز که آن دو تا فی نفسه باعث رفع آن حالتی
 که از حدیث یوم میرسد بر طرف نمیکند اما مرتبه ادنی
 از وضوء و غسل آنست که رفع آن حالت نمیکند اصلا مثل
 وضوی جنب حایض در وقت عثاء بطریق استحباب و مثل
 غسل مس میت و مثل غسل حیض و نفاس اینها باعث رفع
 آن نمیشوند اما مرتبه اوسط از وضو و غسل انت که رفع
 آن حالت را که دوری از خداست بر میدارد نه تنها مثل
 غسلهای مستحب که این غسلها بر میگردانند آن حالت را
 وضو مستحب اگر بقصد فرمان برداری نشاء اینجا بر طرف
 نمیکند آن حالت را اما اگر بقصد فرمان برداری امر خداوند عالم
 کند ظاهر وضو مستحب بر داره آن حالت را پس معنی حد

چه چیز است ^{بعضی} چه معنی حدث عکس معنی طهارت است
 ان دوری از خدا که ^{بعضی} این چیزها شکسته وضو و غسل
 بم میرسد ^{بعضی} سخت بجزیه چه سخت دو معنی دارد در لغت
 بمعنی زنک و در شرح بر طرف کردن چیزی که احتیاج بنبه
 نداشته باشد مثل نجاست شستن از بدن و جامه
 که احتیاج ندارند بنبه اگر نبه بکنند خیلی خوبکاری کرده
 باین طریق نبه کند نجاست را بر طرف میکند همچو نزدیک بخدا ^{از}
 س آنچه بسیار نفع دارد بچند چیز است ^{بعضی} چه ظاهر است
 چیز است که بسیار نفع دارند اول آنچه واجب است بعمل
 و آنچه حرام است ترك کردن ظاهر اولیایا بلکه قبل فلیه
 مقصود است که نداشته باشند نا اجتناب از حرام از این
 انسان دست همد دوم کوبه کردن بر سینه ^{بعضی} است
 و شام که بسیار نافع است بحال انسان اما هر روز ترك
 نکنند هم صبح و هم شام از نده است که منفع از این بیشتر

نهیست و از اینجا دوری داشتن اهل بیت معلوم میشود
 و لا تعد ولا تحصى ثواب بن کوبه ستم فلک و بن یعنی خواندن
 سوره قل هو الله احد و خواندن سوره انا انزلنا چنانچه
 میشود از اخبار علمائین که خواندن دو سوره در جمیع اوقات
 خصوص در نماز من از مخفیات علماست که این کار را
 علمائین میکنند

در کبابه کرده از فضله چهار مجسمه ^{دارن}
 وضو با غسل وضو با غسل کند تا اینکه دوری از خدا ^{بعضی}
 شود و اگر وضو با غسل نکرد سالی بدتر از دوری بخدا و نه عالم
 نیست فضله چیزی که کردن آن باعث نزدیکی
 بخدا باشد و تركش دوری از خدا باشد نافع از این ^{بعضی}
 چیز است نیم نماز یکی نماز شب و دیگری نماز جعفر ^{بعضی}
 اما بعد از نماز جعفر این دعا بخواند اللهم انی استسئلك
 من کل ما سئلك به محمد و آلله و أعوذ بك مما استعاضه

و دیگر اگر کسی عیون و صفات اشک
 سال باشد روزی بیاید
 یکی صبح و یکی شب
 و یکی که از این خود
 میبرد بر سر است
 زره زره جمع کرده
 دریا شود

فِيهِ مُحَمَّدٌ وَاللهُ اللَّهُمَّ اعْطِنِي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَاصْرِفْ عَنِّي
مِنْ كُلِّ شَرٍّ أَوْفِنِيهِ وَاعْفِرْ مَا نَعَلَمُ مِنِّي وَمَا قَدْ أَحْصَيْتَ
عَلَيَّ مِنْ ذُنُوبِي وَأَفِضْ حَوَائِجِي وَلَكَ فِيهَا رِضًا وَاجِلًا
فِيهَا صَلَاحٌ بِإِذْنِ الْمَلِكِ وَالْفَضِيلِ وَسَمِعَ عَلِيٌّ فِي الرَّزَقِ وَ
الْأَجَلِ وَكَفَنِي مَا أَهْتَيْتَنِي مِنْ أَمْرٍ نَبَايَ وَاجِرْتَنِي أَنْتَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ شَسْتَم دعا کردن اما بدست ^{نوع} بخود خدا آورد
کسی یا این ده شرط دعا کند خصوص کسیکه اعمال گذشته
بکند اول طهاره با وضوء با غسل کند و قرآن را
کردن مطلب با هر دفعه که از خدا ^{نوع} میخواهی ناچهار دفعه
ستم نکر از ناچهار روز چهار روز و بقیله بودن پنجم
دل سوختن و اشت بپوشیدن از چشم عده هفتم
چهار مؤمن را چه زنده و چه مرده دعا کردن پیش از دعا
کردن از برای خودش هفتم خالی بودن شکر از مال و
این هم عده است در استجاب هشتم تعیین مطلب کردن

هم ما بپوشیدن از خلق در حاجتی که از خدا ^{نوع} میخواهی دم و
دعا وقت نزول رحمت باشد روز جمعه و شب جمعه و وقت
باران آمدن و بین نماز ظهر و عصر و نماز صبح و نماز
چهار باعث میشود که از شر تعبت بیرون میکند چرخ خوف
از خدا و از عذاب خدا نگریدن ^{نوع} خوف از عذاب بچه خیر است
میشود چرخ بگذراندن عذابهای را خدا گفته در قلب است
از روی قلب باشد نه بزبان گفتن خصوص مریک و اس
و سوسه قلب معصیه دارد بانه چرخ معصیه ندارد اما با
انسان سعی کند که بیرون کند من در همانوقت که سوسه
میکند دانی دارد که بر طرف کند بانه چرخ بلی دارد سوسه
است بنا بر اختلاف روایات یکی لا حول ولا قوة الا بالله
و دیگری لا اله الا الله و یکی لا اله الا الله محمد رسول الله
علی امیر المؤمنین من در بین وضوء دعا وارد شده است
که که باشد و ثوابش بیشتر چرخ بلی وارد شده است اما ثواب

اگر کسی در بین وضو بخواند بمنزله روزی که از نماز منواله
میشود از عصبه بیرون می‌رود و جمع بین دنیا و آخرت
را چه چیز میکند جمع دنیا و آخرت نمیشود اما چنانچه
میکند غضب نکردن و دروغ نگویند و مخالفت نفس نکردن
من دست را بدعا برداشتن چه معنی دارد جمع یعنی غرق گشتن
خدا با من بادی که دره فعل انسان بافت میشود و وضو
باطل میکند بانه چنانچه اکثر مردم گرفتار همین بلا هستند
جمع باطل نمیکند ان شیطانست هم چنین میکند تا آخر از
حضور قلبی باز بماند مگر همین کند که یاد کند شده باشد یا
انکه نبوی ان بیاید من نشانه شب در میان فرماید
ح اگر در رستنان شب قدر افاضان بیفتد هوا معتدل
میشود نه گرم و نه سرد و اگر در نابینان باشد باز هم
معتدل میشود نه گرم و نه سرد من اباحت دارد که
معین کند شب قدر در میان مشبه با این معنی که حضرت فرمود

باشند اگر کسی این شبهات بخواند و دعا و شاکند در آن
فضیلت کرده بانه حج بلی دارد جناب سول حکم فرمودند
که کسی که ما میباید بر او داخل شود و صبح و سلام بدن آن
روزه بدارد روزها را و شبهات را بعبادت بگذرانند در آن
فضیلت شب روزه این حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله
و معهما اند که شب قدر در میانی شب است کورین است
و از عبادان کردن منی شب کمالی ممکن است چنانچه
زدن از ملل بالا می‌برد انسان و دیگر عباد از بی بصیرت
میکند از اما جعفر صادق فرمودند نور پر نازل شد در
ششم از رمضان و نازل شد انجیل و دوازدهم از رمضان و نازل
شد زبور در شب هجدهم از رمضان و نازل شد قرآن در
شب قدر در بین چه قدر معین کرده بپایزه شب رسانده
آخرین ماهها چه قدر گاهای مبارکیم در عمل خیرات
چشم کوز را باز کن و گوش کور را شنو کن معین نظر کن چه

و که چاکودن از خدا ^{و ند عالم} و ترک کردن عمل و چیزها
 که میداند ^{چند چیز است} که اگر در انسان باقی شود
 خدا ^{مبهم اند} که عطای کرده بر آن شخص ^{چند چیز است} که اگر در شخص
 باقی شود بفهمد که خدای نعم باو عطای بزرگ کرده اول
 آن و نا این است ^{و ند عالم} نوبت بدهد خدا در بجای آوردن طاعت
 و ترک معصیه ^{و ند عالم} و نوبت بدهد باین معنی که فوّه خدا در آن شخص
 قرار دهد و بواسطه آن فوّه ترک کند معصیه را
 و همین معنی ^{و ند عالم} و بجای آورد طاعت را و آن فوّه باری کردن خداست ^{و ند عالم}
 معنی باری از جانب خدا بشود بر آن شخص ^{و ند عالم} دوم این است
 که انسان غفله از خدا جفت ^{و ند عالم} خدا ذکر خود را بخاطر شخص
 بدهد بعباده دیگر یعنی الهام کند و بپادارد خدا ذکر خود را
 در قلب شخص چنانچه در دعا میگوید و آن یعنی ترک این
 مطلب خلی فرب ^{و ند عالم} بخدا ^{و ند عالم} بخواند تا خدا خود را باز در شخص
 بگذارد بسیار مرئیه بلند می باشد اللهم از قناس ^{و ند عالم} حظ

چشم در دنیا از چند چیز است ^{چند چیز است} اول نظر کردن
 بر زمین و آسمان و بر خودش چه چیز بوده در اول که از این ^{و ند عالم}
 او را خلق کرده و پی بردن از اینها بذات خداوند عالم و حق
 باید شخص بداند چنانکه خداوند عالم چشمی باور داده که چیزها را
 همه را می بیند هم چنین خداوند عالم از حال او مطلع است تا
 اینکه از معصیت دست بکشد و نکند ^{و ند عالم} در کدام حال
 زود دعا مستجاب میشود ^{و ند عالم} در حالی که نماز مسجیه که از
 نوبت شده و نوضا کنی آنها در همان حالت زود ^{و ند عالم}
 میشود مخصوص در رکعت شفع و بکر رکعت و زود عاها
 که وارد شده در قنوت و نرفضای بخواند و دیگر ثواب نماز
 شب را که بخواند برای او ثبت میکند چنانکه اگر کسی در
 شب بیدار شود و وقت باقی نماند باشد نماز شب
 بکند سه رکعت شفع و زود ^{و ند عالم} بکند خدا ثواب نماز شب را
 میدهد ^{و ند عالم} حاسد بر چند قسم است ^{چند چیز است} ج بوشه قسم است

اول آنکه شخص رفو میکند از خدا بکسانی مال و او را علم
و عمل داده از آنها بکسر بخودش بدهد یعنی آنها قابل نیستند
من قابل هستم دوم اینکه حسد میورزد با او که خداوند عطا
کرده میگوید خداوند همین را بمن هم بدست میدهد حسد
خداوند عطا می بران شخص کرده امل خودش قدر ندارد
مخفی کند و خود را در پیش همان شخص و امید از دست
عمر میکند این سه طایفه خود را ضایع کرده و از آخرت بی
نصیب پس باید شخص توکل و اکتفا را در امور خود را بجا
آورد و از این مرضها خالی شود سر معنی عبودیت بطریق
دیگر بیان فرمائید چه معنی عبودیت بندگی کردن است
بند شدن نمیشود مگر بحرف شخصی کوش بدهی پس
اگر کوش بدهی مجمله همانا که شیطان در پیش تو قرار میدهد
پس نود در حقیقت بنده شیطان هستی و اگر کوش بدهی
بغضها که در قلب هست پس نود در حقیقت بنده است

هسته و اگر کوش بدهی بحرفهای شهنش یعنی بخودش
شهنش پس نود در حقیقت بنده خود هستی و اگر کوش
خدا را از برای تو بگویند و نگویند بدهی بان کلام با حکم
خدا را از برای بیان کنند پس نود در حقیقت بنده خداوند عالم
هسته از اینجا است که خدا در حدیث قدسی میفرماید
عباده الا بالعلم ای العلم مع العمل سر چه چیز باعث
دخول جحیم و دخول بهشت میشود چه عبادت
شده بهشت دنیا و جحیم عبادت شده بلدت کسب
دنیا و لذت رفت داخل جحیم میشود و کسب عبادت
عبادت رفت در داخل بهشت میشود قال رسول الله
سبأ علی الناس زمان لا یبال المملک فیه الا بالقتل و
والجبر و لا الغنة الا بالعب و النبل و لا الحجة الا بالشرح
الدین و اتباع الهوی فمن درک ذلك الزمان فاصبر علی الفقر
و هو یفد علی الغنة و صبر علی البغضة و هو یفد علی

وصبر علی الدل وهو بقدر علی العزانه الله ثواب صدقها
 مقن صدیجی صدر رسول الله سلم من ابا جابر است کسی در
 دعای و نوزاد نواز صد مرتبه استغفار مثل ششصد مرتبه
 باید گفت تا اینکه زنگ قلب هفتاد مرتبه و ایضا رستیدن
 از آئینه و بافی و ایضا ذکر بگوید ذکر الله حسن علی کمال
 اینسانه بگوید نه نشیند و دست چپ بلند کرده و بکشد
 رانست نیکی گرفته همه را بشمارد س اگر کسی هر روز
 نماز جعفر بکند چه نور بکند بفرست چ بیست و شنبه و
 جمعه و روز جمعه خصوصاً خرد و زجعه بکند س علما
 اقامتیه فائند بمجا حتما اگر غنی ادعی دیگر را بخورد و اگر
 بدن ماکول جزء بدن کل شود اعاده هر دو چون میشود
 آنچه معتبر است از اعاده اجزای اصلیه هر یک از اکل و ماکول
 را اعاده میکند و اگر در اجزای زیاد به فضائی واقع شود

کی زیاد اگر
 کثیر صد مرتبه
 غبار از آینه و بافی
 و نوزاد نواز صد مرتبه
 باید گفت تا اینکه زنگ قلب هفتاد مرتبه و ایضا رستیدن
 از آئینه و بافی و ایضا ذکر بگوید ذکر الله حسن علی کمال
 اینسانه بگوید نه نشیند و دست چپ بلند کرده و بکشد
 رانست نیکی گرفته همه را بشمارد س اگر کسی هر روز
 نماز جعفر بکند چه نور بکند بفرست چ بیست و شنبه و
 جمعه و روز جمعه خصوصاً خرد و زجعه بکند س علما
 اقامتیه فائند بمجا حتما اگر غنی ادعی دیگر را بخورد و اگر
 بدن ماکول جزء بدن کل شود اعاده هر دو چون میشود
 آنچه معتبر است از اعاده اجزای اصلیه هر یک از اکل و ماکول
 را اعاده میکند و اگر در اجزای زیاد به فضائی واقع شود

اگر کسی در این کار اشتباه کند و اگر اشتباه کند و اگر اشتباه کند

ضرر ندارد شبهه اکل و ماکول اینست این جواب است س
 بعد از نماز دست بدعا برداشتن و آوردن بانه جلی و آورده
 است تا بطریق دوام بعد از نماز همیشه و همچنین در جمیع
 دوامی کند اگر دوامی بکند فائده ندارد س و چند چیز واجب است
 داشته باشد شخص حج دو چیز باید شخص بسیار با و در یکی
 خل و چنان بخاطر بیاورد که زبان و قلب و عادت هر نفس
 با خدا گردد و اینکار را حال احسانا و فی که استخوان شخص خاک میشود
 مابین اینها که عینان از دهن کرم افتادن و چشمها زدن و
 و کوفتهای شخص بای شدن و گوشها خانه کرمها آنها را بسیار
 بخاطر آوردن س چند چیز از کرمها با لوله بجا بیاورد و در حج
 یکی منافع هوی نفس نکردن بواسطه اینکه هوای نفس کاری
 میکند که هیچ چیز نمیکند از خدا و نمیکند چه چیز بد را از خدا
 شدت در دومی طول و در از این کاری میکند بسیار در
 جلوه میدهد و اعمال و از آنرا از آنرا از آنرا

از خواطر محو مبسأ از شخص میماند دنیا این است عکله قلب نکست
 جفته و مالیه دنیا را دوست میدارد همه این ها را امام المقتدر
 فی البلاغه فرموده من دعای که میکند شخص چه طور کند خوبست
 ج باین دعا بسیار موافقت کند اللهم انی اسئلك بحق محمد ^ص و
 و بحق علی اب الحسین و بحق فاطمة ام الحسین و بحق الحسن ^ع و
 و بحق الحسین و بحق تسعة الائمة من ذریة الحسین صلوة ^ع و
 لهم ولا منتهی لها والجن اعدا هم لنا لا منتهی له و عجل فرجهم و سهل
 محرمهم و ارحمنا بحقرهم و اعف عنا بحقرهم و نجاوز عن سبنا
 بحقرهم و اغفر لامواتنا بحقرهم و اجعلنا من انصارهم و مشفقهم ^و و من
 خیار موالیهم و اجعل حیانا حجابهم و ممانتنا حماهم فی الدنیا و
 الاخرة و لا تفرق بیننا و بینهم طرفه عین ابد فی الدنیا و الاخرة
 و ارفعنا بهم جمیع خیر الدنیا و خیر الاخرة و ادفع بهم عنا جمیع شر الدنیا
 و شر الاخرة من شخص مسائلك ^{که} به میخواهد عمل کند از خوا
 شخص بیرون میرود و رفت عمل کردن چه کند ج انسان باید ^{تکلیف}

تبرک باشد همین که یاد گرفت مطلب خوب را عرض کند از روی
 قلب بخدا ای خدا این مطلب را بقلب من حاضر بیا تا از نما عمل کنم
 و همین اگر شب ^و بیدار نشوی عرض کن بخدا که خدا یاد ^و ملک
 که بر من موکل هستند بر خیزانند مرا و لکن همین که بر خیزانند ^{نور}

بر خیزانند غایت همین کن که کی نور پیدا کنند مثل و ساعت ^و و همچنین این حکم را
 ساعت از چیزها که خوب شخص را راه راست میبرد و قلب ^و اگر مواد و یا سه ساعت
 مبسأ اینست که هر کادی که منوجه انکار شخص میشود در ^و بخدا بازان صبح مانند بیا
 خطاب بنفس کند ای نفس این اثر که در دنیا است بعد از این باقی ^و شود
 مانند این دوسر دارد یکی اینکه همیشه مرگ را بخاطر دارد در حقیقه

دوم آنکه ملکه را نسخه از برایش دست میدهد یعنی خدا ^و
 میباید ^و و مرگ همیشه در نظر او هست و دیگری از چیزها
 بخانه که داخل میشود اگر کسی باشد سلام بگوید اگر کسی نباشد بگوید
 السلام علینا من عند ربنا همین ^و یاد دارد پس پناه ^و
 بخدا وند عالم شخص را از همه چیز این ساخت و دیگر احدی ^و

اما زیاد بخواند مثل
 صادر فقه و در پیش
 و فقه خصوص و در پیش
 جمعه که خیلی بیگانه
 و بعضی از آن مجرب است
 اعني مجازا لك عن حماد بن عمار و اعني بفضلك عن سوادك اما باده
 خصوص بجهه فرض اگر چه مجدی برسد که دادن آن احوال نزدیک
 خداوند را می کند اما این بخار را که یاد گرفتن زیاد از خدا خواهد که
 جفته دنیا بد است شخص را از طاعت باز می کند بلکه بقدر اینکه
 معاش شخص را از همه ججه کافی باشد س انسان بجهه چه چیز نفع
 روم باورد و نفع از شخص و دیگر داند چ بعد از نماز سجده شکر و ایجا
 خصوص بعد از نماز مغرب بعد از غذا خوردن و نماز مکن این را عمل
 شب جمعه و او روز جمعه را میان نماز پنج امامت جمعه از اخبار
 مباد شخص بخواند شب جمعه را و بیوی به مشغول باشد و نماز صبح را
 بجا آورد و سوره اذا و اناه را بخواند و اما روز جمعه مسج است روز
 گرفتن روز جمعه را با پیشینه یا با مشینه و غسل را بجا آورد هر چه
 ظاهر باشد بهتر است و بعد زیارت یکی از ائمه معصومین اگر باشد

و الا بود بفرشتگان رکن خصوص اگر بد روز دارد آن باشد و
 جامعه حاضر شدن اگر باشد جامعه و بعد از نماز جعفر را بجا آورد
 اما در آخر روز و بعد از ظهر صد فقه بخواند سوره انا انزلناه را و از
 اول بخواند تا فها و در اینجا وقف کند و باز در بنیم الله وقف کند
 و در حق مطلع الفجر وقف نکند بلکه در اینها بکاف و وقف نکند
 من ابا چه چیز باعث خضوع و خشوع میشود چ دو چیز یکی
 افتادن و یکی بکروستی بواسطه اینکه هر دو نفس را ذلیل میکند
 و همبکه نفس ذلیل شد شخص خاضع و خاشع خواهد شد من اولا
 شخص چه کار کند چ دو کار یکی اینکه دست بدامن عالمی زند تا او را
 ان عالم از جهالت بیرون کند اما ان عالم از کسانی باشد که تابع هوای
 نفس خود نباشد همین که عالم فاسد شد پیشش هر که نورافاسد
 گردد و هم چنین در هر شخصی خوب شد با او رفت اما مکن و الا ترک کن
 دیگری و فعیان راغبین کند که کدام عیانت کی بجا آورده شود مثل
 اینکه اول وقت نمازهای پنجگانه را بجا آورد و هر عیانی را که خوا

والامر و كنه و طه و حم و س و ن حاجت و بر آوردن خواهد شد
بلا شبهه چنانچه شیخ ^{انشاء الله تعالی} بیان نموده من تمامم که حاجت او برآورده شود
خصوص در شب جمعه دلیل آنکه باینها قسم بدهی خدا را شخص قبول میکند
اما بحمدی و آل محمد و ائمه من دادادم خدا را نوبه او قبول درگاه الهی
و اما باین حرفات چهل بواسطه اینکه حدیثی است از امام جعفر صادق که
حرفی هستند از حروف اسم الله الاعظم المفضل فی القرآن جمع میکنند و آن
با اما و هرگاه میخواهند خدا را بانی اسم خدا العالیه میفرمایند مانند غنیم جمع
بکنیم همین حرف قافیم بدیم نا خدا دعای ماها را هم قبول کند اما با
سرور ما حرفات آنها در همین سه چنانهاست لازم نیست
بگوید بلکه همینها را که بخدا عرض کند در حقیقت همه را عرض کرده
مکن که کلام امام است بخوان و بین چه نور حاجت برآورده میشود
اما با حق و قلب من مثال واضحی از برای قلب من است شوق
قلب بمنزله شیشه بکلیا کرد در میان شیشه هوا باشد سرشار
اب بکنار آب میان نمیرود و اگر دهن را در سر شیشه بکناری

و یکی هوای او را و بکناری هوای دیگر داخل و شود و میان آب و شراب
بکناری اب فرو میرود و مثال همین است یعنی هوای انسان در میان
او است علم الله در اینجا جا نمیکرد و اگر میکیدی هوای نفس را بنوبه
و بگذر کرد و در عبادت صبر کردن بعد از این محل علم الله میشود و علم
انافا ناد و طلب شخص انداخته میشود باذن خدا و کلام دعا را در
جمعه بجا آوردن خوب است حج فرائد و در سر بگذارد هر شب جمعه بکلی
را ده مرتبه بگو تا آخر عاشر من ماه بودن بخدا در کدام حال بسیار خوب
حج در سجده اگر کسی تسبیح برود بعد از صبح هفت ضعه لغزود الله تعالی
العلیم من الشیطان الرجیم بگوید و بعد از نماز شام چنین کند و بنده
با و شری از شیطان رسد اما همیشه چنین کند و بجهه هر چیزی که از دست
کند خصوصاً بجهه فرض داری بگو اللهم انی اعوذ بک من الفقر
بامن الفقر یا بکون من النفس یا بکون من الهوا یا بکون من الخلق یا بکون من
نفس نه هوای نفسی و شیطان را اینجا راهی نیست اما در سجده چهار رکعت
حالی است نزد بیکر از آن حالت بخدا تا نیفتد هر که خدا فرمود

و از کوفه مهاری فرارد هدا برای نفس که هر روزی با مقصد این قدر
 بفرار می‌دهم و اگر به کوفه مهاری فرارد هدا صبح و شام برای امّا
 حسین و از خواطر و ریدن موی مهاری فرارد هدا روزی چند مرتبه
 را از نظر بگذرانند و از غسلهای مستحبی مهاری فرارد هدا مخصوصا
 جمعه را و از نماهای واجبی مهاری فرارد هدا که آنها را در اول وقت
 بجا آورده و ناچیز نهانند و از غذا خوردن مهاری فرارد هدا که کم کف
 زیاده نخورد و از سلام دادن بر مردم مهاری فرارد هدا بکسانی که
 سلام را می‌دهند بر آنها سلام کند و از نوبه کوفه مهاری فرارد
 که هر شب روز صد مرتبه باد و یکست مرتبه نوبه کند و از طبع
 نکردن مهاری فرارد هدا هیچ کس طمع نکند سر طریقه زیارت را
 بیافزاید چنانکه داخل شود بمشاهد یکی از ائمه یا پیغمبر و
 پیش خود بگوید این آخر زیارت من است تا کاملی نکند در زیارت
 کردن دوم نوبه کند که زیارت می‌کنم از جناب پیغمبر و باقی ائمه
 علیا چه مرغ و چه زند و سلمان و اباد و مفضل و عمار با سر اگر نوبه

چنین کند زیارت امام مفضل و کس خداوند عالم در پیش رو
 قبول میکند بخود چنین است و بعد نوبه یکی از جانب خوش بگذرد
 بدو مادد و اجداد ستم اینکه هر چه می‌گوید بداند با کس می‌کند
 و با کس گفت و شنید میکند و منظور نداشته باشد چیزی و مگر سزا
 دادن چنانکه اینک زیارتی که دارای مورد نیاز است باشد بخواند
 پنجم اینکه زیارت که غم شد روی خود را روی قبر بگذارد و نوبه
 دعا کند ششم اینکه همین که از زیارت فارغ شد دو رکعت نماز کند
 و بعد از نماز قدری قرآن بخواند و ثواب هر دو را بفرستد بر مرد
 معتمد بشناسد یا بر معنی اگر پیغمبر است باید بداند شخص که این است و امام است
 و واجب است اطاعت کردن آن و اگر امام است باید شخص بگوید زیارت
 می‌کند بداند که این امام است و واجب است اطاعت کردن آن
 هشتم قرآن و خادم را بیست و شمارند سر اگر کوفه کوفه حضرت
 حسین بنیاده چه کند چنانچه از اخبار بر می‌آید اگر کسی هر روز این کلام
 را بگوید درجه او با درجه شهیدان یکجا خواهد بود این کار خیلی نیک است

واجب است اطاعت
 چنانچه در حدیث است
 قول اینها واجب است
 الهی می‌شود چون که
 کبیر زین

امام یعنی رئیس
 تمام مخلوق بخیر و از
 خداوند عالم و این
 منصب از پیغمبر و
 از اولاد ائمه

است آنچه معلوم می شود این است که کلمات گریه آورنده هستند
چنانچه تجربه شد پس اگر کسی گریه نماید این کلمات را بگوید و گریه
کند خدا درجه ^{بزرگ} این شخص را با شهدا یک میکند اما هر چه چنان کند
بلکه صبح و شام و آن کلمات این است یا لَبَّيْكَ يَا مَعْكَ يَا فَوزِي
عظیم است انشاچه کند در باره اولاد خود و در باره خود که
بر آنها و بر شخص مسلط شود چنانچه فرمودند که بنیاد دهید
خود را و اولاد خود را از شر شیطان در دوزخ بعد از نماز مغرب
و دیگری بعد از اذان صبح تا طلوع آفتاب خصوصاً در سجده از این
است که اگر شخصی مؤمن شد تا هفت پشت او مؤمن میشود
چرا که دعای مؤمن در باره هر کس مستجاب است مگر اهلش نباشد
پس باید هر مؤمنی در باره اولاد خود و آن دیگری در باره اولاد خود
هم چنین هر طایفه از برای طایفه دیگر سلامه و نشانه منافع
و ایان فرماید چنانچه منافع زیاد است اما در وصفه که هر
هر کس و در بر آن مطلع میشود یکی اینکه هر سال و در دفعه بار خفته

مثلاً میشود شاید برگردد چنانچه خدا در قرآن فرموده و الا
برون انهم یفتنون فی کل عام مرفه او زمین و الا هم بدکاران اگر بگو
بعضیها بخور و آبادی از آنها سر میزند ناخوش هم نمیشوند و میگویم
ناخوشی در صورتی است که احتمال بر کشتن برود اما آنکه احتمال
کشتن نمیرود خدا او را میبخشد هلاک کند دوم اینکه اخبار خانه در
دست او است یعنی اینکه هر چه میبکشد همانرا خودش میخورد و
بیمال همانرا میدهد پس مؤمن کسی است مشورت بخواهد

انها میل کردند و اینها را میل کند پیر هیزد از صفه منافقین است
المنافقین فی الذلک الاسفل من النار من اگر کسی بخواند
صاحب بیند چه کند چ بود بالای بلندی دور کند
کوته راست عجا که دارد و سه مرتبه بگوید استغاثت بیک یا
صاحب الزمان خواهد بد و اگر نه بیند بجزی از آن بزرگوار
خواهد رسید که معلوم شخص خواهد شد که رشید از جانب آن
بزرگوار است من اگر کسی مضربه بر او از دجه در طاعت کردن

و دیگر اینیکم شخص در
اهل خانه سلطان است
حقیقت اگر سلطان بگذرد رعیت
کند چه قدر رعیت بخوش
حال میشوند

یکی از اصحاب خود را فرستاد یکی از بزرگان کوفه و آن صحابه بخانه امیر رفت
و غذاء منجور را بنویسید و نوشت از برای انای فلان
شنبدم که مهری بخانه ای مردم و کوشنها را منجوری مثل کرد
کفتار و از فقراء فراموش میکنی من که مولای تو هستم عالم جان من
بلا شعله نرفتن نفی دارد و ضری ندارد من تو مثل ^{ند عالم} ^{ند عالم} ^{ند عالم}
جستن و بعد با امام عصر ^{ند عالم} بنیست حج اول که رفت بیلندی در
رکعه نماز کند و بعد از آن سه مرتبه بگوید المستغاث بک الله
و بعد از آن سه مرتبه بگوید المستغاث بک یا رسول الله و بعد از آن
سه مرتبه بگوید المستغاث بک یا صاحب الزمان از برای قلب
کوش و چشمی هست حج بلی هست دو کوش دارد و و چشم اما
دو کوش یکی مال شیطان است که حرفهای لهو و لعب بکوش قلب
میکوبد و اسم آن وسوسه است یعنی او از مخفی و بکوی ملک
ملک است که طاعت او عباد را انجواط میدهد سر خداوند عالم
این وسوسه را در فراموشی انداخته و چه چاره از او آید انما التجوی

الشیطان لعن الذین آمنوا و لم یضام شیهة الا باذن الله و علی
الله فلیتوکل المؤمنین و یعنی مرتبه میدهد شیطان قلب را منجور
باطل تا اینکه محزون شود مؤمنین را و ضرر نمیداند شیطان مؤمنین را
مگر خدا خواسته باشد و بخدا توکل میکنند مؤمنین و باک ندارند
آنچه را که شیطان در قلب شخص میاندازد سر دلی این را خداوند ^{ند عالم}
قرآن بیان فرموده حج فرموده و قل رب اعوذ بک من ^{طین} ^{ند عالم} ^{ند عالم}
یعنی بگو با محمد پناه مهربان نواز و وسوسه شیطان خدا بر سر
خطاب کرده ما بشنویم سر غیر از پناه بردن بخدا چه دوا ^{ند عالم}
دارد حج لعن کردن بر آن ملعون چون که لعن از آوار میگرداند
و از لعن کردن میترسید همینکه میخواهد وسوسه کند تو
در قلب بگو اللهم العن الشیطان بحق خدا ^{ند عالم} ^{ند عالم} ^{ند عالم}
چند عالم است حج دو عالم یکی روحا و دیگری جسم اما عالم ^{ند عالم}
ان عالم عقل است و غذا و دواء غیر این عالم جسم است
و این هر دو با هم ضدند این هر چه ضعیف میشود روحا و

همیشه در غیبیه مؤمن را که ضعیف است با وجود این توفیق داد
 که عبادت کند ^{همه} و این جماعت را لغت است خوردن و شامیدن و فنی هم که
 نلغوش شد و ای آن در پیش عطا است بامر است و آثار و سخا
 غذائی آن عباد است و از ام خدا اجتناب کردند و آنچه خدا ^{و نام} و
 گفته اغنا کرد و شد ما همی که نلغوش شد پناه میبریم ^{و نگار} تا خوشی
 دوائی آن در پیش خدا و رسول است و ائمه طاهرین ما دوائی خوب آن
 توبه کردن لا اله الا الله محمد رسول الله علی و ائمه المعصومین و لا اله
 الا الله است ^{و نام} بخون خدا اگر کسی سه مرتبه از روی خلوص بگوید جمیع پرده ها که
 بین شخص و خدا هست ^{و نام} بر می دارد و حال آنها از برای شخص و صید همد که
 گفتنی نیست یکدیگر بی وارد شده در باره این کلمات ^{و نام} بیان میکنم
 نابیدانی که چه قدر ثواب دارد و چه کار میکنند قال امیر المؤمنین ع
 قال لا اله الا الله مخلصا طست ف توبه کما بطرس الحرف لا سؤمن الرن
 الابيض فاذا قال تائبه لا اله الا الله مخلصا خوف ابواب السماء
 الملائکة حتى يقول الملائکه بعضهم البعض اخشعوا لعملة امر الله فاذا قال

ثالثه مخلصا لا اله الا الله له نفعه دون العرش فيقول الجليل سکنه
 فوعزته وجلالی لا تغفرن لغا نلتک بما کان فيه ثم تلا هذه الآية
 لا بعد الکلم الطیب والعدل الصالح برفع یعنی اذ کان عمله خالصا
 کلامه و قوله یعنی کسی که لا اله الا الله بگوید از روی اخلاص یعنی
 جمیع چیزها یعنی دوستی جمیع چیزها را از طلب بیرون کند پاک میکند
 کائنات را هم چنان که پاک میشود خط سب از کاغذ و هر ^{نفسه} دونه
 بگوید از روی اخلاص میزدند و در آسمان و صغیرها ملائکه را ^{میکند} و بعضی
 بعضی ملائکه میبوسد بگو خاشع باشید از جمیع بزرگی امر خدا و ^{و نام} هر
 مرتبه سیم بگوید از روی اخلاص آنها را غنیمت و پادشاه و پس ^{و نام} از
 خدای جلیل میگوید ساکت باش هر اینکه صبارم من گویند
 توبه بخیزی که بوده است در گویند معصیه او را بعد خواندن این
 و از این سوی او بلند میشود و کله طیه و بلند میکند خدا ^{و نام} عمل

خصا یصعد جلاله الی آوازه بگوید که لا اله الا الله و این
 حضور امیر المؤمنین ع که از آنکه نان را که خورد چنانچه میخورد مثل حضور از آنکه
 توبه بگوید که در روز قیامت بگوید که لا اله الا الله و این
 نان را



سول وقت سفر ابارفاقت کردن با چه شوک مردم در این
فومائیله خوب اما وقت سفر و وقت است یکی اول شور که
یکماه از روزی که شده دوم اول اسبیله که نزدیک خریف
میشود اما رفاقت با کسی کن که قانع باشد ملا حفظه
این سه باعث ترک عبادت نمیشود و الای عبادت
ترک میشود سفر هم سفر معصیت میشود ولو
سفر غیر زیارت ائمه باشد اما مکته رفتن هر وقت
بیشود خوب است چون که آن عبادت است ملا حفظه کن تا
در رخصت باشی و السلام استول چه چیز بجال شخص خللی
فایده دارد و شخص عمل کردن میان مینماید که این عمل کار را
از آن مساخته میشود خوب دو چیز یکی کوشکی و با کوشکی نوید
زیاد کردن سار نادر و زیادتی در شب عمل کردن بر این مطلب باعد
کنادگی کار نمیشود دمنه مطلب عربی کن گفتنی نیست
از بزرگواران خلایق باشد مینماید چه او مشایخ است و الا فلا
اگر قلب طیب و خلایق باشد مینماید چه او مشایخ است و الا فلا

بخار از معرفه
کمال معرفه است
بخار از توحید
کمال توحید است
بخار از شکر
کمال شکر است
یعنی بعد از
سعی تمام در تحصیل
خود را عاجز بینداند
کمال هر یک را دارد
میکند و السلام

خصوص